

9658

GOVERNMENT OF INDIA
ARCHÆOLOGICAL SURVEY OF INDIA
CENTRAL
ARCHÆOLOGICAL
LIBRARY

ACCESSION NO. 19009

CALL No. 955/Ahm

D.G.A. 79



THE



HAFT

ĀHMĀN JUL 1903

OR

INDIA

HISTORY OF THE MASNAWĪ

OF THE

1909

PERSIANS.

BY

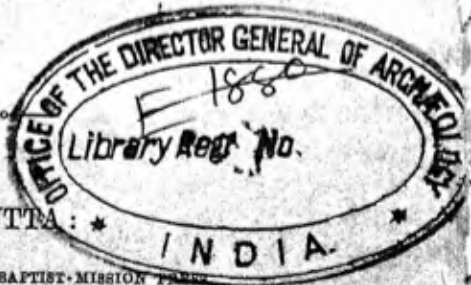
THE LATE MAULAWĪ ĀGHĀ AHMAD 'ALĪ,

PERSIAN TEACHER, CALCUTTA MADRASAH.

PRINTED FOR THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

WITH A BIOGRAPHICAL NOTICE OF THE AUTHOR,

BY H. BLOCHMANN, M. A.



CALCUTTA : *

INDIA. *

PRINTED BY G. H. ROUSE, BAPTIST MISSION PRESS

1873.

Ref 891.5

Agha

955

Agha



BIOGRAPHICAL NOTICE OF THE AUTHOR.

The late Maulawí Ághá Ahmad 'Alí was the son of Ághá Shí-já'at 'Alí, whose family came with Nádir Sháh to India, and was born at Dháká on the 10th Shawwál, 1255, as indicated by his *tárikhí* name of Mazhar 'Alí. He distinguished himself at an early age by his extensive knowledge of Persian literature. In 1862, he founded at Calcutta the Madrasah i Ahmadiyah, over which he presided till his death. In 1864, at the recommendation of Prof. Cowell, he was appointed a Persian teacher in the Government Madrasah at Calcutta, and in the following year he published his *Muayyid i Burhán* (Royal 8vo, 475 pp., printed at the Mazharul-'Ajáib Press, Calcutta). This work is a critical review of the well known Persian Dictionary entitled *Burhán i Qáfi*, and its object is to defend the author of the lexicon against the hostile criticisms of the Dihlí poet Ghálib. A reply by the latter drew forth Ahmad 'Alí's rejoinder, entitled *Shamsher i Teztar* (lithographed at Calcutta, 8vo. 1868, pp., 106). Both works, the *Muayyid i Burhán* and the *Shamsher i Teztar*, are of the greatest importance to Persian lexicographers. In 1866, he wrote the *Risálah i Taráyah*, a work on the Rubá'í of the Persians, which the writer of this notice printed as the tribute of a pupil in 1867 (Royal 8vo., pp. 28).

For the Asiatic Society of Bengal, Ághá Ahmad 'Alí edited the Masnawí entitled Wís o Rámín, the Sikandarnámah i Bahrí (or Iqbálnámah i Sikandarí) by Nizámí, the Iqbálnámah i Jahángírí, the Muntakhab uttawárikh by Badáoní, the Maásir i 'Alamgírí, and the first two fascioui of Abul Fazl's Akbarnámah.



هو العلي

کتاب مستطاب در تحقیق مثنوی و تعریف مثنوی گویان فرس

مسمی به

هفت آسمان

از تالیفات قدرة المحققین زبدة المدققین

جناب

مولوی آغا احمد علی احمد



بحکم ایشیاٹک سوسیٹی اف بنگال

در مطبع بیٹسٹ مشن پریس

واقع شهر کلکته

در سنه ۱۸۷۳ ع چاپ شد

In 1872, he published his *Risálah i Ishtiqaq*, an excellent elementary Persian Grammar.

The *Haft Ásmán* is the last work of Ághá Ahmad 'Alí. It was originally written as an Introduction to Nizámí's works, to accompany the Society's edition of the *Sikandarnámah i Bahrí*. It contains a valuable history of the Persian Masnawí. As Masnawís are written in seven metres, the work was entitled *Haft Ásmán*, or the 'Seven Heavens.' Although only the first *Ásmán* has been completed, the book forms a whole, and will be found to contain invaluable hints on Persian poets and their works.

Ághá Ahmad 'Alí died of fever on the 6th Rabí' II, 1290, (June, 1873), at Dháká, deeply regretted by his numerous friends and pupils. His genuine enthusiasm for Persian literature, his profound knowledge of the language, his self-sacrificing kindness and singleness of mind, made him a general favourite. His pupils have lost in him a most excellent teacher, and the Asiatic Society a painstaking and conscientious editor, whom it will be difficult to replace.

H. BLOCHMANN.

Calcutta, Madrasah,
1st December, 1873.

فہرست کتاب ہفت آسمان



صفحہ

۱	اوج (ای - مقدمہ کتاب)	۲
۲	احوال طبع سکندرنامہ بھری	۳
۳	تحقیق مثنوی و تعریف آن	۴
۴	ذکر اوزان مثنوی	۵
۵	طرح مثنوی گوئی	۶
۶	ذکر آدم الشعرا رودکی	۷
۷	ذکر ابو شکور بلخی	۸
۸	ذکر دیقی بخاری	۹
۹	ذکر ملک الشعرا عنصری	۱۰
۱۰	ذکر شیر بدشہ سخنوری، اسدی طوسی	۱۱



مفرد

۸	ساتی نامہ مسیحی	۸۴
۹	تحفة الاحرار ملا جامی	ایضا ✓
۱۰	مثنوی کعبہ جامی	۸۸
۱۱	مثنوی آصفی ہروی	۸۹
۱۲	منظر الابصار قاضی سنجانی	ایضا
۱۳	فتوح الحرمین محی لری	ایضا
۱۴	مظہر آثار امیر ہاشمی کرمانی (ن) مظہر الاسرار	۹۰
۱۵	گوہر شہوار عبدی جذابدی	۹۹
۱۶	مشہد انوار غزالی مشہدی	۱۰۰
۱۷	مرآة الصفات غزالی مشہدی	۱۰۲
۱۸	نقش بدیع غزالی مشہدی	ایضا
۱۹	قدرت آثار غزالی مشہدی	۱۰۴
۲۰	منظور انظار رہایی ہروی	۱۰۵
۲۱	دوتا مثنوی نویدی شیرازی	ایضا
۲۳	مشاہد داعی شیرازی	۱۰۶
۲۴	مثنوی قاسم کاهی	۱۰۷
۲۵	مہر و وفاي سالم محمد بیگ	۱۰۸
۲۶	مظہر الاسرار حکیم ابوالفتح دوانی	ایضا
۲۷	خلد برین مولانا وحشی کرمانی	۱۰۹

مفرد

- ۱۶ ذکر ابوالقاسم منصور فردوسی طوسی
- ۱۷ ذکر حکیم ناصر خسرو علوی
- ۱۸ ذکر فخرالدین اسعد گرگانی
- ۱۹ ذکر حکیم قطران الاجلی
- ۲۰ ذکر مسعود سعد سلیمان
- ۲۱ ذکر حکیم سنائی غزنوی
- ۲۲ ذکر عمیق بخاری
- ۲۳ ذکر نظامی عروضی سمرقندی
- ۲۴ ذکر فصیحی جرجانی
- ۲۵ ذکر شیخ بزرگوار حضرت نظامی گنجوی
- ۲۶ آغاز اوزان مثنوی
- ۲۷ آسمان اول در بحر سریع مطوی موقوف
- ۲۸ ۱. مخزن الاسرار نظامی گنجوی
- ۲۹ ۲. مطلع الانوار امیر خسرو دهلوی
- ۳۰ ۳. قران السعدین خسرو دهلوی
- ۳۱ ۴. مثنوی جلال فراهانی
- ۳۲ ۵. روضة الانوار خواجوی کرمانی
- ۳۳ ۶. مونس الابرار عماد فقیه کرمانی
- ۳۴ ۷. گلشن ابرار محمد کاتبی

۱۴۶	مثنوی الهی سعدآبادی	۴۷
۱۴۷	مثنوی ابراهیم ادهم صفوی	۴۸
۱۴۸	مثنوی غافل محمد تقی	۴۹
ایضا	مثنوی فدایی محمود بیگ	۵۰
ایضا	مثنوی مولانا غیاث سبزواری	۵۱
۱۴۹	مظهر الانوار هاشمی بخاری	۵۲
ایضا	مثنوی صفا محمد باقر نایینی	۵۳
ایضا	مثنوی ملا صبغی بیروم بیگ	۵۴
۱۵۰	مثنوی ملا محمد شریف	۵۵
ایضا	مثنوی نایز میرزا علاءالدین محمد	۵۶
۱۵۱	مثنوی طاهر وحید	۵۷
۱۵۲	مثنوی والهی قمی	۵۸
۱۵۳	مثنوی درویش حسین والد هرزی	۵۹
ایضا	مثنوی سنجر کاشفی میر محمد هاشم	۶۰
۱۵۴	مثنوی میرزا فصیحی هرزی	۶۱
ایضا	مطلع الانوار میر باقر داماد اشراق تخلص	۶۲
۱۵۵	مثنوی میرزا جلال اسیر شهرستانی اصفهانی	۶۳
۱۵۶	مثنوی میر بحیی کاشی	۶۴
۱۵۸	مثنوی اشرف مازندرانی	۶۵

۲۸	مجمع الابرار عرفی شیرازی	۱۱۱
۲۹	زبدة الافکار نیکی اصفهانی	۱۱۴
۳۰ ✓	مرکز ادوار شیخ فیضی فیاضی	۱۱۵
۳۱	مثنوی زاهد	۱۲۹
۳۲	مثنوی میر محمد معصوم خان ناهی	۱۲۷
۳۳	مثنوی مولانا علی احمد نشانی	۱۲۷
۳۴	تحفة میمنه محمد حسن دهلوی	۱۳۱
۳۵	مثنوی شانی تکلر	۱۳۲
۳۶	منبع الانهار ملت قمی	۱۳۳
۳۷	دیدة بیدار حکیم شقانی اصفهانی	۱۳۴
۳۸	زبدة الاشعار قاسمی گونابادی	۱۳۶
۳۹	دولت بیدار ملا شیدا	۱۳۸
۴۰	مثنوی شیخ بهاء الدین عاملی بهائی	۱۳۹
۴۱	حسن گلوسوز زلالی خوانساری	۱۴۰
۴۲	مثنوی باقر کاشی خرد	۱۴۳
۴۳	مثنوی قدسی حاجی محمد جان مشهدی	۱۴۴
۴۴	مثنوی سلیم محمد قلی	۱۴۴
۴۵	مثنوی حکیم حاذق گیلانی	۱۴۵
۴۶	نار و نیاز نجاتی گیلانی	۱۴۵

* هفت آسمان *



* بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ *

الحمد لله رب العالمين * و الصلوة على رسوله محمد الامين *
 وعلى آله واصحابه اجمعين * اما بعد فقير كثير التقصير، احمد
 وامی نمايد که پيشتر ازین اهالي کميته اشياک سوسيته کلکته
 نصف اول از جلد دوم سکندرنامه که درين ديار ببحري اشتهار دارد
 بتصحیح جناب داکتر اسپرنگر صاحب و آغا محمد شستري بطبع
 آورده بودند - و درين روزها که سنه يک هزار و هشتصد و شصت و نه
 عيسوي (۱۸۹۹) و سنه يک هزار و دوصد و هشتاد و پنج (۱۲۸۵)
 هجري می باشد ارباب کميته مزبور نصف اخير آن بتصحیح فقير
 طبع کردند - سپس خواستند که ترجمه مصنف آن شيخ بزرگوار
 نظامي گنجوی عليه الرحمه با نبدی از بيان مثنوي که آن
 چیست - و از کي - و از کيست - و وزنش چند - و مضمونش چه -
 سيما کيفيت پنج گنج او که بخمس نظامی شهرت دارد و جوابهای
 آن نیز مرقوم و مطبوع شود - بنابراین از تذکرها همچو نفحات الانس
 و بهارستان جامي عليه الرحمه - و تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی -

- ۶۶ مثنوی خفاف ۱۵۹
- ۶۷ مثنوی ابو شعیب ۱۵۹
- ۶۸ مثنوی صادق تفرشی ۱۵۹
- ۶۹ مثنوی لایق میر محمد مراد ۱۴۰
- ۷۰ مطلع انظار شیخ محمد علی حزیں اصفهانی ۱۶۱
- ۷۱ مثنوی حکیم میرزا حبیب الله شیرازی متخلص بقآنی ۱۶۴
- ۷۲ مثنوی درد و داغ اسد الله خان غالب ۱۶۶
- ۷۳ مثنوی رنگ و بوی از غالب مذکور ۱۶۷
- ۷۴ مثنوی یلک درقه او ۱۶۷
- ۷۵ دیگر مثنوی یلک درقه او ۱۶۷
- ۷۶ مثنوی تاج سخن از مولوی محمد عبدالرؤف وحید تخلص ۱۶۷
- ۷۷ مثنوی مشرق الانوار از مولوی عبدالرحیم گورکھپوری
- تمنا تخلص عرف عام دهری ۱۶۸
- ۷۸ مثنوی چاره بیمار - از ابوالعاصم عبدالحمیم عاصم تخلص ۱۶۹
- ذکر چند مصرع گردان بمسلمه ۱۷۱
- ذکر به گزینی و امتیاز دار مثنویهای این بحر ۱۷۳



گشته - و فصل بعکس آن - و نشان دادن اختلاف نسخهها *
و هنگام تصحیح این هفت نسخه از جلد دوم سکندرنامه
پیش نظر بوده - یک نسخه که بخط ولایت است - و درین نسخه
هر دو جلد سکندرنامه با رعایت قاعده مقدره در فرق دال و ذال (که
اگر بعد از حرف صحیح ساکن بود مهمله است و گرنه معجمه)
مرقوم ست - و بیشتر صحیح - دوم نسخه که خط این دیار است -
و این هر دو نسخه از آن کتابخانه اشیا تک سوسی می باشد - سیم
نسخه که فقیر از نسخه که هم بخط ولایت بوده در دهاکه نویسانیده
بودم - و این در صحت قریب بلول - و در نسخه دیگر قلمی که بخط ملکی
و از کتابخانه دهلی است - و دو نسخه مطبوع سنگی یک از مطبع
حسینی - و یک نول کشوری - این چار نسخه و نسخه دوم اکثر غلط
خاصه هر دو نسخه مطبوعه که در قافیه و وزن هم خلل داشته *

تحقیق مثنوی و تعریف آن

مثنوی منسوب بمثنی که (بفتح میم و سکون ثانی مثلثه
و فتح نون و الف مقصوره) اسم است معدول از اثنین اثنین
بمعنی دو دو - الف بقاعده مولوی در حالت الحاق یای
نسبت بواو بدل گشته - چون در هر بیت مثنوی دو قافیه
می باشد آنرا مثنوی نام کردند - مولانا قاسم گاهی در
رساله قافیه نوشته که شعرا گفته اند در غزل ردیف زب است و در
مثنوی عکس آن - انتهای *

و تذکره هفت اقلیم محمد امین رازی - و مرآة الخیال شیرخان لودی -
 و مرآة العالم بختاورخان عالمگیری - و تذکره میرزا طاهر نصرآبادی
 اصفهانی - و ریاض الشعراء علیقلی خان والہ داغستانی - و آتشکده آذر
 اصفهانی - و کلمات الشعراء سرخوش - و خزانه عامره آزاد بلگرامی
 (که در ذکر شعراء صاحب صله است) و کتب عروض و قوافی
 و رسائل قواعد و صنایع و بدایع و جزآن آنچه تعلق بدین داشت
 استنباط و التقاط نمودم - و درین اوراق بتحقیق که میسر شد
 ثبت کردم - امیدواری از کرم باری آنکه این نسخه نیز همچو
 رساله ترانه ام پیرایه قبول یابد - و بنظر انصاف ملحوظ گردد - و چون
 نزد محققان فن اوزان مثنوی هفت می باشد و این رساله بالاصاله
 در بیان آنست این را هفت آسمان نام کردم - و براج و هفت آسمان
 و افق مرتب - و من الله التوفیق و علیه التکلان *

اوج

پیش از آنکه از اصل مقصود سخن رود چیزه از کیفیت طبع آن
 برگذارده می آید - در طبع این نصف اخیر التزام چند امر
 کرده شد - فرق در یابی معروف و مجهول وضع که در آخر کلمه
 بود بشکل مستوی و معکوسی - و ثبت تشدید - و کسر علامت
 اضافت و اتصاف - و وصل در الفاظه که بترکیب بمنزله یل کلمه

(۱) چنانکه میرخسرو دهلوی رحمه الله در کتاب دو وزن دیگر

برین هفت افزوده نام آن کتاب نه سپهر نهاده - و ملا جامی علیه الرحمه

نظم مثنویات سبعة خودش هفت اورنگ گذاشته - و هر یک می آید ॥

و نزد جمهور مثنوی را هفت وزنست چنانکه در میزان الوافی گفته - للمثنوی سبعة اوزان معروفة - اثنان من الهزج المسدس ، و اثنان من الرمل المسدس ، و واحد من السریع ، و واحد من الخفیف المسدس ، و واحد من المتقارب المثنی - انتهى - و همچنین است در مجمع الصنایع و هفت قلزم و دریای لطافت و مخزن الفوائد و غیره - و در کشف الاصطلاحات نوشته - و از استقرار معلوم شده که در بحرهای بزرگ مثنوی نگویند چنانکه بحر رجز تام و رمل تام و هزج تام و امثال آن - و اوزان مثنوی همانست که در خمسة نظامی ست کذا فی جامع الصنایع - انتهى *

من میگویم یکے از رمل مسدس ای - فاعلاتن فاعلاتن فِعَلَاتُ - (که بقول ملا جامی رحمه الله اول امیر خسرو دهلوی علیه الرحمه مثنوی بدین وزن گفته) در متأخرین هم کم مستعمل ست - و دیگر شش وزن که در پنج گنج شیخ نظامی قدس سره السامی داخل است کثیر الاستعمال - و توضیح این می آید انشاء الله تعالی *

طرح مثنوی گوئی

دولتشاه سمرقندی در تذکرة الشعرا نوشته که علما و فضلا بزبان فارسی قبل از اسلام شعر نیافته اند و ذکر و اسامی شعرا را ندیده اند - اما در افواه افتاده که اول کسی که شعر گفت بزبان فارسی بهرام گور بوده است ، و نیز حکایت کنند که امیر عبد الله طاهر که بروزگار خلفای عباسی امیر خراسان بوده روزی در نساپور نشسته

و مثنوی همچو رباعی و غزل از مخترعات عجم است - و
پسینان عرب از ایشان فرا گرفته اند و مزدوج^۱ نام کرده - کما قال صاحب
المیزان الوافی - ولم تكن للمتقدمین من العرب الا القطعات و القصاید
و المتأخرون اخذوا سایر انواع الابیات من العجم كالرباعی المشتهر
بالدبیت - و المزوجة المعروفة بالمثنوی - انتهى *

و تعریف مثنوی در میزان الوافی چنین ست - و المثنوی^۲
عند العجم ابیات متفقة الوزن - کل مصراع منها یوافق المصراع
الآخر المجازی فی القافیه - انتهى - و ملاحسین واعظ کاشفی نیز
در بدایع الافکار رقم کرده - که مثنوی در لغت چیزه را گویند که
منسوب باشد بمثنی یعنی دو دو - و در اصطلاح شعره باشد که
هر مصرعه ازو مستلزم قافیه بود - پس هر بیت را دو قافیه لازم بود
و این را مزدوج^۳ نیز گفته اند - و معنی ازدواج جفت گردانیدنست
یعنی شاعر در یک بیت دو قافیه جمع کرده است - انتهى -
و هكذا فی مجمع الصنایع و غیره *

و ملاحسین واعظ کاشفی افاده نموده که این نوع شعر
(ای مثنوی) در قصص و اخبار و حکایات و تواریخ استعمال کنند
از انجهت که نظم وقایع و مطولات احوال بریک قافیه^۴ از قبیل
مستحیلاتست چون شاهنامه و امثال آن - تم کلامه *

(۱) در مصراع و غیره - ازدواج - جفت و قرین شدن باهم ||

(۲) ای بریک نوع قافیه که در غزل و قصیده می باشد ||

و هكذا فی مرآة الخيال - و والہ داغستانی در ریاض الشعرا نوشته کہ حکیم
 محمد الرودکی السمرقندی - اسم اصلش عبد اللہ و کنیتش ابو جعفر
 و ابوالحسن بوده - از قدمای طبقہ علیہ بلغا و از فصحا طایفہ
 شریفہ شعرا ست - جمیع شعرای زمان ریزہ خور خوان بلاغت
 و خوشہ چین خرمن فصاحت او بند - الحق وی نادرہ دوران و
 اعجوبہ زمان بوده - در شیوہ سخنوری و آئین بلاغت گستری مخترع
 طرز و اطوار ست - و اوست کہ زبان طعن عرب را از عجم کوتاہ کردہ - و
 عرب را بفصاحت عجم معترف ساختہ - استاد رشید در حق وی
 گفته است * شعر *

گر سري يابد بعالم کس به نیکو شاعري * رودکی را بوسر آن شاعران زبید سري
 شعر او را من شمر دم سیزده را صد هزار * هم فزون تر آید ار چونانکہ باید بشمري
 شعراي عالم مقدار اکثر مداحي او کرده اند - انتہی - و آذر اصفهاني
 در آتشکده آورده کہ استاد ابوالحسن رودکی در روزگار دولت
 سلاطین آل سامان بوده - و نخست در گنجینہ شعر فارسي را او بکلید
 زبان گشوده - گویند بغير شعرے از بهرام گور و مصرعے از خلف
 يعقوب ابن ليث صفار شعرے بزيان فارسي گفته نشده - و اگر ہم
 شده بحتمل کہ بعلمت دولت عرب ضبط نشده - بهرحال تا زمان
 رودکی شاعرے صاحب ديوان نبوده - نقل است کہ قصہ کلید دهنده را
 بنظم در آورده و از امير نصر نوازشات و صلات گرا نمايه يافته - انتہی -
 در بهارستان جامي مرقومست کہ - رودکی رحمه الله - وی

بود شخصی کتاب آورد و بتحفه پیش او نهاد - پرسید که این چه کتاب است گفت این قصه و املق و عذراست و خوب حکایتست که حکما بنام شاه نوشیروان جمع کرده اند - امیر فرمود که ما مردم قرآن خوانیم و بغیر از قرآن و حدیث پیمبر چیزه نمیخوانیم - مارا ازین نوع کتاب دورکار نیست و این کتاب تالیف مغانست و پیش ما مردود است - فرمود تا آن کتاب را در آب انداختند - و حکم کرد در قلمرو او هر جا از تصانیف عجم و مغان کتاب باشد جمله را بسوزند - ازین جهت تا روزگار آل سامان اشعار عجم ندیده اند - و اگر احیاناً نیز شعر گفته باشند مدون نکرده اند - تا قول او - اما شعر فارسی بروزگار شاهان سامانی رونق یافت - استاد ابوالحسن رودکی درین علم سرآمد روزگار بود - و قبل از او شاعری که در فارسی صاحب دیوان باشد نشنوده ایم - انتهی ملخصه در عهد اسلام نخستین طرح مثنوی هم از آدم الشعرا رودکی بود رحمه الله علیه - ملا حسین واعظ کاشفی در انوار سهیلی گفته که - دیگر باره ابوالحسن نصر ابن احمد سامانی یکی از فضایی زمانرا امر کرد - تا آن نسخه (ای کليلة و دمنه) را از زبان عربی بلغت فارسی نقل نموده - و رودکی شاعر بفرموده سلطان آنها در رشته نظم انتظام داده - انتهی و در درلشاهی نیز نوشته که استاد رودکی کتاب کليلة و دمنه را بموجب اشارت امیرالامرا نصر ابن احمد در رشته نظم در آورده - و از اقسام شعر قصاید و مثنوی را نیکو میگفته - انتهی -

باطراف رسید امیر نصر ابن احمد سامانی که امیر خراسان
و مادر النهر بود بقربت خویش مخصوص گردانید و کارش بالا گرفت -
و ثروت و نعمت او بحد کمال رسید تا بحدی که او را دوئیست غلام
ز خریده بوده و چهار صد شتر در زیر بنه او میدرفته چنانچه
مولوی الجامی اظهار بدان کرده میگوید * بیت *

رودکی آنکه در همی سفتی * مدح سامانیان همی گفته

صله شعرهای همچو درش * بود در بار چار صد شترش

و عنصری بتقریب در یک از قصاید خود میگوید * شعر *

* چهل هزار درم رودکی زمهر خوش * عطا گرفت بنظم کلبله در کشور *

انتهی - صاحب مفتاح التواریخ از هفت اقلیم این شعرا نقل

کرده و بجای - بنظم کلبله در کشور - بنظم کلبله و دمنه - نوشته -

و صاحب مرآة الخیال مصرع ثانی آنها بدین اسلوب خوانده * ع *

عطا گرفت بنظم آری بکشور خویش * و هم صاحب هفت اقلیم

گفته - اگرچه در زمان آل طاهر و آل لیث شاعری چند مثل حنظله

بادغیسی و حکیم فیروز مشرقی و ابوسلیک گرگانی برخاستند - اما

چون نوبت بآل سامان رسید رایت سخن بالا گرفت و عالم نظم را

نظامی پیدا آمد - قدوة شعرای آن دودمان رودکی بوده - و او اول

کسی است از عجمیان که دیوان شعر ترتیب داده - و از شعرای آل سامان

دیگر شیخ ابوالحسن شهید است - و ایضا ابو عبد الله محمد بن

موسی الفراءوی ؟ - و شیخ ابوالعباس - و شیخ ابوذر معمر الجرجانی -

از شعرای ماورالنهر است - و از مادر نابینا زاده اما چنان ذکی و
تیزفهم بوده که در هشت سالگی^(۱) قرآنرا بتمام حفظ کرده و قراءت
بیاموخته و دران ماهر شده - و نصر ابن احمد سامانی او را
تربیت کرده - گویند او را در بیست غلام بوده و چهار صد شتر در زیر بار
رخت او میرفته و بعد از وی هیچ شاعری را این مکنت نبوده
و اشعار وی (العبدۃ علی الراوی) صد دفتر برآمده است - و در
شرح یمنی^(۲) مذکور است که اشعار او هزار هزار و سیصد بیت بوده
است - انتهى - و محمد امین رازی در هفت اقلیم گفته که فریدالدین
ابوعبدالله محمد رودکی از نوادر فلکی بود - و در زمره انام از عجایب
ایام - اگرچه اکمه بود - اما خاطرش غیرت خورشید و مه بود - اگرچه
بصر نداشته - اما بصیرت داشته - تولد وی از رودک سمرقند است که
از مادر نابینا شده - گویند در هشت سالگی قرآنرا تمام حفظ نمود -
و بعد ازان بشعر رغبت فرمود - و لوی آن بخوبترین وجهه برافراشت -
او را حق سبحانه آواز خوش و صوت دلکش عنایت کرده بود که
هرگاه قفل زبانرا در قراءت گشود قفسیانرا قلوب ربوده - و اگر بکلید
تلاوت دهانرا بانفتاح پیوسته اعلی و ادنی و پیر و برنا شیفته وی
گردیدند - در آخر بمطربی افتاد و بریض بیاموخت - و کارش در
نوازندگی بجایه رسید که آب دستش در مقام نواخت هم خاك
ملال بباد داد و هم آتش در جگر کدورت زد - و چون آواز او

نیکو نواخته - و بعضی گویند که رودک موضع است از اعمال بخارا و رودکی از انجاست - انتهی و در شرع الشعرا نوشته که قبل از رودکی هیچ شاعری که اشعارش متداول و مشهور گردیده باشد نبود - طرح قصیده و غزل را بانی است - و طریق مثنوی نیز ازو بامثلۀ فرهنگ جهانگیری معلوم میشود اگرچه مثنوی ازو دیده نشد چنانچه این بیت * شعر * داشته آن تاجر دولت شعار * صد قطار سار اندر زیر بار * انتهی - غالباً این بیت از کلید و دمنه بود - و در جهانگیری از استاد رودکی بعضی بیت مثنوی بوزن تقارب هم مسطور است چنانچه بیاید - و در هفت اقلیم نوشته - با آنکه اشعار رودکی از حد و عد متجاوز بود اما درین وقت بذابر حکم قلت از یاقوت اصفرو کبریت احمر عزیزتر است - انتهی - و قاسم ایرانی در سلم السموات گفته - حکیم رودکی اسمش ابوالحسن و اصلش از بخارا موسیقی دان و فاضل بوده - از جمله حکما مدتی ندیم مجلس ابونصر بن احمد بود کتاب کلید و دمنه را در حدود عشرين و ثلثمایه (۳۲۰) نظم نمود - انتهی - در مفتاح التواریخ آورده که وفات مقدم الشعرا رودکی در سال سیصد و چهل و سه (۳۴۳) از هجری رو داده انتهی - این است در بیشتر کتب تذکره *

اما والد داغستانی گوید که استاد ابوشکور در قدمای حکما و استادان معتبر بلخ بود و در تقدّم زمان از رودکی و شهید گوی سبقت برده - کلام او را جسته جسته استادان بسند آورده اند شعر او

و ابوالمظفر نصیر بن محمد النیسابوری - و محمد بن عبد الله الجندی
و ابو منصور عماره بن محمد المروزی - و دقیقی^(۱) - که هر یک در فن
خود تمام بوده اند - و اکثری از شعرا رودکی را مدح گفته اند و در
شاعری مسلم داشته اند همچو ابوالحسن شهید - و دقیقی - و
عنصری - و رودکی را سلطان الشعر گفتند - انتهى - و آزاد بلگرامی
در خزانه عامره رقم کرده که رودکی سمرقندی کاروان سالار شعرا ست
و مقدمه الجیش فصحا - و اول کسی که بتدریس سخن پرداخت -
و الوان گلها را گلدسته ساخت - امیر نصر سامانی او را تربیت
کرد - و بفرموده او کتاب کلیله و دمنه بنظم آورد - و چهل هزار درم صلح
برگرفت - انتهى - در وجه تخلص او برودکی دولتشاه نوشته که بعضی
گویند بدان جهت است که در علم موسیقی ماهر بوده و بر ربط را

(۱) داکتر اسپرنگر صاحب از لب اللباب محمد عوفی آورده که شعرای

آل طاهر و آل لیث و آل سامان این دوازده کس بوده اند - یکم

حکیم حنظله بادغیسی - دوم حکیم فیروز مستوفی - مداح عمر ولید.

سیم شیخ ابوالحسن شهید بلخی - چهارم ابوشعرب صالح بن محمد

هروی - پنجم استاد ابو عبد الله محمد رودکی - ششم شیخ ابوالعباس

الفضل ابن عباس - هفتم شیخ ابو ذراعه معزی جرجانی - هشتم

ابوالمظفر ناصر بن محمد نیشاپوری - نهم ابو عبد الله محمد بن

عبد الله جنیدی - دهم ابو منصور عماره بن محمد مروزی - یازدهم

ابوموید بلخی - دوازدهم ابوموید بخاری - انتهى *

همگی همتش بدان مصروف گردید که سنی این اراده از مصباح عطای او بحصول پیوندد - لاجرم دقیق را که قدوة شعری عصر و زمان بوده مشمول انعام و اکرام گردانیده قلاده این خدمت برقه او انداخت - و دقیق بقول اقل بیست هزار و بقول اکثر هزار بیت از داستان گشتاسب در سلك نظم انتظام داده بردست غلامی کشته گردید چنانچه فردوسی اشاره بدان کرده میگوید * بیت * جوانی بیامد گشاده زبان * سخنوری و خوشطبع و روشنروان بشعر آرم این نامه را گفت من * ازو شادمان شد دل انجمن ز گشتاسب و ارجاسب بیتم هزار * بغفت و سرآمد بدو روزگار یکایک ازو بخت برگشته شد * بدست یک بنده برگشته شد و امروز شعر دقیق بغایت عزیز و نایاب است - انتهی - و در مفتاح التواریخ همین منقولست - در آتشکده آمده که - دقیق اسمش استاد منصور بن احمد - در وطن او اختلاف کرده اند بعضی او را از طوس - و بعضی از بخارا - و جمع از سمرقند میدانند - بهر حال از اشعارش چیز در میان نیست - اما میتوان یافت که دقت طبع و حلاوت کلام داشته - و ظهورش در زمان آل سامان - و در زمان غزنویه بدست غلام ترکی که مملوک و معشوق او بوده کشته شد - انتهی - در بهارستان جامی مرقومست که دقیق رحمه الله علیه از شعری متقدم است - در زمان دولت سامانیان بوده - و ابتدای شاهنامه کرده است و بیست هزار بیت او گفته کمابیش -

اگرچه بسیار بوده اکنون کمیاب است و کتاب در سنه (۳۳۰)
 ثلثین و ثلثمایه تمام کرد - این چند بیت از انجاست * شعر *
 تو سیمین تنی من چو زرین ایغ * تو تابان مهی من چو سوزان چراغ
 بدشمن برت زندگانی مباد * که دشمن درخت است تلخ از نهاد
 انتهی - و شمس الدین فقیر نیز در حدایق البلاغت همین آورده -
 من میگویم اگر این (ای تصنیف کتاب او در سنه ثلثین و ثلثمایه)
 ثابت شود پس رودکی بخاری و ابو شکور بلخی هر دو معاصر باشند
 بلکه رودکی در اتمام مثنوی کلید و دمنه که در سنه عشرين و
 ثلثمایه زیور اختتام یافته (کما مر آنفا) اقدم بود بر ابوشکور *

دیگر از مثنوی گویان قدیم دقیقی است - در هفت اقلیم
 مسطور است که دقیقی بخاری از فحول شعرا بوده - دقت سخنش
 از خفت صبا گرو برده - و لطافت ابیاتش آجیوانرا بے نام و
 نشان داشته - در اکثر کتب مسطور است که چون اکیلل سلطنت
 خراسان و توزان بفرق آل سامان مکتل گردید خواستند که احوال
 سلاطین عجم را در سلب نظم انتظام دهند - چون دران وقت مرتبه
 نظم عالی نگشته بود و این شیوه چندانی شیوع نپذیرفته هرآینه
 از حیث قوه بفعل نمی آمد - چون نوبت بامیر نوح بن منصور رسید -
 (۱)

(۱) امیر نوح بن منصور از احفاد امیر نصر سامانی و معاصر

سلطان ناصرالدین سبکتگین بوده - و در سنه سیصد و هفتاد و هفت

(۳۷۷) هجری درگذشت - مفتاح القوایح ۱۱

آن اشعارِ مصنوع و معارف و توحید و مثنوی و مقطعات - و مولد استادِ عنصری ولایتِ بلخ است - و مسکن دارالملکِ غزنین - و وفات او در شهرِ سنهٔ احدی و ثلاثین و اربعمائه (۴۳۱) در زمانِ دولتِ سلطانِ مسعود بن محمودِ غزنوی بوده - انتهی - در آتشکده نوشته - گویند عنصری شبی هزار بیت گفته - مثنوی و املق و عذرا اوراست - انتهی - در هفت اقلیم هم نوشته که عنصری را چند مثنویست چون نهر و عین و املق و عذرا - و خنگِ بیت و سرخِ بت - که هر یک گنجِ بدایع و خزائن لطایف است - اما درینوقت شعر از مثنویات بنظر نیامده - انتهی - بعضی ابیاتِ مثنویِ عنصری بجای خود آید - صاحبِ مفتاح التواریخ گفته

* شعر *

بحین وفاتش ز حورِ دهری * ندایِ بر آمد که - یا عنصری |
- سنه ۴۳۱ -

دیگر از قدماشیرِ پیشهٔ سخنوریِ اسدیِ طوسی است - در آتشکده گفته که طبعش مستقیم و سلیقه اش مانوس و یکی از شعرای سبعة است که در خدمتِ سلطانِ محمود میبوده اند - فردوسی اکتسابِ کمالِ سخنوری از وی کرده - انتهی - در دولتشاهی نیز نوشته که - افتخار الفضلِ اسدیِ طوسی - فردوسی شاکرِ اوست - از جملهٔ متقدمانِ شعراست - طبعِ سلیم و ذهنِ مستقیم داشته - | در روزگارِ سلطانِ محمود استادِ فرقهٔ شعرای خراسان بوده است - و او را بکراتِ تکلیفِ نظمِ شاهنامه کرده اند - استعفا خواسته و پیری

فردوسي آنرا باتمام رسانيده - انتهى - فردوسي در جلد سيم شاهنامه
 اين اشعار دقيقی آورده و ذکر او دران کرده - كما سيلجی *

ديگر از مثنوی گويان قديم استاد سخنوران ملك الشعرا عنصري
 بوده است - جامي رحمه الله در بهارستان فرمايد که عنصري -
 وی مقدم شعراي عصر خود بوده است و در ايمین الدوله
 محمود سبکتگين بنظر قبول ملاحظات فرموده - گویند و در
 مثنویاتست بسیار - موشح بمدح سلطان مذکور - یکی ازان موسوم
 بواثق و عدرا - اما ازانها اثری پیدا نیست - انتهى - دولت شاه
 سمرقندي گفته - ابو القاسم حسن عنصري - مناقب و بزرگواري
 او اظهر من الشمس است - و سرآمد شعراي روزگار سلطان محمود
 بوده - و او را دراي شاعري فضایل است - و بعضی او را حکيم
 نوشته اند - چنين گویند که در رکاب سلطان محمود چهار صد شاعر
 متعین و ملازم بودند و پیش او مقدم همه استاد عنصري بوده و
 همه بشاکردی او معترف بوده اند - و او را در مجلس سلطان منصب
 شاعری با ندیمی ضم بوده - و پدوسته مقامات و غزوات سلطانرا
 بقید نظم در آورده - و در آخر سلطان محمود استاد عنصري را
 مثال ملك الشعراي قلمرو خود ازراني داشت - و حکم فرمود که در
 اطراف ممالک هر کجا شاعری و خوشگوئی باشد سخن خود بر
 استاد عنصري عرضه دارد تا استاد غث و ثمين آنرا منقح کرده
 بعرش رساند - ديوان عنصري قريب بسی هزار بيت است مجموع

اما بمسره اعتقاد و زندقه و الحاد متهم است - اورا سفرنامه
ایست که در اکثر معبوره سفر کرده و آنرا بنظم در آورده - انتهى -
و در دولتشاهی و مرآة الخیال آورده که اصلش از اصفهانست
حکیم پیشه بود بعضی اورا عارف و مرحد نوشته اند - و طائفه طبیعیه
و دهریه خوانده - و فرقه تناسخیه - و الله اعلم - و تخلص حجت میکند
چه او در آداب بحث با علما و حکما حجت و برهان محکم بوده -
و کتاب روشنائی نامه در نظم از مؤلفات اوست - وفات حکیم ناصر
در سنه احدی و ثلاثین و اربعمیه (۴۳۱) بود - و صاحب سلم
السموات گوید که اورا کتبهای نظم است و همانا یک بسعادت نامه
موسوم است - و دیگر بر روشنائی نامه - انتهی - ابیات مثنوی
او در آسمان سیوم بیاید انشاء الله تعالی *

دیگر فخرالدین اسعد گرگانیست - صاحب مثنوی و بس و رامین
که نظم کرده است بنام شاه رکن الدین ابوطالب طغرل بیگ
محمود سلجوقی ایرانی - که سنه جلوس او (۴۲۹) و سنه وفات
(۴۵۵) می باشد - و معاصر ارسلانخان شاهشام و القایم بامر الله
خلیفه بغداد بوده - و فخری پیش طغرل بیگ محمود شاه منصب
داشته - کما فی کشف الظنون - و الله داغستانی در ریاض الشعرا
نوشته که - فخرالدین اسعد الجرجانی از اعظم فصحا زمان -
و از اکابر بلغای دوزن بوده - صیت بهای فضیلتش سامعه افروز
پرده نشینان صوامع ملکوت - و طبطبه صفای طبعش زنگزدای

اربع (۱۶) پهلوان سخن فردوسی - ناصر خسرو

و ضعف را بهانه ساخته - و کتاب گرشاسب نامه که بر وزن شاهنامه است از مشهور است - و مناظرها را بغایت نیکو گفته - و از طرز کلام او معلوم میشود که مردی فاضل بوده - و فردوسی را بنظم شاهنامه دایما اشارت میکرد که این کار بدست تو درست میشود - انتهای - و هکذا فی مرآة الخیال و غیره - در مرآة العالم نوشته که اسدی در سنه چهار صد و نه (۴۰۹) بعالم سرمدی شتافت - و بعضی رحلت او در عهد سلطان مسعود بن سلطان محمود نوشته اند * و سنه جلوس سلطان مسعود چهار صد و بیست و یک - و سنه شهادت چهار صد و سی و سه بوده - و الله اعلم *

/ دیگر پهلوان میدان سخن گذاری ابوالقاسم منصور فردوسی طوسی - شاهنامه و یوسف زلیخا از - و هر دو اگر خدا خواهد در آسمان ششم می آید - وفات وی در شهر سنه احدى عشر و اربعمائه (۱۱۱۴) بوده و قبر او در شهر طوس است بجنب مزار عباسیه - کذا فی دولت شاهي - و صاحب مفتاح التواریخ از طبقات اکبری نقل کرده که فردوسی بسال چهار صد و شانزده هجری فوت کرده *

دیگر حکیم ناصر خسرو علویست - و او خود را در رساله احوال خویش چنین نوشته که - چنین گوید کمترین خلق الله ناصر بن خسرو بن حارث بن عیسی بن حسن بن محمد بن علی ابن موسی الرضا علیهما السلام - در بهارستان جامی مذکور است که - ناصر بن خسرو در مذااعت شعر ماهر بود و در فنون حکمت کامل -

هنرش بر ولایت معنی نافذ فرمان - قوت فضل و ذوق شعر از کتاب
ویس و رامین ظاهر میگردد - انتهى *

دیگر حکیم قطران - در دولتشاهی نوشته که حکیم قطران بن منصور
الاجلی از جمله استادان شعر است و انوری شاگرد او بوده - و ترمذیست
اما در بلخ می بوده - و قوسنامه بنام امیر محمد ابن امیر قباچ که در روزگار
سلطان سنجر والی بلخ بوده نظم کرده است - رشیدی سمرقندی و روحی
و اکثر شعرای بلخ و ماورالنهر شاگرد قطران بوده اند در علم شعر ماهر و
صاحب تصنیف است - و رشید و طواط میگویند که من در روزگار خود
قطران را در شاعری مسلم میدانم و باقی را شاعر نمیدانم از راه
طبع نه از راه علم - انتهى - صاحب هفت اقلیم بعد از نقل این
میگوید که او را چند مثنویست که هر یک عنوان نامه فصاحت و
برهان دفتر بلاغت تواند بود - انتهى - و می آید - آذر اصفهانی
گوید - حکیم قطران ابن منصور دولتشاه او را ترمذی و محمد
عوفی و سایر ارباب تذکره او را تبریزی نوشته اند نظر باینکه مداح
سلاطین تبریز بوده قول ثانی راجح است - انتهى - و سنه وفات
قطران (۴۸۵) - داکتر اسپرنگر از تقی کاشی *

دیگر از مثنوی گوین قدیم مسعود سعد سلیمانست - در مولده
و منشأ او اختلاف است بعضی همدانی دانند - و بعضی جرجالی -
و بتحقیق آزاد بلگرامی هندی المولد - و الله اعلم - در خزانه عامره
نوشته که مسعود سعد سلیمان از کبرای شعراست ادیب صابم

قلوب خلوتیان عالم ناسوت - از قدمای شعراست - محمد عوفی
در تذکره خود نوشته که بغیر از مثنوی و بس و رامین شعره
از وی در روزگار نمانده - و الحق چنین است مگر این قطعه که چند
بیت از آن نوشته میشود • قطعه •

بمیار شعر گفتم و خواندم روزگار • یکیک بجهد بر ثلقة الملک شهریار
شاخه تر از امید بکشتم بخدمتش • آن شاخ خشک گشت و نیارده هیچ بار
دهوی شعر کرد و ندانست شاعری • و نگاه نیز کرد بنادانی افتخار
زو کاور ندیدم و نشنیدم آدمی • در دولتش عجب غلطي کرد روزگار
مثنوی و بس و رامین من اوله الی آخره بنظر راقم حروف رسیده -
اگر چه اشعارش ساده واقع شده لیکن حق این است که با وجود
سادگی و بے تکلفی نهایت پختگی و قوت دارد - و در بعض جا اگر
تساهل بکار رفته باشد - نظر باینکه ابتدای این فن بوده معذور است -
چه در آن وقت جمال عرایس سخن بحالی تکلفات هنوز پیراسته
نشده بود - مانند جادو نگاهان صحرا نشین بے منت سرمه و غازه
میدانکونی دلهای حزین می نموده اند - مع هذا آنقدر سلاست و
فصاحت در آن کتاب درج است که وصف ندارد - حقیقت این سخن
بسختندان روشن خواهد بود - انتهی کلامه - و کنیت او صاحب
هفت اقلیم ابو ذراع نوشته و قطعه دیگر نیز از او نقل کرده و گفته که
ابو ذراع معمار دیار فطنت - و معیار دینار صنعت بود - فخر زمان
و اسعد دوران بوده - لطف طبعش بر سپاه لفظ قهرمان - و کمال

ارج (۲۱) حکیم سنایی غزنوی
 رسیده که یکی از مجذوبان از تکلیف بیرون رفته (که مشهور بود
 به لای خوار - زیرا که پیوسته لای شراب خورده) در آنجا بود آواز
 شنید که با ساقی خود میگفت پرکن قدح تا بکوری ابراهیمک
 غزنوی بخورم - ساقی گفت ابراهیم پادشاه عادل خیر است گفت
 بس مرده ناخوشنود است آنچه در تحت حکم وی در آمده
 است در حیز ضبط نیارده - و میروند تا مملکت دیگر گیرند - و آن قدح
 گرفت و بخورد - باز گفت پرکن قدح دیگر بکوری سناییک شاعر
 ساقی گفت سنایی مرده فاضل و لطیف طبع است - گفت غلط
 مکن که بس مرده احمق است - اگر وی لطیف طبع بود بکار
 مشغول بود که ویرا بکار آمده - گزافه چند در کاغذ نوشته و نام
 شعر نهاده و از روی طبع هر روز بها در پیش ابله دیگر ایستاده که
 هیچ کاری نمی آید و او نمیداند که ویرا برای چه کار آورده اند -
 اگر روز عرض اکبر از وی سوال کنند که سنایی بحضرت ما چه آوردی
 چه عذر خواهد آورد - اینچنین مرد را جز ابله و بوالفضول
 نتوان گفت - سنایی چون آنرا شنید حال بروی متغی شد و پای
 در راه نهاده بسوگ مشغول شد - و دیوان مدح ملوک را در آب
 انداخت - انتهی - جامی رح فرموده که ویرا برای حدیقه سه کتاب
 مثنوی دیگر است همه بر وزن حدیقه اما مختصر - تاریخ تمامی
 حدیقه چنانچه خود بنظم آورده سنه (۵۲۵) خمس و عشرين و
 خمسایه بوده است - و بعضی تاریخ وفات ویرا همین نوشته اند و الله

و حکیم سنایی و جمال الدین عبدالرزاق در اشعار خود او را ستوده اند - نام او باضافه نام پدر و جد شهرت یافته و در اشعار خود اکثر هرسه نام را مغما می آرد - و مسعود مثنوی دارد در کمال سلاست و عدویت - و نظامی عروضی گفته که مسعود تا سنه پانصد و پانزده در حیات بوده - انتهای - و سنه وفات او (۵۲۵) - داکتر اسپرنگر از تقی کاشی *

دیگر از حکمای قدما و عرفای شعرا حکیم سنایی غزنویست - علیه الرحمة و الرضوان - در نفحات الانس مسطور است که حکیم سنایی قدس الله تعالی روحه - کنیت و نام وی ابوالمجد مجدود بن آدم است - وی از کبرای شعرای طایفه صوفیه است و سخنان ویرا باستشهاد در مصنفات خود آورده اند - و کتاب حدیقه الحقیقه بر کمال وی در شعر و بیان ادواق و مواجید ارباب معرفت و توحید دلیل قاطع و برهان ساطع است - از مریدان خواجه یوسف همدانیست انتهای - درو و در دولتشاهی مرقوم است که - سبب توبه وی آن بوده که سلطان ابوالسحاق ابراهیم غزنوی در فصل زمستان بعزیمت گرفتن بعضی دیار کفار از غزنین بیرون آمده بود - و سنایی در مدح وی قصیده گفته بود و میرفت تا بعرض رساند - بدر گلخن

(۲) در نفحات و بعض دیگر کتاب - سلطان محمود سبکتگین -

مرقومست و غالبا سهو بود چه وفات سلطان محمود غزنوی علی الامح

در سنه (۴۲۱) بوده پدرش از ولادت حکیم سنایی - فالحفظ ۱۱

نزد صاحب مخبرالواعلین تاریخ وفات پانصد و بیست و پنج یا سی و پد است چنانکه گوید * شعر *

آن حکیم زمان سنایی بود * عالم از وی بروشنایی بود
قدرد اولیای حق بوده * زید اصفیای حق بوده
در جهان بود افصح الشعرا * در زمان بود احسن الفصحا
از تصانیف او حدیقه بدان * بگل و میوه دقایقه بدان
سال نقلش بر تبه و مکنات * گفت هائف - زه گل جنت
ه ۵۲۵

عقل تاریخ نقل او گفتا * طوطی اوج جنت والا

سنه ۵۳۵ ه

نزد تقی کاشی سنه وفات پانصد و چهل و پنج (۵۴۵) و نزد
دولتشاه پانصد و هفتاد و شش (۵۷۶) و صاحب خزینة الاصفیا
گوید که تاریخ وفات پانصد و بیست و پنج (۵۲۵) بر تخته
مزار پیرانوار حکیم سنایی کنده است - و الله اعلم *

دیگر عمیق بخاریست - در بهارستان جامی مسطور است که او
استاد شعرای وقت بوده انتہی - دولتشاه گفته که عمیق از شعرای
بزرگ است و در زمان سلطان سنجر بوده - و قصه یوسف علیه السلام را
نظم کرده است که در دو بحر میتوان خواند - و استاد رشیدالدین
و طواط سخنان او را در حدایق السحر باستشهاد می آورد و معتقد
ارست - انتہی - و هکذا فی هفت اقلیم و هفت قلزم و سلم السموات

اوج (۲۲) حکیم سنایی غزنوی

اعلم - انتہی - در مرآۃ الخیال نوشته کہ حضرت مولوی جلال الدین رومی کہ قطب وقت بودہ ہم در مثنوی و ہم در دیوان خود بہ پیروی او اقرار کردہ و با آن ہمہ فضل و کمال خود را از متابعان او دانستہ - در مثنوی میفرماید

• بیت •
دیگ جوشی کردہ ام من نیم خام • از حکیم غزنوی بشنو تمام
و در غزلیات میگوید

عطار روح بود و سنایی دو چشم او • ما از پی سنایی و عطار آمدیم
و حکیم شصت و دو سال عمر کردہ - انتہی مخلصا - و آنچه
در مرآۃ الخیال زمان و تاریخ ولادت حکیم سنایی رح نوشته درست
و ثابت نہ - در ہفت اقلیم نوشته کہ آنچه امروز از شیخ متداول
است دیوانیست و دیگر حدیقہ و ایضا کنزالرموز و کارنامہ کہ
شعر ہر دو یکیست - وفات شیخ بقول اصح در پانصد و بیست و پنج
بودہ - انتہی - والہ داغستانی گوید کہ حکیم سنایی غزنوی • شعر •
کتاب فضل و رآب بحر کافہ نیست • کہ ترکیبی سرنگشت و صفحہ بشمار
مصنعات و منظوماتش چہرہ شاهد حالش را آینہ ایست روشن •
سخنان معجز آیتش در اثبات علو قدرش حجتیست مبرہن ، وفاتش
در سنہ (۵۲۵) در غزنین بود - مثنویاتش حدیقہ و زاد السالکین و
طریق التحقیق - انتہی - و فی کشف الظنون الہی نامہ فارسی
منظوم گلشیخ محمد ابن آدم آلہ معروف بالحکیم سنایی - انتہی -
و در دیباجہ مؤید الفضلا و مدالافاضل - سنہ سنایی مرقوم است -

اوج (۲۷) نظام العرفا نظامی گنجوی

و شیخ از مریدانِ اخی فرج زنجانی قدس الله سره العزیز
بوده - دولتشاهی و آتشکده *

گویند شیخ در آخر عمر منزوی و صاحب خلوت شده بود -
و با مردم کمتر اختلاط کرده - درین باب میگوید * شعر *

گلِ رعنا درونِ غنچه حزن * همچو من گشته اعتکاف‌نشین
دولت‌شاهی و مرآة الخیال - اتابک قزل‌اسلار از روی صحبت
شیخ نظام بود بطلب شیخ کس فرستاد - نمودند که شیخ منزویست
و بسلاطین و حکام صحبت نمیدارد - اتابک از روی امتحان
بدیدن شیخ رفت - و شیخ بنور ولایت و از روی کرامت دانست
که از روی امتحان می‌آید و بچشم حقارت بشیخ می‌نگرد -
شیخ از عالم غیب شمه بچشم اتابک جلوه‌گر ساخت - اتابک
دید تخت پادشاهانه از جواهر نهاده اند و کریاسه دید که صدهزار
چاکر و سپاهی و تجملهای پادشاهانه و چهره‌ها با کمر مرصع و حاجبان
(۱) و ندیمان برپای ایستاده - و شیخ پادشاهان بران تخت نشسته -
چون چشم اتابک بران عظمت و شوکت افتاد مبهوت شد و
خواست که از روی تواضع قدم شیخ را بوسه دهد - درین حال
شیخ از عالم غیب بشهادت آمد - اتابک دید که پیر مرده حقیر
برپا نهاده بر در غار نشسته و مصحف و قام و دوات و مصلا
و عصای پیش نهاده - بتواضع دست شیخ را بوسه داد - و من بعد

(۱) کریاس - بتختانی بروزن الیاس دربار (۲) چهره - بالضم امرد //

ارج (۲۴) نظامی عروضی - فصیحی جرجانی

و مجمع الصنائع - آذر آصفهانی نوشته - گویند صد سال متجاوز عمر کرده و مثنوی یوسف زلیخا که ذو بحرین گفته بنظر نرسیده - و سنه وفات او (۵۴۳) - داکتر اسپرنگر از تقی کاشی *

دیگر از مثنوی گویند نظامی عروضی سمرقندیست بقول بعض - و او صاحب مجمع النوادر و چهارمقاله است بالاتفاق - در تذکرة الشعرا نوشته که او مردی اهل فضل بوده و طبع لطیف داشته - از جمله شاکردان امیر معزیست و در علم شعر ماهر بوده و داستان و سهرامین را بنظم آورده - انتهی - و هکذا فی تشکده - و در هفت اقلیم گفته که او در مثنوی از متقدمان صنعت است چند تالیف دران پرداخته - انتهی - درو و در خزانه عامره در نظامی دیگر نیز مذکور اند که معاصر نظامی عروضی در مرو بوده اند * دیگر فصیحی جرجانیست - دولت شاه گفته که از جمله ملازمان امیر عنصر المعالی کیکاؤس بن اسکندر بن قابوس است و قصه وامق و عذرا بنظم آورده و بسیار خوب گفته است - انتهی - و هکذا فی هفت اقلیم *

پس عهد فرخی مهد نوح الشعرا نظام العرفا استاد سخنوران امام مثنوی گویند شیخ نظامی گنجوی - علیه الرحمة المتوالیة من الله القوی - رسیده - و ازو زبانرا شستگه - و وزن و قافیه را نظامی - و حقایق و معارف را حسن بیان - و شعر و شاعری را جمالی - و فن

اوج (۲۵) نوح الشعرا نظامی گنجوی

مثنوی را کمالی روداده - و الحق وی منتی عظیم بر سخنوران
نهاده - و فصاحت و بلاغت را پایه بآسمان رسانده * شعر *

رحمت حق هزار بر جانش * دم بدم باد تا بروز شمار
و از معاصرین او رشیدی سمرقندی و حکیم خاقانی شروانی
و ظهیر فاریابی و حکیم ازرقی هروی و شیخ عطار نیشاپوری
علیهم الرحمة مثنوی گفته اند - و مولوی روم قدس سره بسال چند
بعد از حکیم نظامی گنجوی بوده - و سیجی *

واضح باد که فقیر در ذکر شیخ نظامی گنجوی رحمة الله علیه
بنظر اینکه درین جا او اصل است چیزه طوالت را میدارم -
و عبارت و اعتقاد هر یک نسبت بدو نقل میکنم - و اگر در بعض
مقام تکرار رو دهد ناظران خورده نگیرند و درگذرند * ع *
فان المسک ما کررتہ يتضوع *

ذکر شیخ بزرگوار حضرت نظامی قدس سره السامی

لقب شیخ بزرگوار نظام الدین - و کنیت او ابو محمد بن یوسف بن
مؤید است - من دولتشاهی - شیخ نظامی و هو ابو محمد الیاس یوسف
ابن مؤید - آتشکده - نام او ابو محمد نظام الدین احمد بن یوسف -
داکتر اسپرنگر - و فی کشف الظنون نظامی و هو شیخ جمال الدین
یوسف بن مؤید الکنجوی - انتهى *

مولد شریف او گنجه است - دولتشاهی و غیره - و در هفت اقلیم

اعتقاد او نسبت بشیخ درجه عالی یافت - و شیخ نیز گوشه
 خاطر و همته بدو حواله کرد و گاه گاه بدیدن اناپک آمده و
 صحبت داشته - دولتشاهی و مرآة الخیال و آتشکده - ملاجایی
 رحمة الله علیه در نفحات بذکر شیخ قدس سره نوشته که دی
 عمره گرانمایه را از ازل تا آخر بقناعت و تقوی و عزلت و انزوا
 گذرانیده است - هرگز چون سایر شعرا از غلبه حرص و هوا ملازمت
 ارباب دنیا نکرده - بلکه سلاطین روزگار بوی تبرک می جستند اند
 چنانکه میگوید * شعر *

چون بعهد جوانی از بر تو * بدر کس نرفتم از در تو
 همه را بر درم فرستادی * من نمیخواستم تو میدادی
 چونکه بر درگاه تو گشتم پیر * ز آنچه ترسیده نیستم دستم گیر

انتهی - و هكذا فی هفت اقلیم و آتشکده *

بعمر هشتاد و چار ساله فوت کرده - و مرقدش بیرون شهر گنجه
 واقع است - مفتاح القوارین و نزد داکتر اسپرنگر صاحب سن دی
 شصت و سه سال و شش ماه - و غالباً همین صحیح بود - در نفحات
 نوشته که تاریخ اتمام سکندرنامه که آخرین کتابهای ویست
 سنة اثنتین و تسعین و خمسمایه (۵۹۲) بوده است - و عمر وی
 در انوقت از شصت گذشته بوده است - رحمه الله تعالی سبحانه
 انتهی - و در خاتمه سکندرنامه بحری فرموده * شعر *

بشصت آمد اندازد سال من * نگشت از خود اندازد حال من

اوج (۳۱) امام مثنوی گویان نظامی
 که از دل خیزد بد لها جا گیرد - و اگر همین از زبانست غایت عروجش
 اینکه بزبانها رسد - نه تشریف قبولی یابد و نه موجب رحمت
 گردد * مصرع *

ببین تفاوت ره از کجا ست تابکجا

و شریف ایرانی راست گفته * شعر *

* فرق سخن عشق و خرد خواستم از دل *

* گفت آمده دیگر بود و ساخته دیگر *

و کلام عشاق را نیز مرتبها ست - هر کرا معشوق زیباتر سخن او
 رساتر - و همچند عاشق خسته و شکسته تر کلام او درست و برجسته تر -
 م جامی رح در نفحات الانس فرموده که شیخ نظامی رحمه الله تعالی -
 ویرا از علوم ظاهری و مصطلحات رسمی بهره تمام بوده است - اما از
 همه دست برداشته بوده است - و روی در حضرت حق سبحانه
 و تعالی آورده چنانکه میگوید * شعر *

هر چه هست از دقایقهای نجوم * یا یکایک نهفتهای علوم

خواندم و سر هر ورق جستم * چون ترا یافتم ورق شستم

همه را روی در خدا دیدم * و آن خدا بر همه ترا دیدم

مثنویهای پنجگانه وی که به پنج گنج اشتهار یافته است اکثر آنها

با استدعای سلاطین روزگار واقع شده - امیدواری آنها که نام ایشان

بواسطه نظم وی بر صفحه روزگار بماند استدعا نموده اند - و اکثر آنها

بحسب صورت افسانه است - اما از روی حقیقت کشف حقایق

ارج (۲۶) نوح الشعرا نظامی گنجوی

نوشته که شیخ نظامی اگرچه بکنجه منسوب است اما ظاهراً مولد وی از قم بوده چنانچه در اقبالنامه اظهار شده بدان کرده می آرد
• شعر *

نظامی ز گنجینه بگشای بند * گرفتاری گنج تا چند چند
چو در گرچه در بحر گنج گم * ولی از قهستان شهر قدم
انتهی - و آذر داغستانی گفته که اصلش از قم بوده لیکن موطنش
گنج است - و آذر اصفهانی نوشته که گنج از اقلیم پنجم شهرت
نزه و خطه دلگشاست - و همین که شیخ نظامی قدس سره از
عراق رفته در آنجا ساکن شد بخوبی آن دیار دلیلیست واضح -
و اصل آنجذاب از خاک پاک تفرش است که از اعمال قم شمرده
میشود - او یا والد ماجدش بکنجه که از بلاد معتبر آذربایجان و
بخوشی آب و هوا مشهور است رفته و آنجذاب در آنجا متولد شده
و خود در اقبالنامه میفرماید
• شعر *

نظامی ز گنجینه الخ^(۱) چو در گرچه الخ - انتهی *

شیخ برادر قوامی مطرب است که از شاعران استاد بوده و قصیده
گفته که تمامی صنایع شعری در آن مندرج است - دولتشاهی -
و هکذا فی ریاض الشعرا - و سلم السموات * و دولتشاه گفته که شیخ
نظامی بمطربی اشتهار یافته *

(۱) هر چند نسخه اقبالنامه یعنی سکندرنامه بحری که بنظر فزیر

رسیده در این شعر نیافته ام همان شعر اول است و بس ॥

وفات شیخ بزرگوار نظامی در عهد سلطان طغرل بن ارسلان در شهر سنه ست و تسعین و خمسمایه (۵۹۴) بوده - مرقد شیخ در نجه است - دولتشاهی - و نزد تقی کاشی سنه وفات ششصد و شش (۶۰۶) و داکتر اسپرنگر گفته و نزد بعضی ششصد و در (۶۰۲) - صاحب مخبرالواصلین گوید * شعر *

شیخ دنیا و دین نظامی بود * قدوه اولیای نامی بود
گنجی را گنج دین شده حاصل * بطفیل و جود آن کامل
خمسه منقوی ز تصنیفش * برتر از حصر عقل تالیفش
سال نقلش برفعت و مکنت * شد رقم - گنجوی گل جغت
صاحب مفتاح التواریخ گوید که از مصرعه آخر پانصد و نود و دو
حاصل میشود - اما ابیات که نظامی در تاریخ سکندرنامه گفته
پانصد و نود و هفت است * تاریخ *

بگفتم من این نامه را در جهان * که تا دور آخر بود در جهان
بتاریخ پانصد نود و هفت سال * چهارم محرم بوقت زوال
سر سال چارم محرم بد است * ز ساعت گذشته چهارم بد است
انتهی و داکتر اسپرنگر صاحب نیز گفته که جلد اول سکندرنامه
در سنه پانصد و نود و هفت (۵۹۷) تمام شد و بقول جامی
در صفحات در پانصد و نود و دو انتهی - من میگویم این اشعار تاریخ
در آخر هیچیک از نسخ جلد اول سکندرنامه بنظر فقیر نیامده غالباً
از نظامی گنجوی نبود - و رکات ابیات و تکرار قافیه مؤید این معنی -

اوج (۳۲) امام مثنوی گویان نظامی

و بیانِ معارف را بهانه است^(۱) - یکجا در بیانِ آن معنی که صوفیه گفته اند که طالبانِ وصال و مشتاقانِ جمالِ حق را دلیلِ وجود او هم وجودِ اوست - و برهانِ شهودِ او هم شهودِ او میگوید * شعر *
پژوهنده را یاده زان شد کلید * کز اندازۀ خویشتن در تودید
کسے کز تو در تو نظاره کند * ورقهای بیهوده پاره کند
نشاید ترا جز بتو یافتن * عذاب باید از هر درے تافتن

و جایی دیگر در همین معنی گوید * شعر *

عقل آبله پای و کوی تاریک * وانگاه ره چو موی باریک
توفیق تو گر نه ره نماید * این عقده بعقل کی گشاید
عقل از در تو بصر فرزند * گر پای درون نهد بسوزد
و یکجا در ترغیب و تحریص بر اعراض از ماسوای حضرت حق
سبحانه و اقبال بر توجه بجناب کبریای وی میگوید * شعر *
بر پر ازین دام که خونخواره ایست * ز برکی از بهر چنین چاره ایست
گرگ ز روباه بدنندان نرست * روبه ازان رست که پودان ترست
جهد دران کن که وفا را شوی * خود نپرستی و خدا را شوی
انتهی - و همین در هفت اقلیم منقولست - و نیز در بهارستان جامی
مستور است که از شعرای گنجه شیخ نظامیست - فضایل
و کمالات وی روشن - احتیاج بشرح ندارد - و آنقدر لطایف و دقائق
و حقایق که بکتاب پنج گنج درج کرده است کس را میسر نیست

(۱) * شعر * خوشتر آن باشد که سر دلبران * گفته آید در حدیث دیگران

ارج (۳۳) امام مثنوی گویان نظامی
 بلکه مقدر نوع بشر نه - انتہی^(۱) کلامه - صاحبِ مرآة الخیال
 گفته - کہ بیانِ فضایل و کمالات او کہ تا دور قیامت بر زبانها
 جاریست درین اوراق گنجایی ندارد - انتہی - آذرِ اصفهانی در آنشکده
 نوشته شیخ نظامی در مراتبِ شاعری از آنچه نویسم افزودست -
 و برای فقیری که از ارکانِ اربعه دینار سخن است - انتہی - و در ذکرِ
 انوری گفته کہ بزعمِ فقیر از عهدِ دولتِ آلِ سامان کہ استادِ رودکی
 قانونِ شاعری ساز کرده الی الآن کہ یکہزار و یکصد و ہشتاد (۱۱۸۰)
 ہجریست چہار کس گوی فصاحت از ہمگان ربودہ - و ہر یک
 بمفتاحِ زبانِ قفل از گنجینہ سخنوری گشودہ - و درین مدت کس
 نیامدہ کہ لافِ برابری با ایشان بزند - اول حکیم ابوالقاسم فردوسی
 طوسی - دوم شیخ نظامی قمتی الاصل گنجوی المسکن - سیم شیخ
 مصلح الدین سعدی شیرازی - چہارم حکیم اوحید الدین انوری
 ابیوردیست - در بعضی نسخہا ملاحظہ شد کہ جمع از موزنون از
 جمع دیگر سوال از تمیز میانِ سعدی شیرازی و امامی ہروی و میانِ
 شیخ نظامی و خسرو دہلوی و میانِ انوری و ظہیر فاریابی کردہ
 قطعات گفته - بزعمِ فقیر این مقولہ سوالات از تاثیرِ ورقِ الخیال است
 و الا باندک ربطی این تشکیک خارج از دایرہ انصاف است - انتہی - در
 سلم السموات نوشتہ - شیخ نظامی گنجہ دستورِ شعری عجم - و
 مشہورِ اقالیم عالم است - تفخیل او بر امیر خسرو دہلوی دادہ اند -

(۱) این شہادت نسبت بدو از ہمچو بزرگوار یاد داشتہ است ۱۱

ارج (۳۰) خواجه نظامی گنجوی

و ملاجمی در ثبت تاریخ تصریح جلد اول فرموده کامراً آنفا -
و غرض او اتمام جلد دوم است - شیخ در تاریخ جلد دوم ای
سکندر نامه بحری فرماید *

جهان بر دهم روز بود از ایار * نودنه گذشته زپانصد شمار
و در بعضی نسخه - نود دو اله پس احتمال است که شیخ در همین
نود و دو بعد از اتمام کتاب رحلت فرموده باشد - و بر تقدیر صحت
نسخه نود نه - تاریخ - گنجوی گل جنت - صحیح نبود مگر آنکه -
گل جنت - برسم خط قدما بتحتانی نوشته شود و ششصد و دو
ازان برآید - و از کشف الظنون معلوم میشود که نزد بعضی (۵۹۹) هم
تاریخ وفاتست در آتشکده نوشته که مزار کثیر الانوارش حال - نیز محل
زیارت اکابر و اعظم آن دیار می باشد - انتهى *

در تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی مرقوم است که در
بزرگواری و فضیلت و کمال شیخ زبان تحریر و تقریر عاجز است -
سخن او را و رای طور شاعری ملاحظه و آنیست که صاحب کمالان
طالب آند انتہی - شیخ آذری اسفراینی رح درین معنی چه
خوش فرموده *

اگرچه شاعران نغز گفتار * زیک جام اند در بزم سخن مست
و له با باد بعضی حریفان * فریب چشم ساقی نیز پیوست
مبین یکسان که در اشعار این قوم * و رای شاعری چیزه دگر هست
و کلام اهل دل سراسر حال می باشد - و دیگر انرا همین مقال - سخن

از شد و اعظم همه شیخ مغفور است^(۱) گو در فنون غزل و قصیده دیگران را بر وی مرتبت باشد - حقیقت این بیان بر سخندان روشن خواهد بود * مؤلفه *

زیاندانان زبانم می شناسند * سخن بهمان بیانم میشناسند

حکایت میکنم از حسن یوسف * عزیزان داستانم میشناسند

اگر اندیشه اطناب نمی بود از مثنویات^(۲) خمسة قلیله درین کتاب بعنوان نمایش درج میکردم - لیکن بیم رفت که مبادا از فرط علو مرتبه سخن و کمال پایه بیان در گشودن آن کتاب خاطر را بقرک هیچ یک از ابیات راضی نتوان کرد - و تا خبر شدن تمام خمسة درین تذکره نوشته شده باشد - پس حواله بهمان کتاب نمود انتهى - میر غلام علی آزاد بلگرامی در خزانه عامره نوشته - شیخ نظامی گنجوی استاذ آفاق است - و سرآمد مثنوی گویان بالاتفاق - چمن فصاحت را بزمین تربیت او بهار است - و متاع بلاغت را بطفیل ترویج او روز بازار - فتم *

در آتشکده آمده که رجایی هروی - اسمش مولانا حسن علی خراسی است گویند در خواب از جناب افسح الشعرا شیخ نظامی رجایی تخلص یافته - انتهى *

دولتشاه گفته که در روزگار شیخ خمسة را جمع نکرده بودند هر یک را داستان جدا جدا بوده - بعد از وفات شیخ این پنج کتاب را

و خمسۀ اورا بر کلیات خسروی ترجیح نهاده اند * شعر *

نظامی^(۱) که استاد این فن ویست * درین بزمگه شمع روشن ویست

ز ویرانه گنجی شد گنج سنج * رسانید گنج سخن را به پنج

چو خسرو بدان پنج هم پنجه شد * وزان بازوی فکرش رنجه شد

کفش بود زانگونه گوهر تهی * زرش ساخت لیکن زر دوده‌ی

و الحق نظامی در نظم سنجی مزید زمان بلکه و حید جهان بوده -

و شیخ نظامی از مبادی حال خلوت نشین و عزلت گزین بوده -

و بصحبت حکام و سلاطین اقدام نموده - بلکه قزل ارسلان و دیگرے

از حکام را که رغبت ملاقات شیخ بوده بصومعه او شتافته فیض صحبت

یافته اند - و شیخ نظامی خود در اشارت این میگوید * شعر *

چون بعد جوانی الخ اما در منتهای زمان اجابت التماس بعضی

ملوک فرموده - و بملاقات ایشان قدم رنجه نموده - او را تعظیم تمام

نموده اند - و بجهت او قیام کرده اند - انتہی - علیقلیخان والہ

داغستانی در ریاض الشعرا گوید شیخ مغفور (یعنی شیخ نظامی رح)

از فحول شعرائی زمان - و امجد بلغای دورانست - الحق از آغاز

آفرینش لغایت حال سخنورے مثل او بعرضه وجود نیامده -

آدم عالم فصاحت - و نوح جهان بلاغت است - اگرچه در عرب و

عجم شعرائی زبردست عالیقدر بسیار گذشته اند که هریک در

ملک سخنوری صاحب تاج و لوا بوده - لیکن در فن مثنوی گویی

ارج (۳۷) امام مثنوی گویان نظامی

تأخر - انتهى - اما در دولتشاهی نوشته - دیوان شیخ نظامی درای
خمسه قریب به بیست هزار بیت باشد غزلیات مطبوع و موشحات
و اشعار مصنوع بسیار دارد - انتهى - و هكذا فی جواهرالعلوم -
در کشف الظنون هم مسطور است - دیوان نظامی فارسی من
النظامی الکنجی صاحب الخمسه هو ابو محمد بن یوسف -
انتهی - آذر اصفهانی گوید که آن دیوان حال در میان نیست -
و نزد بنده احمد یلک موجز دیوان شیخ نظامی گنجوی محتوی
برقصاید و غزلیات و رباعیات عارفانه که تخمیناً همگی پانصد بیت
خواهد بود موجود است - و کتابخانه ام را ازو شرف نامحدود •

صاحب مخزن الفوائد گفته که - مثنوی گفتن نزدیک اساتذہ
از جمیع اقسام شعر مشکل است - و درین فن فردوسی طوسی و
خواجہ نظامی ید بیضا میداشتند - دیگر مثنوی گویان مثل
امیر خسرو دهلوی و مولوی جامی و هاتفی متبع ایشانند -
انتهی - فقیر میگویم در مثنوی شیوه قدیم همین ساده گوئی
و سخن گذاری بوده است - و باین غرایب الفاظ و نامطبوعی اوزان و عدم
استحسان قوافی هم بعضی جا وجود میداشت - چنانچه شاهنامه
و یوسف زلیخا فردوسی طوسی و مثنوی و بس و امین فخری گرگانی -
کماثر فی ترجمۃ الفخری - و خواجہ نظامی گنجوی تغیر
شیوه قدیم داده - و در مثنوی گویی طرز نو اختراع کرده - و شاهد

(۱) از برای آنکه اینجا فقط تابع معنی معین می باشد بخلاف قصیده و جزآن ۱۱

در یک جلد جمع کردند - و فضلا خمس نام نهادند - انتہی - لیکن
در شعرا خمس نظامی گنجوی از آنکه مملو از گوهر آبدار است
بلقب پنج گنج اشتهار دارد کما مرثیة عن النّقحات - آری * مصرعه *
* خمس ار هست بهین پنج گنج *

در کشف الظنون نوشته - پنج گنج فارسی منظوم من منظومات
النظامی الکنجی المتوفی سنه (۵۹۹) - و نظمہ فی غایة اللطافة
و الجزالة علی ما شہد بہ المولوی الجامی - انتہی - در آنشده
آمده - بعد از آنکه ہمای روح مطہرش بآشیان قدس پرواز کرد
فضلا و عرفای شعرا این کتاب را کہ امروز از خیالات شیخ درمیانست
جمع نموده بمسمی بخمس نمودند کہ ہر یک ازان باستدعای صاحب
تاج و سرور منظوم شدہ چنانچہ در دیباجہ ہر یک از انها خود
نقل کردہ - اگرچہ بتصاریف زمان و عدم ربط کتاب خمس ازان
صحیح نماند اما باز رکنی از پنج گنجی است کہ مفلسان تہی کیسہ
بازار نظم جیب و دامان دل و دیدہ را ازین خزاین جواہر رنگین
کرده و میکنند - انتہی *

در بہارستان جامی مرقومست کہ بیرون ازان کتاب (ای
پنج گنج) از وی شعر کم روایت کردہ اند و این غزل از سخنان
ویست * غزل *

جوبجو محنت من زان رخ گندم گونست
کہ ہمہ شب رخ چون کاهم ازان پر خونست

ارح (۳۹) امام مثنوی گویان نظامی

شعر فارسی رواج یافت و دران عصر عنصری و عسجدی و فرخی
باستانی شهرت یافتند - بعد ایشان در سنه پانصد هجری فلکی
شروانی و خاقانی و رودکی^(۱) و دیگر چند کس درین فن نام برآوردند
و ازیشان هر یک حکیم وقت بود - چون عهد خواجه نظامی گنجوی
رسید آنچه ثقات سخن بود بر طرف نمود - و بسیار فصاحت
و بلاغت را داد داد - و جمیع شعری متوسطین و متأخرین پیروی
او کردند - انهمی - و در مجمع الفنون همین متفوقست بآردیاد این
فقره - و او را خدای سخن گفتند *

و آنچه دولتشاه در ذکر فردوسی نوشته که عزیز است * قطعه *
در شعر سه تن * پیمبرانند * هر چند که لا نبی بعدی
اوصاف و قصیده و غزل را * فردوسی و انوری و سعدی

انصاف آنست که مثل قصاید انوری قصاید خاقانی را توان
گرفت باندک کم و زیاد - و مثل غزلیات شیخ بزرگوار سعدی
غزلیات خواجه خسرو خواهد بود بلکه زیباتر - اما مثل اوصاف
و سخن گزاری فردوسی کدام فاضل شعر گوید و کرا باشد - میتواند که
شخصه این سخن را مسلم ندارد و گوید که شیخ نظامی را درین باب
بد بیضا است - درین سخن مضایقه نیست - و شیخ نظامی
بزرگ بوده و سخن او بلند و متین و پر معانیست - اما از راه
انصاف تأمل در هر دو شیوه گویند - و مدین بوده حکم برآستی

(۱) او پیش از عنصریست و وفاتش در سنه میصد و سی هجری . کما مر

اوج (۳۸) امام مثنوی گویان نظامی

سخن گذاری را خال و خط داده - نخست وی این ره باریک دشوار گذار
نموده - و خس و خاشاک الفاظ قبیحه و سنگ و خشت اوزان
نامطبوعه و قوافی ناپسندیده ازین راه پاک فرموده - و ملک
نظم را نظامی داده - و چمن سخن را پیرایشه - راست است آنچه
خودش گفته * شعر *

منم سرور پیرای باغ سخن * بخدمت کمر بسته چون سربین
سخن چون گرفت استقامت بمن * اقامت کند تا قیامت بمن
همه خوشه چین اند و من دانه کار * همه خانه پرداز و من خانه دار
خلاصه وی در فن مثنوی مبدع است - و درین شیوه مخترع -
چنانکه خاقانی شروانی در قصیده - و سعدی شیرازی در غزل -
و ابن یسین در قطعات - و عمر خیام در رباعیات - هاشمی کرمانی
گفته و در انصاف سفته * شعر *

چهره گشای صور معنوی * مخترع خال و خط مثنوی
شیخ نظامی در دریای جود * گوهر شهر محیط وجود
نکته سرائی که بحسن کلام * ملک سخن یافت نظمش نظام
و امیر خسرو دهلوی و ملا جامی که هر یک در سخنوری بعد از خود
نظیر ندارند و دیگر شعرائی متأخر همه متبّع و پیرو طرز شیخ نظامی اند
و کام برگام او می نهند و خوشه چین شیوه اویند - چنانچه
اعتراف شاگردی و اتباع و پیروی شیخ نظامی گنجوی از هر یک بجای
خود آید - صاحب مخزن الفوائد گفته که - از سنه چارصد هجری

ارج (۴۱) امام مثنوی گویان نظامی

از انجهت که هر قصه را در بحر که شایان آن بود بکمال
شایستگی و پختگی و عذوبت و سلاست و صنایع و بدایع که
ما فوق آن متصور نیست ادا فرموده - انتهای - رای دیگران درین باب
گذشته - و می آید - در شرح الشعرا مذکور است که شیخ نظامی
رحمه الله در پخته گویی بے بدل و در مثنوی پر دازی بے نظیر است
همه شعری متقدمین و متأخرین متفق اند که همچو او پخته گویی
در عرصه ظهور نیامده خسرو راست * شعر *

نظم نظامی بلطانت چو در * وز در او سر بر آفاق پر

پخته ازو شد چو معانی تمام * خام بود پختن سودای خام

پنج نسخه در رشته نظم کشیده - شاعران دیگر و امیر خسرو دهلوی
که در فنون و علوم عربی و فارسی و هندی همچو او بے در جهان
نخاسته بجواب آن خمسه داد سخنوری داده - اما انصاف آنکه
به پختگی اشعار نظامی نرسیده - پس بدیگران که جوابش را عازم
گشته اند چه رسد - اگرچه همعصران نظامی چنانچه بدیل خاقانی
و انوری و ظهیر قاریابی هر یک علم فصاحت و لوای بلاغت
برافراشته اما او بنوع گلستان سخن را آب داده که خزان ازو
محرورم - انتهای *

در مخزن الفوائد نوشته - بدانکه هر یک داستان مثنوی را خواه

اقلیل باشد خواه کثیر تمهید شرط است و سلسله ربط کلام واجب -
و دیباجه مثنوی را چند چیز لازمست - توحید - مناجات - نعت -

در میان گو بیار - انتہی - حکمت بیش نیست و دعویٰ بلا دلیل -
 خودش اعتراف این معنی میکند کہ سخن شیخ نظامی بلند و متین
 و پرمعانیست - و در ذکر شیخ نظامی میگوید کہ سخن او را
 و رای طور شاعری ملاحظہ و آنیست کہ صاحبکمالان طالب
 آند - و از آن فردوسی همین سخن گذاری دیگر هیچ - هر دو شیوہ
 جداگانه اما شیوہ نظامی احسن و برگزیدہ تر از شیوہ فردوسی -
 و ہمہ شعرای متوسطین و متأخرین پیروی طرز نظامی دارند
 نہ اقتدای طوسی - انصاف آنست کہ فردوسی صرف در رزم
 اشعار خوب دارد و درین میدان جز نظامی گنجوی کسی دیگر ہمسر
 او نہ - اما در عشقیہ و غیرہ هیچ - ازینجاست کہ یوسف زلیخای
 فردوسی کہ ہم بوزن شاهنامہ است پر بیمزہ افتادہ - و درین راہ
 بشاکردان نظامی یعنی خسرو جامی ہم نمی رسد - و جمہور بترجیح
 نظامی اند بر فردوسی - چنانکہ از بعضی اُستادان بسماع فقیر رسیدہ
 و در حاشیہ معیار بلاغت بنظر ہم آمدہ کہ یکہ بقایل قطعہ مذکور
 گفتہ کہ تو فردوسی و انوری و سعدی را پیمبر فن شعر گفتی -
 و نام نظامی کہ استاد بدل است نبردی - او در جواب گفت کہ
 من ذکر پیمبران سخن کردہ ام و او یعنی نظامی خدای سخن
 است - انتہی - و علیقلیخان والہ داغستانی کہ قول فیصل او درین
 باب گذشت در ذکر فردوسی می نگارد - اینکہ اشعارش خوبست مسلم
 لیکن کیفیت چیزست و رای آن - و شیخ نظام امام این فن است -

بہتر برآید قطع نظر ازینکہ سخن در عیار شیوہ کلامش از قضیہ کلیہ
میرود نہ جزئیہ عجیب را شاید کہ گفتہ اند - صدق متابعت
مورث کمال خصوصیت و منتج تصحیح نسبت باشد * ع *
* شاگرد رفتہ رفتہ باستاد میرسد * ✓

بلکہ اگر نیکو نامی بکار برند میتوانند یافت کہ ہرگاہ پیشرو چراغ
در دست دارد پسروانرا در متاع نیک بدست آوردن و قدم
چست نہادن آسانی باشد - دیگرہ این مقدمہ خود مسلم است
کہ ہر علم و صناعت بتعاقب انظار و تناوب افکار مرتبہ کمال می
یابد - با این ہمہ لازم حذاقت و جلال مولانای ممدوح را کہ
قضیہ اینجا بالعکس است - گزین مخترعہ خود را خودش بدان
پایہ کمال رسانیدہ کہ پسینانرا دست فکرت و بال بلند پروازی ازان
کوتاہ آمدہ - لقد صدق القایل * شعر *

گردیگران امیر بسیم و زرنند لیلک * این سکہ را بنام نظامی زدند و بس
فیضی فیاضی کہ بعد ازو همچو اوے در ہند نبودہ است در قصیدہ
کہ ذکر سخنوری شعرائی نامور میکند میگوید * شعر *

* ز سحرکاری گنجور گنجہ خیز مہرس *
* کہ داشت کلکش برگنج غیب ثعبانی *
* بنظم او برسد نظم غیر اگر برسد *
* مخیل متنبی بنص قرآنی *

صاحب شرفنامہ گفتہ * رباعی *

ارج (۴۲) امام مثنوی گویان نظامی

مدح سلطان زمان - تعریف سخن و سخنوران - و سبب تالیف و
تصنیف کتاب - و این جمیع مدارج دیباجه مثنوی را موجب
نظامی گنجویست - و قبل از نبوده فقط مثنوی از قصه آغاز
میکردند - مثل تحفة العراقین خاقانی و مثنوی مولوی روم و دیگر
مثنویات قدیم انتهی - بعضی ازین مدارج در بعضی مثنوی قدما یافت
شده چنانچه در دیباجه شاهنامه فردوسی توحید و نعت و منقبت
و سبب تالیف هست - و در دیباجه ریس و رامین فخری گرگانی
توحید و مدح و سبب تصنیف - آری التزام این همه امور از
شیخ نظامی گنجویست - و بیان معراج و نصیحت فرزند - و ابیات
ساقی نامه و مغنی نامه نیز از مخترعات اوست - و امیر خسرو
و جامی و غیرهم ذکر پیر طریقت و پیر سخن که نظامی گنجوی
می باشد هم در دیباجه یا خاتمه مثنوی لازم کرده اند *

الغرض شیخ نظامی رحمه الله علیه در طرز خود مجتهد و
امام فن است - و در روش خود مقتدا و پیشوای زمن - نامی
رهنمایست مثنوی نگارانرا - گرامی استادیست داستان گذارانرا -
متأخرین را باری خیال همسری محال - و متتبعین را اندیشه
تفرق چه مجال - وفات ویرا ششصد سال بیش است - ازان باز
هیچ کدام از استادان فن برنخاسته که جز از شاگردی دم زده باشد -
یا کلام احدی نسبت برابری درست کرده باشد - اگر در بعضی
مواقع یک دو شعر متأخری یا پاره کلام متتبعی در موازنه برابری

اوج (۴۵) امام مثنوی گویان نظامی

بجولانگره‌های میدان جنگ * کشیدن بر اسبان جدیش تنگ
ز کندِ سُمِ بورِ هر رزِ مخواه * زدن بر فلک گردِ آردگاه
ز غوغای نقاره و طبلِ جنگ * کفاندن ز هیبت دلِ خاره سنگ
همین یک سخن پرده مد کمال * بیک پرده اش جلو مد جمال
بتعریفِ آن ناظمِ نکته‌سنج * ز گفتارِ او شاهدم پنج گنج
در اسکندری قیل و قالش نگر * بشیرین و خسرو مقالش نگر
دگر هفت پیکر که بے گفتگو * عروسِ سخن راست هر هفت زو
غرض هر چه او گفت کارِ تونیست * چنین شاعریها شعارِ تونیست
چگونه - چقدر کلامِ امام نظام بطبایع انام از خاص و عام مقبول
افتاده - و اشعار او بزبان و دلِ موزونان جا گرفته - و کتاب او بچشم
و دستِ رنگین طبعان بوده و می باشد - در ریاض الشعرا مذکور است
که قاضی محمد رازی بسیار خوش طبع و بامزه بوده و با شاه طهماسب
مصاحبتها کرده - تمامِ خمسهِ نظامی را و اشعارِ دیگر ازان مقوله
از هر کس بسیار در خاطر داشته انتهی میرزا طاهر نصرآبادی
نوشته که ملا واقف خلخالی از ولایت خلخالست تتبع اشعار
شیخ نظامی و مثنوی مولانا بسیار نموده چنانچه بحقیقت سخن
ایشان فی الجمله پی برده - اکثر اشعارِ خمسهِ و مثنوی بخاطر
داشت انتهی •

و از آثارِ مقبولیتِ کلامِ نظامی است بکثرتِ بقرائت و مطالعه
آمدن - و تا حال سلسلهٔ تتبع و پیرویِ خمسهِ او منقطع نگشتن -

اوج (۴۴) امام مثنوی گویان نظامی

سلطان سخن بجز نظامی نبود * مثل سخنش در گرمی نبود
پیش سخن بے سخنش عرض سخن * از پخته سخن برون ز خامی نبود
عالیجناب استاذی حافظ اکرام احمد رامپوری متخلص بضیغم
علیه المغفرة والرحمة که بعصر خود در شاعری خصوص صنایع
و بدایع و عروض و قوافی نظیر نداشته و روزی چند است که
غریق رحمت ایزدی شده در ستایش نظامی و پنج گنج او
فرموده

جلوه ده تاج و نگین سخن * تازگی افزای زمین سخن
در یتیم است پی گنج سنج * همچو حواس بشری پنج گنج
خاتم خوش رنگ نگین سخن * غنچه بستان زمین سخن
آشوب تورانی صاحب صولت فاروقی در ترجیح نظامی گنجوی
بر فردوسی طوسی گوید بخطاب او

نظامی بشعر از تو بس برتر است * که شعر تو شعر است و او ساحر است
چه سحر بهر دین و مذهب حلال * نه سحر که بر ساحر آرد و بال
مضامین رنگین عبارات بین * همان شوخی استعارات بین
ز یک رنگ صد نقش انگیختن * بیک لفظ صد معنی آمیختن
کلام حقایق نشانش شنو * ز توحید و عرفان بیانش شنو
بیک پرده صد نغمه را کرد ساز * بمستان نیاز و بزاهد نیاز
جوانرا زده چشمک نای و نوش * به پیران اشارت که دیگر خموش
بعشاقش از حسن معشوق ناز * بمعشوقش از عشق عاشق نیاز

* شعر *

نظامی گوید

زن از بهلوی چپ گویند برخاست
 نیاید هرگز از چپ راستی راست
 بعضی نوشته اند که خانه شعر و شاعری نظامی گنجوی تاراج کرده
 مولوی جامی و خسرو دهلویست - الحق در تصانیف و کتب
 نظم ایشان داستانی نیست که در یک دو مصرعه یا شعر
 نظامی نیست - ظاهراً معلوم میشود که کلام خواجه نظامی
 در مزاوت این هردو شاعر بسیار بوده بدلیل آنکه کلامی که در
 نظر نگذاشته باشد و بسماعت نرسیده باشد تواریخ آن نمیشود -
 احیاناً شود - این مذموم نیست - دلالت بر علو طبیعت شاعر
 کند یعنی فکر آن استاد و فکر این کس باهم توأمیت دارند -
 و کسانی که مولوی جامی و امیر خسرو دهلوی را درین باب
 منسوب بسرقه کنند محض غلط است انتهی - شیخ سعدی شیرازی
 رح مصرع شیخ نظامی گنجوی را در مرثیه اتابک ابریکر ممدوح
 خودش بطریق تضمین آورده و گفته

چه شاید گفت دوران زمانرا * نخواهد پرورید این سفله رادے
 خردمندان پیشین راست گفتند * مرا ای کاشکی مادر نزادے
 من میگویم این قسم اخذ در شعرای متقدمین بلکه در متأخرین هم
 تا عهد علی حزین عیب نبوده تا آنکه بعضی قسم آنرا از قبیل صنعت
 دانسته اند - و مستحسن داشته - در حدائق البلاغت آورده - اما قسم

اوج (۴۴) امام مثنوی گویان نظامی

و بیشتر اشعارِ او را تضمین کردن - و کاملانِ فن را توارِد افتادن -
و شعرِ او را باندک تغییرِ در اسلوب یا در لفظ یا در وزن و قافیه
آوردن - اگر خواستِ خداست کیفیتِ هر یکِ بخوبترین وجه
در ذکرِ جوابها حالی ناظران خواهد شد *

و بعضی متتبعین چنان قدم بر قدم پیشوا نهاده اند که مَثَم
بدزدی گشته اند - صاحبِ مخزنِ الفوائد گفته توارِد آنست که
شعر یا مصرعه یا مضمونِ شاعرِ دیگر در کلامِ شاعرِ وارد گردد و او را
بدان علم نباشد که این از غیر است چنانکه درین شعرِ خسرو
توارِدِ مصرعِ نظامی گنجوی شده - امیر خسرو * شعر *

ای صفتِ بنده نوازندگی * از تو خدایی و ز ما بندگی

نظامی * شعر *

دو کار است با فرو فرخندگی * خداوندی از تو ز ما بندگی

مولوی عبد الرحمن جامی را در نسخهٔ یوسف زلیخا اکثر توارِد
ابیات و مضامینِ کتابِ شیرین و خسرو نظامی واقع شده - شعرِ
مولوی جامی * شعر *

مرا ای کاشکی مادرِ نمیزاد * و گر میزاد کس شیرم نمیداد

نظامی گوید * شعر *

مرا ای کاشکی مادرِ نَزاد * و گر زاده بخورد سگ بداد

ایضا مولوی جامی گوید * شعر *

زن از پهلوی چپ شد آفریده * کس از چپ راستی هرگز ندیده

ظاهر است که شعر اول باعتبار اختصار لفظ ابلغ است - اما قسم سیوم از ظاهر سرقه آنست که معنی را تمام اخذ نمایند و در کسوت الفاظ دیگر ادا سازند - درین قسم نیز شعر ثانی همان حکم دومین قسم دارد بهر سه حالت - تا قول او - قسم پنجم از نوع غیر ظاهر سرقه آنست که بعضی از معانی شعر دیگر را اخذ نمایند و چیزهایی که مرث مرید حسن کلام باشد بران بیفزایند - ازین باب است این دو بیت - حکیم سنایی * بیت *

کودک از سرخ و زرد نشکبید * مرد را سرخ و زرد نفریبد

* خاقانی *

مرد از پی لعل و زر نپوید * طفل است که سرخ و زرد جوید

شعر خاقانی بسبب لفظ لعل و زر رنگ دگر پیدا کرده - و اقسام غیر ظاهر سرقه نزد بلغا مقبول و ممدوحست بلکه اطلاق سرقه بران روا نیست چنانکه صاحب تلخیص گفته - و اکثر هذه الانواع و نحوها مقبولة - ومنها ما اخرج حسن التصرف من قبيل الاتباع الى حيز الابتداع - و كل ما كان اشد خفاء كان اقرب الى القبول - و باید دانست که حکم بسرقة وقتی می توان کرد که عام باخذ شاعر حاصل باشد - و این اشعار اساتذ که بطریق امثله مذکور شد ممکن است که بر سبیل توارد خاطرها باشد انتہی ملخصا - عبارت تلخیص المفتاح و مختصر المعانی اینکه - فان كان الثاني

اول از نوع ظاهر سرقه آنست که شعر دیگر را بے هیچ تغیری در لفظ و معنی اخذ کنند و این را نسخ و انتقال نامند - و چنین سرقه بسیار مذمومست - و این قسم را شعری صاحب قدرت ارتکاب نمی نمایند مگر بر سیل تواند خاطر - و نزدیک باین قسم است سرقه که معنی را بتمام اخذ نمایند بے تغییر ترتیب نظم و جمیع الفاظ یا بعضی الفاظ را مترادف بدارند - چنانکه این دو بیت -

مولوی جامی

میل خم ابروی توام پشت دوتا کرد * در شهر چو ماه نوم انگشت نما کرد

* حزن *

بارغم عشق تو مرا پشت دوتا کرد * در شهر چو ماه نوم انگشت نما کرد
اما قسم دوم از ظاهر سرقه آنست که معنی را با جمیع الفاظ یا بعضی الفاظ اخذ نمایند و ترتیب نظم را تغیر دهند - و این قسم را اغارة و نسخ نامند - و درین قسم اگر شعر ماخوذ از ماخوذ منه ابلغ باشد مقبول و مدحست - و اگر هردو در رتبه مساوی باشند فضل و رجحان اولین راست - و اگر ماخوذ از ماخوذ منه پست باشد مذموم و مردود است چنانچه این دو بیت * ملا محمد صوفی *

چنانم با رفیقان در ره عشق * که مور لنگ با چابک سواران

* حزن *

سلوک در طریق عشق با یاران بدان ماند
که مور لنگ همراهی کند چابک سوارانرا

طبع من داد لطافت بسخن داد چنان

که گهر غرق عرق گشت و بدریا افتاد

تصرفات بلیغه را کار فرموده و لوازم زادن طبع و دل و اصل خویش
و یتیم را رعایت کرده میگوید *

ز زاده دل و طبعم اگر شود آگاه * باصل خویش بتازد ز شرم در یتیم

و شمس الدین فقیر در خلاصه الابدایح گفته اکثر اقسام غیر

ظاهر بسبب خفای اخذ مقبول و ممدوحست بلکه از سرقه

و اخذ دور و بتصرف و ابداع نزدیک است - انتهای -

و ملا جامی قدس سره السامی خودش این معنی را در بهارستان

بذکر سلمان ساوجی بیان کرده و گفته - که در جواب استادان قصاید

دارد بعضی از اصل خوبتر - و بعضی فرودتر - و بعضی برابر - اورا معانی

خاصه بسیار است - و بسیاری از معانی استادانرا بتخصیص کمال

اسمعیل را در اشعار خود آورده - چون آن در صورت خوبتر و اسلوب

مرغوبتر واقع شده محل طعن و ملامت نیست *

معنی نیک بود شاهد پاکیزه بدن

که بهر چند درو جامه دگرگون پوشند

کسوت عار بود باز پسین خلعت او

گر نه در خویش از پیشتر افزون پوشند

هنر است آنکه کهن خرقه پشمین ز برش

بدر آرند و درو اطلس و اکسون پوشند

ابلاغ من الاول لاختصاصه بفضيلة كحسن النظم او الاختصار او الايضاح
 او زيادة معنى فممدوح - وان كان ذوقه فهو مذموم - وان كان مثله فابعده
 من الذم والفضل للاول - ودر آخر بحث سرقة گفته هذا كله
 انما يكون اذا علم ان الثاني اخذ من الاول بان يعلم انه كان يحفظ
 قول الاول حين نظم - ارباب يخبر هو اي الآخذ عن نفسه انه اخذ
 منه والآخرا - لجواز ان يكون الاتفاق في اللفظ والمعنى جميعا او
 فى المعنى وحده من قبيل توارد الخواطر - انتهى - وهكذا فى
 مجمع الصنایع و هفت قلزم و خلاصة الهدایع - در مجمع الصنایع و
 مجمع الفنون و هفت قلزم نیز نوشته که در جميع اقسام سرقة اگر شعر
 دوم در فصاحت الفاظ و بلاغت معاني و حسن تركيب و غیر آن بهتر
 از اول باشد مقبول و احسن می شمارند - انتهى - در بدایع الافکار
 نوشته - ارباب معنی گفته اند چون شاعری را معنی دست دهد و
 آنرا کسوت عبارتے ناخوش پوشاند و دیگرے همان معنی را
 فراگیرد و بلفظ پسندیده ادا کند آن معنی ملک او گردد و
 شاعر را فضل السبق بیش نباشد - انتهى - در رساله عبدالواسع
 هانسوی بعد از ذکر اقسام سرقة آورده - اما در معنی کلام
 دیگرے چندان تصرفات حسنه بکار برد که بمرتبة کلام جدید برسد
 این از سرقات شعری نیست بلکه مستحسن است و این را در
 اصطلاح اهل بدیع ابداع گویند چنانچه عرفی در مضمون این
 بیت فرخی

یا در صدر و حشو هر دو چنانکه هم او گفته * شعر *

قمری از دستان خاموش گشت * فاخته از لحن فرو ایستاد
در وافیهِ گفته که این تغییرِ زحاف را عوام سکتۀ شعر خوانند انتہی -
و بعضی که درین چنین مقام بتحرّیک خوانند محض بیجاست
چه در مدّۀ الف حرکت ممکن نخواهد بود *

میرزا قتیل بدریای لطافت گفته که این وزنِ مثنویِ سوای ذکرِ
حالاتِ عاشق و معشوق طرفِ هر چیز است انتہی * و هکذا فی معیارِ البلاغہ
(۱) برین وزن است مخزن الاسرار امامِ مثنویِ گویان نظامی
رح - تاحال کدّامی مثنوی از متقدّمانِ عهدِ امامِ برین وزن
ندیده ام - ابراهیم تقوی شارحِ مخزن نیز گفته که - پیش از
مخزن الاسرار کتابی درین بحر تصنیف نشده * انتہی -

شیخ نظامی این نسخه متبرّکه را با استدعای سلطان بهرامشاه
ابن داؤدشاه والی روم پیرایۀ تصنیف داده چنانکه هاشمی کرمانی
در مظهر الاسرار این حکایت را نظم کرده - و می آید - مفتح مخزن
این ابیات بلند است * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * هست کلیدِ درِ گنجِ حکیم

فائقه فکرت و ختمِ سخن * نامِ خداست برو ختم کن

شیخ نظامیست که اول این اقتباسِ بسمله کرده - و سخن را بهپهلوی
آیه نشانده - گنجِ حکیم کزایه از مضامینِ عالیّه معارف و توحید و
معانی لطیفه حق و یقین است بموجب - ولله تحت العرش کنز

انتهی - در تنبّع خمسۀ نظامی پسرانرا همین مطمح نظر می باشد -
و بعضی جا که صورت سرقۀ مذمومۀ مشاهده می افتد جزم بدان
نمی توان کرد - چه در بعضی قسم آن احتمال الحاق کاتب نیز هست چنانکه
احتمال توارد در همه اقسام آن - کمال اصفهانی گوید * شعر *
نگر توارد خاطر که در مجاری آن
نه ممکن است که کس معترض شود بروی
دوراهرو که براه روند بربک سمت
عجب نباشد اگر او فتند پی بر پی

آغاز اوزان مشنوی

آسمان اول در بحر سریع مطوی موقوف

تقطیعش - مفتعلن مفتعلن فاعلات - دوبار * وجایز است درین وزن اینکه
مکسوف یعنی فاعلن بجای رکن موقوف آید - جامی * شعر *
پنج نماز است به از پنج گنج * به که بدین پنج شوی گنج سنج
بهر تو پنجاه به پنج آمده * طبع توزین پنج برنج آمده
و گاه مقطوع بجای مطوی آید بآیین تسکین یعنی مفعولن
بجای مفتعلن خواه همین در صدر چنانکه نظامی فرماید * شعر *
کاخر لاف سگیت میزنم * دبدبۀ بندگیت میزنم
خواه همین در حشو چنانکه خاقانی فرموده * شعر *

حلقۀ ار گم شود از زلف تو * خاتم جم خواهی تاوان آن

وحي ترجمان ارشاد شد که معني در طبيعت شاعر الهام غيبي ست بے تايد الهي حاصل نميشود - خواجه نظامي گنجوي در مخزن الاسرار اين حکايت را تلميح نموده * نظم *

قافيه سنجان که علم برکشند * گنجِ دوعالم بسخن در کشند

خاصه کلیدے که در گنجِ راست * زیر زبان مردِ سخن سنجِ راست

زاتش فکرت چو پریشان شوند * با ملک از جمله خویشان شوند

بلبلِ عرشند سخن پروران * باز چه مانند باین دیگران

بلبلِ عرش مراد از طایفه محمود شعرا - و دیگران اشاره بطایفه

مذموم - انتهي در بعضی حاشیه این کتاب مستطاب بنظر آمده

که گنجِ حکيم مراد از سورة فاتحه^(۱) بموجب خبر حضرت خیرالبشر

صلی الله علیه وسلم - سورة الفاتحه کنز من کنوز العرش - و اگر

گنجِ حکيم مراد از - و لله تحت العرش کنز - گرفته شود اولی

و انسب است زیرا که مطالب مندرجه این کتاب اسرار مکشفه و

مراقبه ملاست لهذا تنبیها بذات خود میفرماید که ای نظامی

اگر میخواهی که اسرار مستودع باطن خود را در قید نظم آری -

باید که به - بسم الله - که کلید گنجِ عرش حکيم همین است ابتدای

کتاب کن تا ادای مطالبی که از عرش آرد باحسن وجه نمایی -

انتهی - کمال خجندی رح مصرع دوم بسمله را چه خوش تضمین

کرده - میگوید * قطعه *

مفاتیحها السنّة الشعراء - و در بیت دوم فائحه فکرت دلالت برین دارد - در مخزن الفوائد نوشته منقولست که چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بمعراج رفت زیر عرش مکانی دید مقفل - فرمود که یا اخی جبریل این چه مکانیست - عرض کرد یا رسول الله این مخزن معانیست - و السنّة شعرائی امت تو مفاتیحش - فرمود چیزی ازین گنجدان بمن هدیه کن - جبریل علیه السلام دو شعر ازین آورده گذرانید - آنحضرت در خاطر داشت - آخر الامر روزی بحسان این ثابت قرطاسی ساده عطا فرمود که يوم الجمعة قصیده حمد و نعت گفته آوری - حسان کاغذ از دست مبارک گرفته زمینی خدمت ببوسید و در خریطه پدرهن گذاشت - اتفاقاً فراموش نمود - چون روز جمعه رسید طلب فرمود که قصیده بخواند - چون نگفته بود - از پاس ادب چیزی نگفت و فوراً بر منبر برآمده و کاغذ ساده از خریطه بیرون بر آورده فی البدیهه قصیده بکمال فصاحت و بلاغت خواندن آغاز کرد - حسب الاتفاق همان دو شعر که جبریل در معراج بآن صاحب المعراج داده بود منجمله دیگر ابیات از زبانش برآمد - آنحضرت فرمود که این دو شعر غیر از من کیس نمیدانست حالا جبریل در طبیعت حسان الفا کرد - معلوم شد که بدیهه قصیده گفته انشاد نمود - آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسیار تحسین فرموده در حق او دعای خیر^(۱۱) کرد - و نیز از زبان

حقایقِ تصوّف و قوانینِ دقایقِ تعرّف - چون اشعارِ شیخِ فریدالدینِ
عطار و مولانا جلال الدینِ رومی و شیخِ فخرالدینِ عراقی قدس
الله اسرارهم و امثالِ ایشان - و این نوعِ شعر را بجهتِ آن اسرار
خوانند که معانیِ آن بر بیشترِ خلائق پوشیده باشد جز بدستیارِ
توفیقِ الهی و تأییدِ جذباتِ نامتناهیِ بسرحدِ این سخن نتوان
رسید انتهای

برشکر او ننشسته مگس * نی مگس او شکر آلی کس
نوح درین بحر سپر افکند * خضر درین چشمه سبو بشکند
نامه دو آمد ز دو ناموسگاه * هر دو مسجّل بدو بهرامشاه
دو نامه اشاره است بحدیقه حکیم سنائی که بنام بهرامشاه بن
مسعودشاه غزنوی پرداخته شد - و همین مخزن الاسرار که بنام
بهرامشاه رومی ساخته شد

آن زری از کلِ کهن ریخته * وین دُرے از بحرِ نوانگیخته
یعنی حدیقه سنایی که شعر او همچو زری باشد بزبان و شیوه
قدیم است و مخزن اسرار که شعرِ تراو همچو گهر است بموجبِ ابداع^(۱)
سخن تازه و طرزِ نوے دارد - و بحرِ ریست که پیشتر مثنوی بدان گفته اند.

(۱) ملا حسین واعظ کاشفی در بدایع الافکار نوشته که متقدمان

گفته اند که ابداع آنست که شاعر معنی بدیع را کسوت لفظ جزل

پوشاند و معنی انگیزد که دیگرے مثل آن نیسته باشد انتهای و

هكذا فی مجمع الصنائع و هفت قلزم ॥

کرد حکیم ز نظامی سوال * کلی بسر گنج معانی مقیم

هست در انگشت کمال آن قلم * یاکه عصایست بدست کلیم

گفت قلم نیست عصای نیست * هست کلید در گنج حکیم

درین کتاب بعد از توحید دو مناجاست و چار نعت و در بعضی

نسخه پنج و بیان معراج و مدح فخرالدین بهرامشاه سلطان روم

و وجه نظم کتاب و فضیلت سخن و سخنوران - میفرماید * شعر *

شاه فلک تاج سلیمان نگیں * مفخر آفاق ملک فخر دین

یکدله شش جهت و هفت گاه * نقطه نه دایره بهرامشاه

آنکه ز بهرامی او وقت زور * گور بود بهره بهرام گور

خاص کن ملک جهان بر عموم * هم ملک ارمن و هم شاه روم

من که سراینده این نوگلم * باغ ترا نغزنوا بلبلم

عاریت کس نپذیرفته ام * آنچه دلم گفت بگو گفته ام

شعبده تازه برانگیختم * هیکله از قالب نور یختم

اشاره است بتجویز وزن نواز برای مثنوی - و مثنویهای پیش

از نظامی گنجوی ببحر سکندرنامه و مثنوی معنوی - بیشتر بوده -

و بوزن شیون خسرو و هفت پیکر کمتر * بیت *

مایه درویشی و شاهی درو * مخزن اسرار الهی درو

ملا حسین واعظ کاشفی در بدایع الافکار رقم فرموده - که اسرار جمع

سراست و سرچیز پوشیده را گویند و در اصطلاح شعر باشد

مبتدی بر معارف ربانی و مواجید سبحانی و منبی از قواعد

سیمکشانے کہ بزر مرده اند * سگه این کار بزر برده اند
هرکه بزر نکته چون روز داد * سگ سدد لعل شب افروز داد
منکه درین شیوه مصیب آمدم * دیدنم ارز که غریب آمدم
شعر بمن صومعه بنیاد شد * شاعری از مصطفی آزاد شد
زاهد و راهب سوی من تاختند * خرقة و زنار در انداختند
سرخ گل و غنچه مثالم هنوز * منتظر بادِ شمال هنوز
گر بنمایم سخن تازه را * صور قیامت کنم آوازه را
هرکه وجود است ز نو تا کهن * فتنه شود بر من جاد و سخن
صنعت من برده ز جاد و شکیب * سحر من افسون ملایک فریب
بابل من گنجی هاروت سوز * زهره من خاطر انجم فرور
زهره این منطقه میزانی است * لاجرمش منطق روحانی است
سحر حلال سحری قوت شد * نسخ کن نسخه هاروت شد
شکل نظامی که خیال من است * جانور از سحر حلال من است
بعد از آن چهار خلوت و بیست مقاله در انواع پند سودمند و
حکایات عبرت آیات - و در آخر کتاب اشعار بقلّت زمان تصنیف
می نماید

انچه درین حجله خرگاهی است * جلوه گر چند سحرگاهی است
و آنکه شیخ رحمة الله علیه در شاعری رعایت شرع و ادب میدارد
اشاره بدان میکند

* شعر *

هرسخنی که ازادبش درویش است * دست برو مال که دستوری است

آن بدر آورده ز غزنین علم * وین زده بر سکه رومی رقم^(۱)
 گرچه دران سکه سخن چون ز راست * سکه نظم من ازان بهتر است
 گر کم ازان شد بنه و بار من * بهتر از انست خریدار من
 شیوه غریب است مشو ناجیب * گر بنوازش نباشد غریب
 این سخن رسته تر از نقش باغ * عاریت افروز نشد چون چراغ
 و اشاره به معصران خود میکند و شاعران ستایشگر قصیده گو را یاد
 می آرد - و در آن وقت همین قصیده گویی شیوع داشت چنانکه
 در متأخرین غزل سرایی

گرچه بدین درگاه از ایندگان * روی نهادند ستایندگان
 راهروانی که درین راه روند * گر سخن از سر سخن بشنوند
 پیش نظامی بحساب ایستند * او دگر است این دگران کیستند^(۲)
 منزه درین منزلشان مانده ام * مرحله پیشترک رانده ام
 تیغ ز الماس زبان ساختم * هر که پس آمد سرش انداختم
 ای من شاعران همعصر را پس گذاشته مرحله چند درین راه پیشتر
 رفته ام - و تیغ از الماس زبان تیز بیاں ساختم هر که در شیوه سخنوری
 و مثنوی گویی تتبع من کرد سرا و انداختم - آری چون امیر خسرو دهلوی
 و ملا جامی برابر او نتوانستند رفت دیگران کجا باشند * شعر *
 گرچه خود این پایه به همسریست * پای مرا هم سر بالاتر است
 سفره ز انجیر شده صفروار * گر همه مرغ آمده انجیر خوار

هزار دینار سرخ و پنج اشتر اهو از بجایزه فرستاد - هکذا ذکر
 فی تاریخ جهان آرا - و فی جوابه و بحر منتهی لخصرو الدهلوی
 و خواجو کرمانی و للشّعی - و مرصد الاحرار فی سیر مرشد
 الابرار لابی اسحق الکازرونی فارسی منظوم - انتهى - آزاد بلگرامی
 در خزانه عامره گوید که شیخ مخزن اسرار بنام بهرام مشایخ رومی
 گفته و پنج هزار دینار سرخ و یک قطار شتر پر بار اقمشه یافته -
 درین کتاب ستایش سخن میکند و حق قدر افزایی موزنان بجا
 می آرد * شعر * قافیه سنجان الخ ببلد عرشد الخ * شعر *
 پرده راز که سخن گستر بست * شاهد^(۱) از پرده پیغمبر بست
 پیش و پس قلب صف کبریا * پس شعرا آمده پیش انبیا
 شعر بر آرد بامیریت نام * الشعراء^(۲) امراء الکلام
 ما که نظر بر سخن انکنده ایم * مرده اویم و بدو زنده ایم
 و ذر نعت گوید * بیت *

بود درین گنبد فیروزه خشت * تازه ترنج زسرای بهشت
 رسم ترنج است که در روزگار * پیش دهد میوه پس آرد بهار^(۳)
 انتهى - بخطاب حضرت محبوب رب العالمین این بیت چه خوش
 فرموده * شعر *

بوی کزان عنبر لوزان دهی * گر بدو عالم دهی ازان دهی
 خسرو رح همدارین معنی گفته * فرد *

(۱) ن - سایه از پرتو الخ || (۲) ن - الشعراء هم الخ (۳) ای گل و شرفه

و آنچه نه از شرع برآرد علم * گر منم آن حرف دروکش قلم
 گرنه درو داد سخن داد می * شهر بشهرش نفرستادمی
 مرغِ قلم رای بهروز کرد * بر سرِ قرطاس دو پر باز کرد
 پای ز سر کرد و ز لب درفشاند * مخزنِ اسرار بپایان رساند
 بود حقیقت بشمارِ درست * بیست و چهارم ز ربیع نخست
 از گره هجرت شده تا این زمان * پانصد و پنجاه و نه افزون ازان
 شکر که این نامه بعنوان رسید * پیشتر از عمر بپایان رسید
 شکر که این نظم حقایق نظام * گشت بتوفیقِ الهی تمام
 گوهرِ دریای گرامیست این * مخزنِ اسرارِ نظامیست این
 بار خدایا ز کرم عفو کن * از خلل و سهوز صاحب سخن
 و آنکه بود طالبِ این نظم خوش * در خطِ جرمش قلم عفو کش
 در نظر هر که رسد این کلام * خاتمش خیر بود و السلام
 این شعر * شکر که این نامه الخ در آخرِ بعضی نسخه گُلستانِ سعدی
 شیرازی رح دیده شد پس یا الحاقیست یا توارد - و مستعار خود
 نتواند بود چه دعوی رح در آخرِ آن نسخه متبرکه بعدم استعارت
 تصریح کرده و فرموده * شعر *

کهن جامه خویش پیراستن * به از جامه عاریت خواستن
 در کشف الظنون آورده - مخزن الاسرار نظامی نظم
 لبهرامشاه و اتمه فی اربع و عشرين من ربیع الاول سنه (۵۵۹) دیو پنج

* نظم *

شاعری را سه چیز می باید * تا که اشعار بر مراد آید

طبع، تحصیل و فیض یزدانی * هر کرا نیست ز اثر میخاید

این شرح در کتابخانه دهلوی است و هم در کتابخانه سوسیته
نمبر (۸۲۹) اما ناتمام - و یکی از ابراهیم تنوی - و یکی از امان الله -
این هر دو در کتابخانه دهلوی *

(۲) و برین وزنست مطلع الانوار امیر خسرو دهلوی که
در برابر مخزن الاسرار گفته - نام او ابوالحسن و لقب عین الدین و
ترك الله - چه پدر او از امرای قبیلۀ لاجین بوده که از اترک نواحی
بلخ اند - و مدعو در قیامت به محمد کاسه لیس کذا فی النفحات -
و در شعرا ملقب بطوطی هندی - زاد بگرامی نوشته اول کسی که
خمسۀ شیخ نظامی را جواب گفت امیر خسرو دهلویست سپس
خواجوی کرمانی انتهای در بهارستان مسطور است که خسرو
دهلوی در شعر متفنی است غزل و مثنوی ورزیده و همه را بکمال
رسانیده - هر چند در قصیده بخاقانی نرسیده اما غزل را از وی
گذرانیده - جواب خمسۀ نظامی کسی به از نگفته انتهای در خزینة
الاصفیا آورده که بر اشعار فی البدیهه گفتن طبعش آنچنان قادر
بود که کتاب مطلع الانوار که در جواب مخزن الاسرار شیخ نظام الدین
گنجوی فرموده است در دو هفته تمام کرد - و این رتبه و شیرین کلامی
محض او را از برکت آب دهن پیر روشن ضمیر خود حاصل

قیمت خود هر دو عالم گفته * نرخ بالا کن که ارزانی هنوز

میر مرتضی رضی راست * شعر *

بیا رقیب که قسمت برادرانه کنیم * جهان و هر چه در دهست از تو بار از من

ملا طغری مشهدی در آشوبنامه نوشته - شیخ نظامی چون

در مدینه سخنوری گردیده از خسته مثنویات به پنجتن پاک

رسیده - چون در خانه فکر کمر نطق بطلب مخزن بست - گرد

ناصرانی از نزدیک دامن کلامش دور نشست * قطعه *

مخزن او نه چنان رتبه اسرار گرفت * که نگویند کلامش بنظر آیه نماست

مصرع اول آن بسمله را گشت دوم * مفتی این سخن از علم حقیقت طغراست

شرح مخزن الاسرار یکی از محمد بن رستم بن احمد بن محمود

البلخی - و در نوشته که شیخ نظامی اعجوبه جهان و نادره گیهاست

چنانکه خسرو که یکی از عجایب خلقت خدای تعالی بوده در

حمسه مدح او فرموده * شعر *

نظامی کابچیان ریخت در حرف

همه عمرش دران سرمایه شد صرف

چنان در حمسه داد اندیشه را داد

که با سبع شدادش بستم بنیاد

نظامی خود سخن ناگفته نگذاشت

ز خوبی گوهری ناسفته نگذاشت

و همه اسباب شاعری شیخ نظامی را جمع بود انوری گوید

بر همین قول فیصل اند والہ داغستانی و آذربائیجان و صاحب
 سلم السموات و شرع الشعرا و غیرهم کما مر - خسرو ملک سخنوری
 رحمۃ اللہ علیہ شب جمعہ فوت شده است در سنہ (۷۲۵)
 خمس و عشرين و سبعمائه - و مدت عمر وی هفتاد و چهار سال
 بوده است - و در پائین شیخ خودش دفن کرده اند - طوطی شکر مقل
 مادۀ تاریخ وفات - دریدنوی مسطور است - خسرو شاعران علیہ الرحمۃ
 و الرضوان خمسہ را در سنہ (۶۹۸) ششصد و نود و هشت بنام
 سلطان علاء الدین در مدت دو سال تمام ساخته و ازان مطلع الانوار را
 در دو هفته گفته - مولانا شہاب معنائی در تاریخ وفات او قطعہ
 گفته بر تختہ سنگی نقش فرمودہ بالای مزار میر نصب ساخته و
 قطعہ این است *

میر خسرو خسرو ملک سخن * آن محیط فضل و دریای کمال
 نثر او دلکش تر از ماء معین * نظم او صافی تر از آب زلال
 بلبل داستان سرای بیقربین * طوطی شکر مقل بی مثال
 از پی تاریخ سال فوت او * چون نہاد سر برانوی خیال
 شد عذیم المثل یک تاریخ او * دیگرے شد - طوطی شکر مقل
 مطلع مطلع الانوار *

بسم اللہ الرحمن الرحیم * خطبہ قدس است بملک قدیم

* در توحید باری تعالی *

معرفت آموز شناسندگان * معصیت آموز ہراسندگان

شده که سلطان المشايخ نظام الدین قدس سره از راه عنایت
 بدعانش انداخته بود انتهى دولت شاه نوشته خسته امیر خسرو
 گویند هزده هزار بیت است و خسته شیخ نظامی بیست و
 هشت هزار بیت - هر آینه ایجاز در فصاحت و بلاغت مطلوب است
 و مرغوب - خواجه خسرو پادشاه عاشقانهست - ازانش خسرو نامست - و
 در مملکت سخنوری این نامش تمامست - در حق او مرتبه سخن گذاری
 ختم است و امیرزاده بایسنغر خسته امیر خسرو را بر خسته شیخ
 نظامی تفضیل داده - و خاقان مغفور الغیبیگ انار الله برهانه
 قبول نکرده و معتقد نظامی بوده - و در میان این دو پادشاه
 بکرات جهت این دعوی تعصب دست داد - و بسبب خمستین
 باهم مقابله کرده اند - اگر آن تعصب درین روز بوده خاطر
 نقاد جوهریان بازار فضل این روزگار که عمرشان بخلود ابد پیوسته
 باد راه ترجیح نمودند - القصه معانی خاص و نازکیهای امیر
 خسرو دهلوی و سخنهای پر شور عاشقانه او آتش در نهاد آدمی میزند
 انتهى - سرآمد روزگار او ملاحامی که استادی و حکمی او نزد همه
 مسلم است راه ترجیح نموده و پنج گنج نظامی را پراز در و گوهر
 فرموده و خسرو را از زر ده دهی چنانکه گفته * شعر *

کفش بود زانگونه گوهر تهی * زرش ساخت لیکن زر ده دهی
 زر از سیم اگر چند برتر بود * بے کمتر از در و گوهر بود

(۱) دیدنیست و با سخنگذاری فردوسی که هم ازو گذشت سنجیدنی ॥

نعوة زمان دولتِ نورخ لقا * متعك الله بطول البقا

* در مقاله اولی *

قول سه کس نیست بدهر استوار * شاعر و قرعه زن و اختر شمار
خسرو من کوش براه صواب * تات شود ترک خدایی خطاب
بدانمی گفته که در نفحات از سلطان المشایخ نظام الاولیا قدس الله
سره العزیز نقل میکنند که روز قیامت هرکس بجیزه نازد و
ناز من بسوز سینۀ این ترک الله است - و میر خسرو غالبا باین
معنی اشارت میفرماید * بیت * خسرو من کوش الخ انتهی -
و هم خسرو رح فرماید * بیت *

برزانت چون خطاب بنده ترک الله رفت
دست ترک الله بگیر و هم باللهش سپار
چون من مسکین ترا دارم همینم بس بود
شیخ من بس مهربان و خالقم آمرزگار

* در مقاله چهارم *

قطر آبه نخورد ماکیان * تا نکند رو بسوی آسمان

دولتشاه گفته که در توحید این بیت خاصه امیر خسرو است -
خان آرزو در سراج نوشته - گویند که بعد خمسۀ گفتن میر خسرو
خمسۀ میر را بسبب همین بیت سخن فهمان هندوستان بر خمسۀ
شیخ نظامی ترجیح دادند - قوسی ایرانی شستری گوید که ای عجب
که بیست و پنج هزار بیت شیخ که هر بیت با نظم ثریا دعوی

زنده باقی که جهان آفرید * کی مرد آن زنده که جان آفرید

انور بانزرا شعری نمود * عنصرانرا بر باعی ستود

* در مناجاتِ اول *

گر همه عالم بهم آیند تنگ * به نشود پای یکِ مورِ لنگ

جمله جهان عاجز یک پای مور * وای که بر قادرِ عالم چه زور

به که ز بیچارگی جان خویش * معترف آیم بنقصانِ خویش

* در نعتِ اول *

ابلقِ ایام در آخرگش * زاریه فقر قفاخرگش

گیسوی و رو نور و دخانش بهم * ابروی او با مزه نون و القلم

در مدحِ پیرِ خودش سلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس سره

سکه کارش بفروع و اصول * تابع قال الله و قال الرسول

عین شریعت بطریقش در است * شرع اگر عین نباشد شراست

مفتخر از وی بغلامی منم * خواجه نظام است و نظامی منم

در اینجا خود را بصنعتِ شاعری نظامی ساخته

* در مدحِ سلطان علاء الدین *

بیخ نهال که تو آبش دهی * میوه شاخش نبود جز بهی

* در صفتِ سخن و سخنور *

ملک سخن کان صفتِ برتر است * نسخه دیباجه پیغمبر است

و آنچه کند اهلِ سخن باز است * معجزه گرنیست کرامات هست

* در خلوتِ دوم *

نیز بذکر شیخ نظامی قدس سره آورده که چون خواجه
امیر خسرو بجواب کتاب مخزن الاسرار کتاب مطلع الانوار تصنیف
کرد و در وی نوشت * شعر * دبدبه خسرویم از غیرت این سخن
شمشیر برهنه از غیب بروی نمودار شد حضرت سلطان المشایخ
نظام الدین بحمایه وی در رسید و آستین مبارک خود در پیش
شمشیر بداشت و آستین آنحضرت قطع گردید انتهای صاحب
غیاث در مفتاح الکوز رقم کرده گویند چون حضرت امیر خسرو بر قبر
حضرت نظامی رفته این بیت خواند * شعر * دبدبه خسرویم از *
ناگاه از قبر حضرت نظامی رح شمشیر برهنه برآمد مگر حضرت
نظام الدین اولیا شفاعت کردند انتهای رفتن امیر خسرو بر قبر شیخ
نظامی و آنکه اینچنین کلمات بے ادبانه بر زبان آوردن استبعاد
تمام دارد - حقیقت آنست که پیشتر منقول شد - شاعری گفته

* نظم *

تیغ نظامی که برآمد چو برق * از سر خسرو سر مو بود فرق
ماه رخس راست دوپیکر شده * گرنشده پنجه پیرش چو درق

* در خاتمه کتاب *

بر سر هر نامه که آصف نوشت * قد رحم الله من انصف نوشت
تا قول او * شعر *

از اثر اختر گردون خرام * شد بدر هفته این مه کامل تمام
و همه بیت آوری اندر شمار * سیصد و ده برشمر و سه هزار

برابری میکند یک مرتبه باین بیت نیافتند معینا مضمون این
بیت از خاقانیست که در چند موضع تکرار نموده * شعر *

مرغ که آبکی خورد سر سوي آسمان برد

گویی اشارت‌یست این بهر دعای شاه را

انتهی در سبب نظم کتاب اشاره بحکیم نظامی و تتبع مخزن الاسرار او
کرده و گفته * بیت *

آن نمط آرم که همه ناقدان * فرق ندانند ازین تا بدان

کوکبه خسرویم شد بلند * غلغله در گور نظامی فکند

در بعضی نسخه - دبدبه خسرویم الخ محمد قاسم هندو شاه استرآبادی
مشهور بفروشته در تاریخ خودش می آرد که در تذکرة الاتقیاء مسطور است
که امیر خسرو نسبت باستادان ماضیه زبان طعن گشوده خصوص
در انوقت که خمسۀ نظامی را جواب میگفت - و سلطان المشایخ از باطن
ایشان ترسانیده منع کرده و امیر خسرو در جواب گفته که در پناه
شمایم آسیه بمن نرسد - قضارا وقت که این بیت گفت * کوکبه خسرویم اه
تیغ برهنه حواله امیر خسرو شد - و امیر خسرو نام شیخ و شیخ
فرید الدین مسعود گنج شکر بزبان آورد - درین صورت دسته پیدا شد
و سر آستین بدم تیغ داد و تیغ ازان گذشته بر درخت گذارے که
در آنجا بود رسید - و امیر خسرو بخندت شیخ آده خواست
که اظهار آن حال نماید - شیخ سر آستین بدر نمود - من بعد
امیر خسرو سر بزمین نهاد و دعا کرد انتهی و در خزینة الامیفا

دل متحیر که چه داند و را * روح درین گم که چه خواند و را
 کن مکن او را ست ز نو تا کهن * آنچه کند کیست که گوید مکن
 مورچه جایکه نهد پای راست * او بشب تار بداند کجاست
 * در نعت *

چون بسریر عرب آن جم نشست * رعب عرب بر همه عالم نشست
 کرد لوا نصب در ایوان هو * تحت لوا آدم و من در نه
 موی بمو گیسوی او مشک خشک * فرق نبوده سر موی ز مشک
 بے غلط آنجا که چنین موبود * مشک نگویم که از آهو بود
 در مدح سلطان معزالدین کیقباد

* شعر *

نافه و خلقت که زد از مشک دم * هردو بهم زاده شد از یک شکم
 لیک جزین فرق نشاید گزید * کز طرف مشک شد آهو پدید
 * در صفت مناره *

دیدن او را کله افکند ماه * بلکه فکانش گه دیدن کلاه

* در صفت حوض *

بسکه زمین رفت بهمراهیش * گاو زمین شد خورش ماهیش
 در ته آبش ز صفا ریگ خورد * کور تواند بدل شب شمرد

(۱) کله افکندن - انداختن - کنایه از شادی و خوشحالی نمودن

و فریاد زدن از روی شوق و انتعاش خاطر باشد در بدست آمدن

چیزی که مرد مان همه طالب آن باشند - برهان و مدار ۱۱

سال که از چرخ کهن گشت بود * از پس ششصد نود و هشت بود
صبح که خورشید جذابش نوشت * مطلع الانوار خطابش نوشت
(۳) و برین وزنست نسخه عجیده قران السعدین که نغزک مثنوی
است مخاطب بمجمع اوصاف و امیر خسرو رح پیش از خمسه آنرا
در بیان ملاقات ناصرالدین بقرآخان حاکم بنگاله با پسر خود سلطان
معزالدین کیقباد پادشاه دهلی تصنیف کرده - و دران اوصاف
دهلی و مسجد جامع و مناره و حوض و قصر و فواکه و نوادر انجارا
و چتر و تیر و قلم و دیگر چیزهای شاه را یکیک بخوبترین وجه
باز نموده - و داد سحرپردازی و صنایع داده سیما صنعت ایهام را پایه
برتر نهاده - و در میان بیشتر داستان غزلهای هوش ربا گفته -
و شکر فیهای داستانرا بنظم بریک قافیه و وزن ادا کرده که اگر همه را
جمع کنند یک قصیده جلوه گر شود - و این از اختراعات اوست

* سرخی اول آن *

شکر گویم که بتوفیق خداوند جهان * بر سر نامه ز توحید نوشتم عنوان
نام این نامه والست قران السعدین * کز بلندیش بسعدین سپهر است قران
* اشعار اول این نسخه *

حمد خداوند به ایم نخست * تا شود این نامه بنامش درست
واجب اول بوجود قدم * نه بوجودی که بود از عدم
بیشتر از فکر خرد پروزان * بیشتر از وهم فراستگران
فکرت صاحبخردان خالک او * معترف عجز در ادراک او

حضرت خاقان مغفور سلطان حسین میرزا بخراسان رفته و ادراک خدمت اکابر آن زمان سیمّا حضرت مخدومی المولیٰ الجامی قدس الله سرّه السّامی و شیخ الاسلام و میرعلیشیر نموده - و رسیده بدانچه رسیده است - منقولست که حضرت ملا ازو پرسیدند که این بیت حضرت میرخسرو چه معنی دارد * شعر * ماه نوبه الخ شیخ جمالی گفته سال نام چوبیست در هندوستان که کشتی ازان میسازند انتهای در بیان زمان تصنیف و تاریخ آن میفرماید * شعر * باز نیامد قلم تا سه ماه * روز و شب از نقش سفید و سیاه تا ز دل کم هجر و طبع بسست * راست شد این چند خط نادرست سیاخته گشت از روش خامه * از پس شش ماه چنین نامه در رمضان شد بسعادت تمام * یافت قرآن نامه سعدین نام آنچه بتاریخ ز هجرت گذشت * بود سنه ششصد و هشتاد و هشت سال من امروز اگر بررسی * راست بگویم همه شش بود و سی در ختم کتاب *

منکه درین آینه بر خیال * بگر سخن را بنمودم جمال کس چه شناسد که چه خون خورده ام * کین گهر از حقّه برآورده ام ساخته ام این همه لعل و گهر * از خویی پیشانی و خون جگر هر گهره بیت و کانه درو * هر ورق ملک و جهان درو صاحب هفت اقلیم گوید که قرآن السعدین چهار هزار بیتست و میرخسرو خودش درین باب فرموده * بیت *

* سرخی *

صفت آتش و آن گرم و بهاش بدی * که شب و روز بود شمع دل و میوه جان
آتش از اینجا که بدل جای کرد * دود برآمد ز نفسهای سرد
گرچه زبردست عناصر نشست * گشت بسرما همه را زبردست
بسکه جهانسوزی و گرمی نمود * چوب چنان خورد که برخاست دود
* در صفت کشتی گفته و در سفته *

ساخته از حکمت کار آگاهان * خانه گردنده بگرد جهان
نادره حکم خدای حکیم * خانه روان خانگیانش مقیم
گاه روش همراهِ او گشته آب * آبله در پاش شده از حباب
جاریه هند زبانش سلیم * حامل چندین بچه لیکن عقیم
عکس که بنمود بآب اندرون * کشتی خصمست که بینی نگون
ماه نوبه کامل وی از سال خاست * گشت یک ماه بده سال راست
در مدار الافاضل آورده که سال معروف یعنی دوازده ماه و نام
درختیست معروف در هند که از آن کشتی سازند - گویند چون این
بیت امیر خسرو دهلوی بمولوی نورالدین عبدالرحمن جامی
رسید در معنی سال و ماه تردد بسیار کردند و رساله در آن باب
تحریر فرمودند اما بمراد نرسیدند الا بهمین قدر که فرمودند - یا
چیزه خواسته که بزبان هند مخصوص باشد - دیگره گوید * شعر *
هلال بهر آن مه ساخت از سال * مهیا کرد زرق دایه فی الحال
انتهی در نفایس المآثر نوشته که شیخ جمالی دهلوی در زمان

گفتہ اورا شنو و گوش باش * گفت مرا بشنو و خاموش باش
 سحرورانی کہ درو دیدہ اند * خامشی خویش پسندیدہ اند
 مثنوی اوراست ^(۱) ثنائی بگو * بشنو و از دور دعای بگو
 این ہمہ ز انصاف نگر زور نیست * گر تو نہ بینی دگرے کور نیست
 گر بندے این نمط جان نواز * بوکہ دلم را بتو بودے نیاز
 لیک چو سرہا ہمہ زان بو خوشست * عود توانجا علف آتشست
 تا بود آواز قمری بیباغ * کس نہدہ گوش با آواز زلف
 آنکہ چشیدست می خوشگوار * درد کشد درد سر آرد خمار
 در ہوست می نگذارد عنان * میکشد دل بخیل چنان
 کوشش آن کن کہ درین راہ تنگ * زان گل تر بوی دہد نہ رنگ
 از پی بخشش بخدای آر روی * لیک عنایت ز بزرگان بجوی
 سوز سخن را نہ بخامی طلب * پختگیں ہم ز نظامی طلب
 سوز تکلف خس و خاک ستر است * چاشنی سوختگان دیگر است
 لیک اگر پند من آری بگوش * مصلحت آنست کہ مانی خموش
 چل شد و در پنجہت آمد نہشت * پیش بیدین پیش کہ آفتی نہشت
 نوبت توبہ است گرانی مکن * روی بہ پیر نیست جوانی مکن
 نسخہ شرح قران السعدین مسمی بنور العین از نور الحق خلف
 شیخ عبدالحق محدث دہلوی رح در کتابخانہ دہلیست ناتمام *

(۱۴) و برین وزنست مثنوی جلال فراہانی - فراہان

در ز جمل بازگشایی شمار * نهصد و چار و چهل و سه هزار
 بود در اندیشه من چندگاه * کز دل دانند حکمت پناه
 چند صفت سازم و آبش دهم * مجمع اوصاف خطابش دهم
 باز نمایم صفت هرچه هست * شرح دهم معرفت هرچه هست
 طرز سخن را روش نو دهم * سکه این ملک بخسرو دهم
 نو کنم اندازه رسم کهن * پسروی پیشروان سخن
 درنگرم تا چه در افشاندن ام * تا بچه ترتیب سخن رانده ام
 در آخر خطاب خون گوید * بیت *

پیشه خموشی کن و دم ساز شو * بابل باغ آمده باز شو
 در هوس مثنویت در دلست * حل کنم این بر تو که بس مشکست
 در روش کز تو نیاید مرو * گفت بدم مشنو و نیکو شنو
 نظم نظامی بلطافت چو در * وز در او سر بسر آفاق پر
 پس چو تو کم مایه و بسیار لاف * در شمری مهر خویش از گزاف
 چیست دران کم که بجویش باز * تا چه نگفتست که گویش باز
 پخته ازو شد چو معانی تمام * خام بود بختن سودای خام
 زین دو خیال که ترا کمر است * جستن آن مایه خیال کز است
 بگذر ازین خانه که جای تو نیست * وین ره باریک بپای تو نیست
 کالبدی داری و جان اندروست * هرچه تودانی به ازان اندروست
 تا بود این سکه بعالم درست * برتن تو کی بود این شقه چست
 به که درین جنبش طبع آزمای * سر بنهی اول و انگاه پای

آسان اول (۷۷) مونس الابرار عماد فقیه کرمانی

خواجو ملاح محمد مظفر بود آخر ازو رنجیده نزد شاه ابواسحاق والی شیراز رفت و مشمول عواطف گردید - و در رسم خدان علی سهل ابن شاه مذکور قصیده گفته بعرض رسانید - شاه طبقه پرزر عنایت کرد خواجو بمجرد مشاهده طبق زر شادی مرگ شد و روح او از فرط انبساط در هوا پرواز کرد فی سنة ثلث و خمسين و سبعماية (۷۵۳) مضجع او در تل الله اکبر شیراز است انتهى در دولتشاهی و مرآة العالم وفات او در اثنین و اربعین و سبعماية (۷۶۲) نوشته - و آنچه در نسخه ریاض الشعرا هشتصد و چهل و دو بفرق یکصد نوشته غالباً سهواست شعر اول روضة الانوار

زینت الروضة فی الاول * بسم الله الصمد المفضل

* در ترتیب کتاب بخطاب خود میگوید *

گرچه سخن پرور نامی تویی * معتقد نظم نظامی تویی

در گذر از مخزن اسرار او * برگذر از جدول پرگار او

خیز از آن پرده نوائی بساز * بر خط آن خطه سرائی بساز

خازن مخزن دل دانی اوست * مخزن اسرار خرد رای اوست

مخزن اسرار حقیقیش دان * روضه انوار الهیش خوان

من چو شدم صید عبارات او * کشت مرا کشف اشارات او

از نظرش فیض بقا یافتم * کلی قانون شفا یافتم

(۶) ویرین و زینست مونس الابرار عماد فقیه کرمانی

معاصر حافظ شیرازی - در بهارستان جامی نوشته خواجه عماد فقیه

قصیده ایست از اعمال قم - در تذکرة الشعرا مرقومست که قدوة الفضلا
جلال الدین بن جعفر فراهانی نور مرقدہ مرد کریم و اهل مرآت و
فتوح بوده و همواره از دهقانی و زراعت نعمت حاصل کرد و فضلا
و شعرا را خدمت نمود - شاعر خوشگوشت و تتبع سخن شیخ عارف
شیخ سعدی شیرازی میکند - و جواب مخزن اسرار شیخ نظامی دارد
بہزار بیت زیاده از آن - بسیار بے نظیر گفته این داستان از انست

* بیت *

بزرگوار داشت یک تارہ باغ * لاله درخشنده در چون چراغ

* تا قول او *

تا نشوي بزرگوار آسا جلال * غم نخوري در طلب ملک و مال
این داستان درین تذکره و آتشکده و هفت اقلیم و مجمع الصنائع
و هفت قلزم تمام منقولست - سنه وفات سید جلال علیه الرحمہ
(۷۳۶) نوشته اند *

(۵) و برین وزنست روضة الانوار خواجوي کرمانی که

ملقبست بنخلبند شعرا و معاصر شیخ سعدی شیرازیست - و مرید
شیخ علاء الدوله سمنانی - لفظ خواجو مصغر خواجہ -
در بہارستان جامی مرقومست کہ خواجہ کرمانی در تزیین الفاظ
و تحسین عبارات جهد بلیغ دارد لهذا ویرا بنخلبند شعرا میگویند
انتہی در هفت اقلیم نگاشته کہ کمال الدین خواجو خمسہ را
در اثنای سفر نظم کردہ - آزاد بلگرامی در خزائن عامرہ نوشتہ کہ

نام ز دیوانِ ادب یافته * مونس البرار لقب یافته
باد مبارک قدمش بر عماد * یافته در مقدم او هر مراد
* فی موضوع الکتاب *

دوش خرد پیر من و رهنمای * آنکه عزیز است بر اهل رای
گفت که موضوع کتاب تو چیست * راوی این قصه پر غصه کیست
گفتمش ای شمع منیر دماغ * ما ظلماتیم و تو روشن چراغ
آتشِ فکرت که دلم بر فروخت * عود صفت جمله وجودم بسوخت
تا رسد امروز بهر انجمن * رائحه عنبی انقاس من
نظم دهم صد گهر پند را * جمع کنم موعظه چند را
واقعۀ قصه شیخ عزیز * موعظه و حکمت و تاریخ نیز
جمله روایت ز بزرگان کنم * و آنچه از ایشان شنوم آن کنم
بے ادبست آنکه ز خود گفت باز * گر حقیقت شنوی در مجاز
از من سرگشته نه معقول پرس * هرچه بپرسی همه معقول پرس
* فی خاتمة الکتاب *

از در انصاف در آ ای ادیب * تا ز در فضل بیایی نصیب
جلوه گر بکر ضمیرم نگر * زاده اقلام دبیرم نگر
هرچه ز شمع خردش نیست نور * یا بود از قاعده شرع دور
و آنچه ز نون نیی کلکم چکید * و آنچه ز عطر نفسم شد پدید
گر همه قند است بآبش در آر * و ر همه عود است بآتش سپار
گوش مکن هرچه ز خود گفته ام * در نبود آنچه منش سفته ام

وي از کرمانيست و شيخ خانقاه دار بوده است شعر خود را بر واردان خانقاه خوانده است و استدعای اصلاح ميکرده - و از اینجا ميگویند که شعري شعر همه اهالی کرمانيست انتهى والله داغستاني نوشته شيخ عماد الدین فقيه کرماني از دانشمندان کامل و از کاملان و اصل بوده در تصرف صاحب سلسله است در زمان محمد مظفر و شاه شجاع بوده - این هر دو از معتقدان وي بوده اند - وفاتش در سنه (۷۷۳) اتفاق شده در شیراز مدفونست - اشعار خوب از وي بسيار ضبط کرده اند انتهى در دولتشاهی نوشته که خواجه عماد فقيه کرماني با وجود علم و تقوی و جاه و مراتب شاعر کامل بوده - شيخ آذري عليه الرحمه در جواهر الاسرار ميگویند که فضلا برانند که در سخن متقدمان و متأخران احيانا حشوه واقع شده الاسخن خواجه عماد فقيه که اکابر اتفاق کرده اند که دران سخن اصلا فتور نیست نه در لفظ و نه در معنی - و از سخن خواجه عماد بوي عبیر مي آید بمشام صاحب دلائل و هنروران بلکه از بوي جان زيباتر مينمايد انتهى -

* مطلع مونس الابرار *

حمد الهي بنگار ای دبیر * چون رقم مشک بروی حریر

* در سبب نظم کتاب *

دل ز خدا دولت توفیق جست * نفحه از گلشن تحقیق جست

وقت مصفا شد و دل شادمان * مثنوی کرد بنا در زمان

چون بصفا روی بهنگامه کرد * نامش ازین روی صفاتمه کرد

ناکس بودی - نام او محمد است و اسم پدرش عبدالله مولد و
و منشأ او طرق درویش^(۱) بوده که من اعمال ترشیز است - و ابتدای
حال به نیشاپور آمد و از مولانا سیمی تعلیم خط برگرفت تا در
علم کتابت ماهر شد و زیبا نوشت و تخلص کاتبی بدان سبب بوده
است - و در علم شعر و شاعری نیز وقوف یافته است و انصاف
آنست که کاتبی در اقسام سخنوری صاحب فضلست و در هنگام
فراغت و انزوا بجواب خمس^(۲) شیخ نظامی مشغول شده چنانچه
مشهور است اکثر از کتاب خمس^(۲) را جواب گفته بر وجهی که پسندیده
اکابر است - در ویای عام که در اطراف ممالک در شهر سنه تسع
و ثلاثین و ثمانمیه (۸۳۹) واقع بود آن فاضل غریب مظلوم در
شهر استرabad دعوت حق را لبیک اجابت گفت و ازین پیشه
پراندیشه بمرغزار جنان رسید رحمه الله علیه - و مرقده منور مولانا
محمد کاتبی در خطه استرabad است - و بعد از غزلیات و مقطعات
و قصاید او را چند مثنویست مثل مجمع البحرین و ده باب تجذبات
و حسن و عشق و ناظر و منظور و بهرام و گل اندام و غیر ذلک انتهی -
در بهارستان جامی مسطور است کاتبی نیشاپوری و در معانی
خاص بسیار است و در ادای آن معانی نیز اسلوب خاص دارد
آما شعر وی یکدست و هموار نیست - انتهی * آغاز گلشن ابرار *

(۱) ن - درادوش - ن - و رادس - و در بعضی ازان و در مرآة الخیال

طرف درویش || (۲) ن - مخزن || (۳) ن - ناصر و منصور //

من ز بزرگان چو حکایت کنم * نغز بود هرچه روایت کنم
نامه ام از خامه بعنوان رسید * درد دل خسته بدرمان رسید
هفصد و شصت و شش سال بود * کاخر این نظم نکوفال بود *

(۷) و برین وزنست گلشن ابرار مولانا کاتبی بقول والاجذاب

داکتر اسپهنگر صاحب فهرست کتابخانه اوده که رساله وار بطبع آورده *
نام کاتبی محمد و بسبب حسن خط کاتبی تخلص میکند چنانکه
هرگاه او را با بدر شیدروانی منظره و مشاعره واقع بوده او در حق
بدر گفته

لقب کاتبی دارم ای بدر اما * محمد رسید اسم از آسمانم
محمد مرا نام هست و توبری * بانگشت از هم ترا بردانم
و نشان مولد خود چنین میدهد *

همچو عطار از گلستان نشاپورم و * خار صحرای نشاپورم من و عطار گل
در دولتشاهی آمده مولانا کاتبی طاب ثراه و جعل الجنة مثواه
هدایت از لی در شیوه سخن گذاری مساعد طبع فیاض او بوده که
از بحر معانی چندین در بساحل وجود از رشحات کَلک گوه ربار او
نثار یافته - ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء - معانی غریبه صید
دام او گشته - و توسن تند نکته دانی طبع شریف او را گردیده -
بارجود لطافت طبع و سخنوری مذاق او را جامه از خمخانه عرفان
چشانیده اند بلکه از وادی فقر بسرحد یقینش رسانیده اند - نام
و شهرت دنیا در نظر همتش خسته نموده - و شاعر طامع نرد او

سمرقندي که معاصر مآ جامیست گفته که عارف معارف یقین نور الملة و الدین مولانا عبدالرحمن جامي ادام الله برکاته - اصل مولد بندگان مولانا ولایت جامست منشا دارالسلطنت هرات - ابتدای حال بتحصیل علم و ادب مشغول گشت تا سرآمد علمای روزگار شد - و با وجود علم و فضل دست در دامن طلب میداشت تا در طلب دامگیر همت عالیش گشت - و دست ارادت بجناب عرفان مآب شیخ الاسلام قبله المحققین و سید الواصلین سعد الحق و الدین کاشغری قدس الله سره العزیز داد که از خلفای خاندان مبارک خواجه بهاء الحق و الدین نقشبند بوده - و بندگان مولانا مدتی در قدیم مولانا سعد الملة و الدین بسر برده و خدمات پسندیده نموده و ریاضات و مجاهدات فقر و سلوک حاصل ساخته - و ببرکت خدمت همایون آن مرد خدا بندگان مولانا را مقام عالی در تصوف و فقر پیدا شد - و بعد از شیخ خود خلف الصّدق و جانشین او شد چنانچه سلاطین عالم از دعا و همت بندگان مولانا استفاده میگیرند و فضایل اقالیم بمجلس رفیع او ترسل میجویند - متّع المسلمین بطول بقائه - و آنچه از مصنفات بندگان مولانا حالا از قوّ بفعل آمده و محبوب و مطلوب اکابر و افاضل است نفحاتمت در بیان حالات اولیاء الله العظام در نثر و جواب چند نسخه منظوم شیخ نظامی مثل مخزن اسرار و غیرهم و چند نسخه معما و چند کتاب در تصوف - بعنایت ازلی و هدایت

بسم الله الرحمن الرحيم * تاج حکومت و کلام قدیم
در فهرست داکتر اسپرنگر صاحب - تاج حکومت بطبع آمده ؟
(۸) و برین وزنست ساقی نامه مسیحی که با رعایت
تجنیس در قافیه بدین وزن گفته - والله داغستانی نوشته مسیحی
نام شاعر است در زمان قدیم بوده - ساقی نامه گفته است این
ابیات از انجاست * نظم *

ساقی وحدت قدح از خم آرد * باز رهان جان مرا از خمار
باده ز جان ده بمن ببلخبر * تا کنم از باغ هوس بینج بر
دست طلب چون بغمت دزدم * حلقه صفت روی بهر در زدم
مژده بجان باد که دلبر یکیست * روی بهر جانب و دل بر یکیست
(۹) و برین وزنست تحفة الاحرار ملا جامی قدس
سره السامی که برای ناقص مجیب درجه دوم است خمس نظامی را -
جز خسرو و جامی کم کس هر پنج کتاب را جواب بشایستگی تمام
بانجام رسانیده علی التخصیص مخزن الاسرار را که بقول صاحب
هفت اقلیم که مخزن الاسرار معجزه ایست در اشعار - و بقول
امیر خسرو دهلوی علیه الرحمة * شعر *

سحرورانی که درو دیده اند * خامشی خویش پسندیده اند
کتاب لاجوابست و از انجاست که بیشتر همچو هاتفی و هلالی
جواب این کتاب ندارند یا بعضی گفته اما دلپسند نیفتاده همچو
مرکزادوار فیضی فیاضی و حسن گلوسوز زلالی کما یجیی - دولت شاه

تسعین و ثمانمائه (۸۹۸) از خمخانه وحدت ذوالجلال و الافضل
جام زلال لقای حضرت برکف گرفت و معاشر عشرتسرای عشق
و محبت را موده رستگاری از تنگنای غربت کرامت فرمود، انتهى -
دیگر احوال فرخنده مآل ملا جامی و کیفیت افاده و استفاده و
تالیفات و تصنیفات وی از همین تکمله باید جست - و در سلم السموات
و ریاض الشعرا هم نوشته که اصل مولانا جامی از اصفهانست
و مولدش جام - در مرآة الخیالست - ملا جامی صفای ظاهر و
باطن بدرجه کمال داشت همه تصنیف او در ایران و توران و
هندوستان نزد اهل دانش مقبول افتاد هیچکس انگشت اعتراض
بران نتوانست نهاد انتهى در شرح الشعرا نوشته که مولوی عبدالرحمن
جامی جامع علوم ظاهر و باطن همچو او بی درجهان کم خاسته انتهى
واله داغستانی گوید - عدد تصانیف ملا جامی پنجاه و چهار است
موافق عدد اسمش (ای تخلص او) منظومات بسیار دارد
چهار دیوان و مثنویات سبعة و نیز مثنوی در تعریف کعبه
معظمه گفته - وی در عزوبت کلام و شیرینی سخن و صفای تقریر
و شکستگی نفس و پختگی بیان و حسن ادا و نزاکت معانی و
ملاحات الفاظ و فصاحت گفتار و بلاغت طرز عذیم المثل است -
تاریخ وفاتش را امیر علی شیر چنین یافته * شعر *

کاشف سر الهی بود بیشک زان سبب

لم یزلی بعد الیوم همواره از امواج این بحر حقیقت و معرفت
درد آنها بساحل وجود خواهد ریخت انشاء الله العزیز - و مؤلف
راست * شعر *

ای نیرِ حقایق و دینِ قرنِها بتاب

وی عنصرِ کمال و یقینِ سالِها بمان

انتهی - ملا عبد الغفور لاری شاگرد رشید مولانا جامی در تکملة
نفعات نوشته که ولادت حضرت جامی علیه الرحمة والرضوان
در خرداد چورد^(۱) جام بوده است وقت العشا ثالث والعشیرین من
الشعبان المعظم سنة سبع عشر و ثمانمائه (۸۱۷) لقب اصلی
ایشان عماد الدین و لقب مشهور نور الدین و اسم مبارک ایشان
عبد الرحمن است - در بیان تخلص خود فرموده اند * نظم *

مولدِ جام و رشکِ قلم * جرعه جام شیخ الاسلامیست

زان سبب در جریده اشعار * بدو معنی تخلص جامیست

والد حضرت ایشان احمد بن محمد الدشتیست که از دشت
اصفهانست (محله ایست از وی) و خدمت مولانا محمد یک از
فرزندان امام محمد شیبانی را رحمة الله علیه در عقد نکاح خود
در آورده بوده اند و مولانا احمد که والد حضرت ایشانست از ویست -
و مدت حیات ایشان بهشتاد و یک که عدد حروف کس است
رسیده بود که ساقی دوز در هژدهم محرم الحرام سنة ثمان و

و خرف ریزه چند به اعتبار از رفت در رب بزمگاه شکسته جامی
 فراهم آورده - چه قدر آن دارد که در سلک جواهر شاهوار مخزن الاسرار
 حکیم گرامی شیخ نظامی انتظامش دهند یا در جنب جام زرنگار
 مطلع الانوار مورد بدایع لفظی و معنوی امیر خسرو دهلوی نامش
 برند - چه آن در جودت الفاظ و سلاست عبارات بمنزله ایست
 که فصیح زبانان عجم در بیان اوصاف آن اعجمی اند - و این
 در دقت معانی و لطافت اشارات بمثابة که نادره گویان عالم
 در معرض جواب آن معترف بابکم - اما امیدواری چنانست
 که چون این میوه نیم خام از باغستان نیستی و پستی رسیده -
 و این غنچه ناتمام از خارستان فروتنی و زیردستی دمیده - بحکم
 مَنْ تَوَاضَعَ رَفَعَهُ اللَّهُ - خورای خوان کرم اخوان الصفا افتد - و
 نافه گشای مشام قبول خلآن الونا گردد * **اول تحفة الاحرار ***

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * هست صلاهی سرخوان کریم

* در مناجات چهارم *

اهل دل از نظم چو محفل نهند * باده راز از قدح دل دهند
 رشحه ازان باده بجای رسان * رونق نظمش ز نظامی رسان
 قانیه انجا که نظامی نواست * برگرد قانیه جامی سزا ست
 * در ختم کتاب و خاتمت خطاب *

خامه که بر موجب جف القلم * خشک بیستاد ازین خوش رقم

گشت تاریخ و فاتش - کاشف سراله

انتهی آذر اصفهانی در آتشکده آورده مولانا جامی در مراتب نظم کمال مهارت داشته و در همه فنون سخنوری استاد است هفت مثنوی بسلیک نظم در آورده مشهور بسبعة اسحق - بعد از خمسة نظامی کتابه بآن امتیاز ملاحظه نشده انتهی - ملا جامی رح در دیباجة مثنویات هفتگانه خود فرموده که - و چون این مثنویات هفتگانه بمنزله هفت برادرانند که از پشت پدر خامه و شکم مادر درات چینی نژاد بسعادت ولادت رسیده اند و از مظلوم غیب متاع ظهور بمعموره شهادت کشیده میشاید که بهفت اورنگ (که در لغت فرس قدیم عبارتست از هفت برادران که هفت کوكب اند در جهت شمال ظاهر و حوالی قطب شمال دایر) نامزد شوند * رباعي *

این هفت سفینه در سخن بکرنگند

وین هفت خزینه در گهر همسنگ اند

چون هفت برادران برین چرخ بلند

نامی شده در زمین بهفت اورنگند

و در خطبه مذکور که بر تحفة الاحرار نوشته است گفته که این صدف پاره چند است بيمقدار از جست و جوی کارگاه سرانجامی گرد کرده شده -

(۱) عدد این ششصد و نود و هفت است و عدد مطلوب ندارد مگر آنکه

در سراله دورا و دو الف که ملفوظست بحساب آورده شود || (۲) این

بر ترجیع سبعة جامی برخمسة خسرو دهلوی اشعار دارد - وفیه ما فیه ||

آسمان اول (۸۹) مثنوی آصفی - منظر الابصار

(۱۱) و برین وزنست مثنوی آصفی هردی بقول آذر اصفهانی - آصفی که دیوان غزلیات او مطبوع شده از تلامذۀ مولانا جامیست - در آتشکده آورده که آصفی خواجه نعمت الله که از اعظم واعیان هرات بوده صاحب ذهن صافی و سلیقه وافی و صاحب دیوانست و مثنوی در بحر مخزن الاسرار گفته که بنظر نرسیده - و بعثت وزارت سلطان ابوسعید آصفی تخلص میکرده انتہی - و هکذا فی الفهرس المطبوع للذاکتر اسبرنجر *

(۱۲) و برین وزنست منظر الابصار قاضی سنجانی قاضی تخلص - در ریاض الشعرا آورده که قاضی سنجانی از اولاد شاه سنجان بوده - منظر الابصار از منظومات اوست که در جواب مخزن الاسرار بنام امیر عالی شیر گفته - این یک بیت از انجاست * شعر *
خارش اگر ریخت بپا بولهب * پای گل و خار نباشد عجب
تخلص قاضی بوده انتہی *

(۱۳) و برین وزنست فتوح الحرمین محیی لاری - از اوز تلامذۀ علامۀ درانی و جامع فضیلت و سخندانست در سلف شعرائی سلطان یعقوب انتظام داشت و تازمان شاه طهماسب صفوی در قید حیات بوده - توفیق زیارت حرمین مکرمین یافته و بعد معاودت ازین سفر برکت اثر مثنوی فتوح الحرمین بنام سلطان مظفر بن محمود شاه گفته و صد هزار سکندری جایزه یافته - کذا فی ریاض الشعرا و خزائن عامره - ابتدای آن اینکه * بیت *

بهر دعا از لبِ اُمّ الکتاب * حرفِ سقاك للهش آمد خطاب
روح امین دست بآمین گشاد * چرخ برین سبحة پرین نهاد
گفت جزاک الله ازین فیض پاک * از تو بسجاده نشینان خاک
نقشِ شفا نامه عیسیست این * یا رقم خامه مانیست این
غنچه از گلبن ناز آمده * یا گله از گلشن راز آمده
صبحِ طرب مطلعِ انوار اوست * جیبِ ادب مخزنِ اسرار اوست
لفظِ خوش و معنی ظاهر درو * آب زلالست و جواهر درو
یسته حروفش تنقی مشکفام * حور مقصورات فی الخیام
ماشطه خامه چو آراستش * از قبل من لقبه خواستش
تحفة الاحرار لقب دادمش * تحفه باحرار فرستادمش
هیكل آیات گرامیست این * حوزر حمایت گرامیست این
شکر که این رشته بپایان رسید * بخیه این خرقه بدامن رسید
مهرنه خاتمه این خطاب * شد رقم خاتم تم الکتاب
و در اول یکم از دوا این او که مسمی بفاتحة الشبایست این بیت آمده
بسم الله الرحمن الرحیم * اعظم اسمای علیم حکیم

و در ابتدای دیوان دیگر این شعر * نظم *

بسم الله الرحمن الرحیم * طرفه خطابیست ز سفر قدیم

(۱۰) و برین وزنست مثنوی کعبه جامی که در مدح

کعبه شریفه زاده الله شرفا فرموده - بعض اشعار این مثنوی
در بیان فتوح الحرمین محی لاری می آید *

آسمان اول (۹۱) مظهر آثار هاشمی کرمانی

ساطع - راقمِ حروف آن مثنوی را دیده و الحق فیضها برده است -
و تقی ارحدی نوشته که مولوی جامی را دیده و با او صحبتها
داشته است - و از مثنوی مظهر الآثار خلاف این معنی استنباط
میشود - آخر قطاع الطريق در راه کیچ و مکران ویرا بشهادت
زسانیده در معنی قاید صراط مستقیم وصال وی بحضرت عزت
شده اند انتہی و بفهرست انگریزی سنه وصال هاشمی نهصد و
چهل و هشت (۹۴۸) نوشته پس دور نیست که او را با ملا جامی
ملاقات دست داده باشد - و فی کشف الظنون مظهر الآثار فارسی
من خمسة الامیر هاشم نظمها فی مقابلة المخزن - اوله -

بسم الله الرحمن الرحيم * فاتحه آرای کلام قدیم

در نظم کتاب گوید * بیت *

بردم این مهد کهن پرده را * در کشم از روی سخن پرده را
در نظر آرم بهزاران نیاز * از صدف سینه گهرهای راز
باز کنم قفل طلسم سخن * عرضه دهم جوهر قسم سخن
شرح کمالات نظامی کنم * پیروی خسرو و جامی کنم
نقش کنم بر ورق روزگار * وصف هنرمندی مردان کار
هم نفسان دم روح الامین * نکته سرایان سخن آفرین
خاصه حکیمه که بسحر حلال * بست زبان همه اهل کمال
چهره گشایی صور معنوی * مخترع خال و خط مثنوی
شیخ نظامی در دریای جود * گوهر شهرار محیط شهود

ای همه کس را بدرت التجا * کعبه دل را ز تو نور و صفا
در تحریر سفر حج شعر ملا جامی می آرد و میگوید * بیت *
گر بودت از سخن ما ملال * گوش کن از عارف جام این مقال
ای ز گلت تازه سر حَب دل * ماند ز حَب وطنت پا بگل
خیز که شد پرده کش و پرده ساز * مطرب عشاق براه حجاز
در آخر کتاب گوید * نظم *

محیی ازین هردو طلب کام خویش * کام دل خویش و سرانجام خویش
و آنکه در فهرست مطبوعه کتابخانه اوده فتوح الحرمین را بملا جامی
نسبت کرده سهواست - سنه وفات محی (۸۹۹) هـ

(۱۴) و درین وزنست مظهر آثار امیر هاشمی کرمانی -

در هفت اقلیم و فهرست کتابخانه سوسیته نام این مثنوی
مظهر الاسرار رقم کرده - و در آتشکده و غیره مظهر آثار - و اله
داغستانی گوید امیر هاشمی المشهور بشاه جهانگیر قدوس
صوفیان صفة صفا و سرحلقه سلسله اهل وفاست - حضرتش
مرجع فضلا و درگش ملجأ غریبا بوده شرح فضایلش زیاده
از گنجایش تحریر - و بیان کمالاتش افزون از حوصله تقریر -
در مجلس ارغون شاه بر جمیع فضلا و علما غالب آمد - مثنوی
مظهر الآثار از نتایج آن فاضل تحریر است که در جواب مخزن الاسرار
و تحفة الاحرار در سلک نظم کشیده و بسیاری از مراتب تصوف را
در آنجا درج نموده است که قوت طبع و علو فطرتش را برهانیدست

فکرت من چون بفکر اندر رخس * یافت ز گنجینه توفیق بخش
 فوج بفوجم ز معانی حشر * خوانده و ناخوانده در آمد ز در
 هر نمط را که بر آراستم * بهتر از آن بود که می خواستم
 کوکبه خسرویم شد بلند * غلغله در گور نظامی فکند
 گرچه برو ختم سخن نقش بست * سکه من مهر زرش را شکست
 خامه خسرو چو گهر بار شد * نامه او مطلع الانوار شد
 کرد در آن نامه تکلف بے * گفت جوابی که چو بید کس
 بزم سخن را بسخن ساز کرد * بر همه کس راه سخن باز کرد
 فهم رموزش نکند هر کس * زانکه معانیست بے در بے
 زبده اسرار حقایق همه * محض اشارات دقایق همه
 گفته او در نظر نکته دان * میدهد از علم لدنی نشان
 آنچه درین مایده افکند شور * سر بر سر از قوت طبع است وزور
 این می صاف از قدح دیگر است * مستی او را فرج دیگر است
 هست درین بزمگه دلفروز * نوبت هر اهل دل پنج روز
 دور قدح طی شد و ساقی نماند * در خم دوران می باقی نماند
 چون می خسرو بتمامی رسید * دور می عشق بجامی رسید
 آنکه قلم ابلق میدان اوست * گوی سخن در خم چوگان اوست
 شمع همه باده پرستان عشق * گرمی هنگامه مستان عشق
 در ره معنی بدم پیر جام * از می باقی شده فانی تمام
 زبده اشرف حقایق صفات * عمده اعیان دیار هرات

نکته سرای که بحسن کلام * ملک سخن یافت نظم مش نظام
 ساخت طلسم بهزاران خیال * سر بسر از صنعت شعب کمال
 برده سبق کنگر و جش زعرش * چشمه خورشید درو گشته فرش
 مانند دران طرفه طلسم سپنج * از گهر بحر سخن پنج گنج
 بر در آن مصطفی گنج خیز * ساخته ز الماس سخن تیغ تیز
 کرد پس از کوکبه آن بنا * بر همه اصحاب سخن این ندا
 منکه سراینده این نوگلم * در چمن فصل مهین بلبلم
 پیکر از قالب نور ختم * شعبده تازه برانگیختم
 مایه درویشی و شاهی درو * مخزن اسرار الهی درو
 تیغ ز الماس سخن ساختم * هر که پس آمد سرش انداختم
 گشت چو آن درج لای تمام * کرد روان مخزن الاسرار نام
 ملک سخن گشت مسلم برو * خواند ثنا جمله عالم برو
 خامه او از خط جف القلم * چون ز پی ختم سخن شد علم
 مهر زد از خاتم تم الکتاب * بست بروی همه راه جواب
 لیک در فیض ازل بسته نیست * هیچ در بسته پیوسته نیست
 بسته بقید بست گشاد کمند * هر گره بهر گشاد بست بند
 هست درین دایره تیزرو * نوبت هر کار بوقته گرو
 چون ز قضا لایحه نو رسید * کوکبه نوبت خسرو رسید
 خامه برآورد بفکر جواب * مانند قلم بر ورق آفتاب
 بر سر دیباجه ز روی که داشت * این دوسه بیت که نوشتم نگاشت

کلکِ بیانش بهزاران سریر * زد رقمِ مشکِ برویِ حریر
 خاتمه بر نامه دران کشید * ختمِ سخن بر سرِ عنوان کشید
 لیلک بود نقشِ سخن حرفِ کن * پیشِ سخن بند ندارد سخن
 گنجِ سخن تحفه عالی بود * فیضِ الهی متوالی بود
 زین سخن اصحابِ یقین آگهند * کین همه صورت کلمات الٰلهند
 هست جهان نسخه انشای او * مظهرِ اسما و مسماي او
 نوبتِ هر اسم ز قسَمِ دگر * گردشِ هر یک بطلمسِ دگر
 بسته بهر اسم بود حکمتی * خاصیت و سلطنت و نوبتی
 کرد پس از درِ سنین و شهر * نوبتِ اسمِ متکلم ظهور
 بعدِ دو قرن از کرم ذوالمنن * عشقِ بمن داد کلیدِ سخن
 با همه محتاجی و عجز و نیاز * ساختم از بسمله مفتاحِ راز
 مدرجِ هر گنج که بشکافتم * چون کفِ آزاده تهی یافتم
 پیشتر از مرتبه اهلِ فکر * مصطفیٰ گنجِ سخن بود بکر
 چون در آن مصطفیٰ مقرر شد * گنجِ معانی همه مشروح شد
 آنچه توان گفت نظامی ربود * باقی آن خسرو جامی ربود
 از گهر و گنج دران سز زمین * ماند همین جایِ تهی بر زمین
 من بچنین خشک زمین کرده جا * بسته دلِ خویش بفضلِ خدا

* شعر *

تا قول او

خواستم از روحِ نظامی مدد * وز نفسِ خسرو و جامی مدد
 در پایانِ ستایشِ اربابِ سخن گوید

نادر معمور و فضل و کمال * خلوتی انجمن اهل حال
 مذکر و تقریر کمالات او * عاجزم از شرح مقالات او
 لوح طلب کرد و قلم برگرفت * سلسله لوح و قلم در گرفت
 آنچه ز نظمش دم تقریر یافت * این دوسه بیتست که تحریر یافت
 ای کرمت چاره گر کارها * مرهم راحت نه آزارها
 اهل دل از نظم چو محفل نهند * باد را از قدح دل نهند
 رشی از ان باده بجای رسان * رونق نظمش بنظامی رسان
 پست چو خاکست بریز از نوش * جرعه از بزمه خسروش
 قافیه انجاکه نظامی نواست * برگذر قافیه جامی سزاست
 بر سر خسرو که بلند افسراست * از کف درویش گله در خورا است
 این نفس از همیت دارن منست * وین هوس از بخت زبون منست
 ورنه از انجاکه کرمهایی تست * کی بودم رشته امید سست
 مدح و نظامی و چو خسرو هزار * شایدم از جام سخن جرعه خوار
 گفت جواب بلسان فصیح * روح فزا همچو بیان مسیح
 نظم خوش و معنی وافی همه * بحر صفا و درمافی همه
 فاتحه لوح معانیست این ^(۱) * خمسه سخنان سبعه معانیست این
 ختم سخن گشت بنامش درست * گفت جواب همه شیرین و چست
 ملک بیان را بفصاحت گرفت * خوان سخن را به ملاححت گرفت
 قلم طبعش چو گه بر بار شد * نام او تحفه الاحرار شد

آنچه تو گفتی همه سنجیده است * دلکش و مطبوع و پسندیده است
 زین دو سخن آنچه مرا آرزوست * شهرت و آوازه نام نکوست
 بوی خلف در گل ایام نیست * گر خلف هست بجز نام نیست
 در خم این مهد کواکب گهر * نیست یکم چون پدر از صد پسر
 حمد خدا را که درین روزگار * شیخ نظامیست ز مردان کار
 به که باخلاص روم سوی او * دیده مذور کنم از روی او
 چون بسوی پیر سخن رو کنم * روی سخن را بسوی او کنم
 کای سخنت در همه عالم پسند * نظم خوشست گوهر بحر نژده
 لطف کن و بهر دل چون من * ساز کن از گنج هجر مخزن
 تا بود از نظم تو نامی شوم * در همه آفاق گرامی شوم
 بر سر پا خاست وزیر از نشاط * گفت بسلطان زره انبساط
 خضر رخت هادی توفیق باد * جلوه گشت وادی تحقیق باد
 شاه بخیل و سپه نامدار * شد زره صدق و کرامت سوار
 رفت سوی شیخ ز بهر طواف * با نظر بیغش و مرآت صاف
 بهر هدایا بطریق جمیل * زر بشتر برد و جواهر به پیل
 ساده غلامان که بحسن و جمال * یافته بود از همه جا خال خال
 ساخت مرصع بطلا جوق جوق * کرد چو خورشید مزین بطوق
 مشک سرشتان سواد جمال * مرد ملک دیده ارباب حال
 آنچه بآن مرد خدا هدیه برد * عقل مهندس نتواند شمرده

هاشمی از لوث غرض پاک باش * برتر ازین مشیت غرض ناک باش
دست بزن بر سخنان بلند * تا نرسد بر سر کاخش کمند
باد معنی ز نظامی طلب * چاشنی از خسرو و جامی طلب
اهل سخن را بدعا یاد کن * روح و روان همه را شاد کن
در موعظه دوازدهم

گفته بے فایده بنهفته به * هرچه پسندیده بود گفته به
شیخ نظامی که سخن ملک اوست * گوش کن این نکته که از کلک اوست
لب مکشا گرچه در نوشه است * کز پس دیوار بس گوشه است
حکایت رفتن سلطان بهرام شاه بصحبت حکیم گرامی شیخ نظامی
و جهت نیکنامی خود استدعای تالیف مخزن اسرار نمودن
دادگر بود همایون خصال * عادل و دریادل و صاحب کمال
شاه فلک مسند و انجم سپاه * خسرو جم کوکبه بهرام شاه
بسکه نکو طبع و خردمند بود * در طلب موعظت و پند بود
داشت وزیر بفسب نامدار * عارف موزون و فضایل شعار
طرفه شبیه آن شه روشن ضمیر * روی سخن داشت بسوی وزیر
گفت چه سازم که در ایام من * زنده جاوید شود نام من
گفت وزیر از ره تدبیر و رای * کای همه گمشدگان رهنمای
آنکه ازو زنده بود نام کس * در دو جهان نام نکویست و بس
یا خلفی بعد تو در روزگار * از تو و نام تو بود یادگار
شاه ازین نکته چو گل بر شکفت * برگ گل از غنچه برآورد و گفت

آسمان اول (۹۹) گوهر شهوار عبدی جذابدی

خیمه برون زد ز گل و آب تن * رفت بمعراج پیدان سخن
آنچه پس پرده اسرار بود * جمله در آیینۀ او رو نمود
ساخت کتابی که ز اوج برین * نعره برآمد که هزار آفرین
نامه خود بر همه فرخنده ساخت * نام خود و نام همه زنده ساخت
نسخه او معدن امید شد * مخزن گنجینه جاوید شد
هاشمی آنها که نظر یافتند * از نفس اهل هدر یافتند
هست درین پرده سرای کهن * نام نکو باقی و باقی سخن
* در خاتمه گفته *

شکر که این نظم بدایع نظام * گشت بتوفیق الهی تمام
در بلد تته حریم شمال * حرسها الله عن الاخلال
نه صد و چل بود که از فیض پاک * نقش بقایانیت برین لوح خاک
نامه خاصیت مبرا ز عیب * صفحه او مظهر آثار غیب
لجزم این نامه قدسی نظام * شد ر قضا مظهر الآثار نام
۱۵ و برین وزلست گوهر شهوار عبدی جذابدی - در
ریاض الشعرا نوشته عبدی گونابادی اصلش از تونست شاعری
خوب گوی خوش اعتقاده بوده مداحی اهل بیت طاهره میکرده
کتاب گوهر شهوار از تصنیفات اوست از انجاست * بیت *
عشق چو شد قفل بقا را کلید * منت جان بهر چه باید کشید
شکر که بی عشق بتان نیستم * چون دگران زنده بجان نیستم
بهاء الدین عاملی در کشکول خودش این چند شعر از او آورده که در

چون بحضور آمد و ممتاز شد * محترم زانویه راز شد
 مکرمیت بیحد و اندازه شد * عهد قدیم از سرتو تازه شد ^(۱)
 چون سخن از هر طرفی گفته شد * گرد تکلف ز میان رفته شد
 شاه سخندان سخن آغاز کرد * قصه پوشیده خود باز کرد
 کرد پس از مکرمیت بیقیاس * از کرم حضرت شیخ التماس
 تا رقم نسخه مخزن کند * گنج نهان بر همه روشن کند
 شیخ مددخواست ز فیاض جود * ملتمس از شاه ولایت نمود ^(۲)
 از پی این مرده شه غامدار * کرد بسم نقد گرامی نثار
 ساخت یک منظر فیروزه نام * تا بکند شیخ درانجا مقام
 عرصه آن منظر میناسرشت * روح فزا همچو حریم بهشت
 اهل صفا معتکف آن حریم * ساده رخا خادم و انجا مقیم
 زرکمران در پس دیوار و در * بسته چو زنجیر بخدمت کمر
 حور زادان ملایک سرشت * ساده بیاضان سواد بهشت
 با دل گویا و زبان خموش * چون درو دیوار همه چشم و گوش
 بسکه درو شمع شب افروز بود * تا بسحر شب همه شب روز بود
 بود مهیبا همه اسباب او * منعم و خوشدل همه احباب او
 با همه قدر و عدم احتیاج * یافتی از گنج و بره خراج
 چون دلش از قید جهان ساده شد * خاطر او از همه آزاده شد
 سر بگردان تحویل کشید * پای بدامن توکل کشید

ای غزالی بحق شاه نجف * که سوي بندگان بیچون آی
 چونکه ببقدر گشته آنجا * سر خود گیر و زرد بیرون آی
 سر غزالی که غین باشد اشاره بهزار روپیه است - غزالی بجانب
 خانزمان خرامید و در مرفزار آسودگی جا گرفت و سالها با او بسر
 برد - و اشعار آبدار در مدح او نظم کرد - و بعد از مقتول شدن
 خانزمان رو بآستان اکبری آورده و بعواطف دارایی و خطاب
 ملک الشعرائی تحصیل مباحثات نموده - در مفتاح التواریخ نوشته
 که در عهد دولت طبقه تیموریه اول اوست که باین خطاب نامور
 شده و پس از فیضی و طالب آملی و قدسی و کلیم هر یک این
 خطاب یافته انتهای - غزالی در سنه نهصد و هشتاد و هشتاد
 از عالم گذشته - شیخ فیضی که از معتقدانش بوده تاریخ فوت او
 صوری و معنوی گفته

* قطعه *

قدوة نظم غزالی که سخن * همه از طبع خداداد نوشت
 نامه زندگانی او ناکه * آسمان بر ورق باد نوشت
 عقل تاریخ وفاتش بدو طور * سنه نهصد و هشتاد - نوشت
 در نفایس الآثار این چند شعر از مشهد انوار آورده * بیت *

پاکی دامن خود آنکس که جست * دامن ازین خاک بهفت آب شست
 آنکه درین لوث نیارد تاب * نه که بهفت آب بهفتاد آب
 ترسم ازین گنبد گرمابه گون * از حدت خود جنب آبی برون
 خیز غزالی و قلم تیز کن * بحر سخن را گهر انگیز کن

* شعر *

طالع مطالع پیری گوید

زود چو شمعیت فتد از سر کلاه * چند کنی موی سفیدت سیاه
 موی سیه گریبصد افسون کنی * قد که در تا گشت باو چو کنی
 و که مرا بر چهل افزود پنج * وز پی آن قافیه گزیدید رنج
 منکه در مویم ز سپهرِ ائیر * پیشِ حریفان نه جوانم نه پیر
 رام نکردند جوانان بمن * من نکنم نیز به پدران سخن
 آنکه درین مرتبه داند مرا * هیچ نداند که چه خواند مرا
 در نقایس المآثر و هفت اقلیم بسیار اشعار آبدار ازین مثنوی منقولست
 ۱۹ و برین وزنست مشهد انوار غزالی مشهدی - در هفت اقلیم
 و مرآة العالم و خزائن عامره مرقومست که مولانا غزالی طوسی
 بفضایل کمالات صوری و معنوی محلی بوده و بغایت رنگین و
 و مجلس افروز و خوش صحبت میزیسته - غزال خیال رام اد -
 و خیل خیل آهوان در دام او
 * نظم *

آنکه در شیوه گوهریاری * ابر خواهد زبانش یاری

در قفس کرده مریر قلمش * طوطیانرا ز شکر گفتاری

و مولانا ابتداءً بهند دکن وارد شده چنانچه باید اخترِ مرادش صعود
 نمود لاجرم علیقلیخان مشهور بخانزمان که از عمده امرای اکبری
 و حاکم جونپور بوده شخصی را با چند سراسب و هزار رویه خرج راه
 بوی فرستاده مصاحبتش را التماس نمود چنانچه ازین قطعه که در
 بدیهه گفته مستفاد میگردد
 * قطعه *

یافته انتهی - اشعار نقش بدیع منقول از هفت اقلیم و خزانه * بیت *

خاک دل آنروز که می بیختند * رشک از عشق برو ریختند
 دل که بآن رشک غم اندود شد * بود کبابی که نمکسود شد
 دیده عاشق چو دهد خون ناب * هست همان خوی که چکد از کباب
 بے اثر مهر چه آب و چه گل * بے نمک عشق چه سنگ و چه دل
 چند زنی قلب سیه بر محک * سنگ بود دل چو ندارد نمک
 ذوق جنون از سر دیوانه پرس * لذت سوز از دل پروانه پرس
 آنکه شرر تخم نجاتش بود * شعله به از آب حیاتش بود
 سبزه شیاران ثریا گسل * مهر گل را نشمارند دل
 غفلت دل تیرگی جوهر است * خاک بران لعل که بدگوهر است
 آهن و سنگ که شرار نروست * خوشتر از آن دل که نه یار و دوست
 در هفت اقلیم این چند شعر هم نوشته * نظم *

از پس این پردی سیمابگون * آنچه نیایست نیامد برون
 هر سر موئی که درین رشته است * از سر یک رشته جدا گشته است
 تا نشوی خوار مشو خود پرست * هست بصد خوبی ما هر که هست
 پای عزیزان ز سر ما به است * عیب کسان از هنر ما به است
 بے هنری زان شده عیب جوی * بے هنر البته بود عیب گوی
 نام خود و نام پدر زنده کن * مرد خود را بهنر زنده کن
 از پدر مرده مگو هر زمان * گر نه سگی دم مزین از استخوان
 خوش پسرانی که سمن غنچ اند * تا خطشان نیست تنک مشربند

پایه معذی بثریا رسان * کوکبه شعر بشعرا رسان
 هست جهانگیرتر از مهر و ماه * تیغ زبان من و شمشیر شاه
 تا سخن سوی لب از جان رسد * جان بلب مرد سخندان سد
 بسکه شدند از توضیعقان دلیر * گشت صف مورچه زنجیر شیر
 ۱۷ و برین وزنست مرآة الصفات او که در ستایش اکبر شاه
 گفته - در نفایس المآثر این ابیات از آنجا آورده * شعر *

آنکه قضا پیشرو تیر اوست * قاف قدر حلقه زهگیر اوست
 تاج ده تارک رویی تنان * سرشکن گبر قوی گردنان
 شاه فلک مسند خورشید رخس * ملک ستانده و اقلیم بخش
 گر بکشد تیغ جهان سوز را * قطع کند سلک شب و روز را
 در نخورد مهر می از جام او * تیغ شود موی بر اندام او
 سوی فلک گرفتند چشم کین * آب شود چرخ و رود در زمین
 رای دی از عقل جوان پیرتر * بخت دی از صبح جهانگیرتر
 ابر حیا کان کرم بحر جود * تازه گل گلشن چرخ کبود
 خسرو عادل دجمشید - درای * اکبر غازی شه گیتی گشای
 باد درین سقف برانگیخته * تا بابد ریخته و بیخته
 گرد فنا بیخته بردشمنش * نقد بقا ریخته در دامنش

۱۸ و برین وزنست نقش بدیع او - در هفت اقلیم و خزانه عامره

نوشته که از جمله اشعار که غزالی در مدح خانزمان نظم کرده
 نقش بدیع است که هزار بیت دارد و بر هر بیت یک اشرفی صله

۲۰ و برین وزنست منظور انظار رهایی مروی - در مرآة العالم آورده که رهایی مروی از نبایر شیخ زین الدین خوافیدست منظومات رنگین و اشعار متین دارد و در اوایل ایام سلطنت عرش آشیانی اکبر پادشاه از خراسان بهندوستان رسیده مثنوی منظور انظار را که در برابر مخون اسرار گنجور گنجه پرداخته بنام نامی و القاب گرامی آنحضرت موشع ساخته گذرانید و از انعام و احسان آن پادشاه فضلا پناه بهره مند گردید - و تاریخ تمامی آن نسخه سامی نهصد و هشتاد و دو (۹۸۲) مرقوم نموده و پس ازین تاریخ باندک مدتی مرغ روح آن طوطی هند شکرخایی از قفس تن رهایی یافته بشاخصار قدس پرواز کرد - این چند بیت که در ستایش عرش آشیانی از آن کتاب بلاغت ایابست منظور انظار سخن فہمان روزگار باد * شعر *

چرخ که این قبة خروگاہ تست * ہالہ زدہ گرد رخ ماہ تست
ذات تو لعلست و جہان حقہ * اطلس چرخ از علمت شقہ
می زکبت خون جگر میخورد * زہر بدور تو شکر میخورد
مس بقبول تو چو زر میشود * عیب بلطف تو ہنر میشود

۲۱ - ۲۲ و برین وزنست دوتا مثنوی نویدی شیرازی صاحب دو خمسه - در فہرست انگریزی از تذکرہ تقی کاشی آورده کہ خواجہ زین العابدین علی عبدی بیگ نویدی شیرازی صاحب دو خمسه است بتصانیف دیگر عبدی تخلص میکند - سوائی خمسه جام جمشید ہم دارد - در اردبیل سنہ (۹۸۸) ہجری وفات

آسمان اول (۱۰۴) قدرت آثار غزالی مشهدی

کاش خط آرند ز اول برون * تا دل عشاق نسازند خون
بارے اگر نوحط اگر ساده اند * هستی ما را بفنا داده اند
راه دل آنها که نشان داده اند * روی نکو دیده و جان داده اند
روی نکو گرچه سراسر خوش است * بند آیم که عاشق کُش است
لاله عذارے که جفاجوی نیست * همچو گلے دان که درو بوی نیست
دل نه بهر چشم سیه مبتلاست * تیز نگه کردنِ خوبان بلاست
در شکن زلفچه سودا که نیست * در خم گیسو چه بلاها که نیست
قوله نام خود و نام پدر الخ درین معنی شعرِ امیر خسرو دهلوی
علیه الرحمة که در مقاله دوم مطلع الانوار واقع شده خیل
خوبتر است میفرماید * شعر *

از هنر خویش گشاسینه را * مایه مکن نسبتِ دیرینه را
زنده بمرده مشو ای ناتمام * زنده تو کن مرده خود را بنام
از پدر مرده ملاف ای جوان * گزنه سگی چون خوشی از استخوان
۱۹ و برین وزنست قدرت آثار غزالی مشهدی بقولِ داکتر

اسپهنگر صاحب فهرست مطبوعه کتاب اوده و غیره *

غزالی مشهدی سر دیوان خود مسمی بآثار الشّباب قصیده

دارد بشرح حروفِ بسمله - مطلعش اینکه * بیت *

بسم الله الرحمن الرحيم * هست شهاب از پی دیو رجیم

در تاریخِ بدآونی نوشته که غزالی در سیج گفته * نظم *

بسم الله الرحمن الرحيم * وارث ملک است محمد حکیم

در طلبِ هرچه بسر میبری * آن طلبِ اوست اگر بنگری
طالبِ یاری و ندانسته * بر سرِ کاری و ندانسته
نیستی آگاه که با شوقِ یار * دست در آغوشی و سر بر کنار

۲۴ و برین وزنست مثنوی قاسم کاهی - ابوالفضل در
آیینِ اکبری گفته که کاهی عرف میان کالی لخته رسی علوم
اندوخته بود و بسا از آینده گفته - بداننی گوید که میان کالی کابلی
اگرچه صحبتِ مشایخ متقدمین و زمانِ مخدومی مولوی جامی
قدس سرّ و غیر ایشانرا دریافته اما همه عمر بالحد و زنده
صرف کرده و بالین همه صفتِ راستگی و آزادگی و بذل و ایثار و
بروجهِ اتم است انتهى محمد امین رازی گوید در پانزده سالگی
خدمتِ مولانا عبدالرحمن جامی را دریافت و پس ازان در بکر
بصحبتِ هاشمی کرمانی که شاه جهانگیر نام داشته رسیده منفعت
بسیار یافته عمرش آنچه شهرت دارد صد و ده ساله بود چنانچه
از رویِ طرفگی میگفته که من از خدا ده سال خوردترم - تاریخ فوت
ادرا شیخ فیضی چنین یافته * شعر *

تاریخ وفات سال و ماهش جستم * گفتا - دوم از ماهِ ربیع الثانی
در آتشکده نوشته که اصلش از سادات گلستاده و در ترکستان متولد شده
و در کابل نشو و نما یافته و مشهور بکابلی گشته این چند شعرا و است
چشمه که میزاید ازین خاکدان * اشکِ مقیمان دلِ خالک دان
نرگس شہلا نبود هر بهار * آنکه برزید بلبِ جویدار

یانت انتهی میوزاعلاءالدوله کامی قزوینی در نفایس المآثر نوشته که
عبدی نویدی خمسہ گفته است با آنکه تمامی روز اوقاتش
صرف استیفا و نویسندگی میشود و در شبها ب فکر شعر می پردازد
از اشعار بسیار است انتهی و در ریاض الشعرا مرقومست خواجه
عبدی بیگ مفرد نویسن شیرازی در سلک محرران دفترخانه
شاه طهماسب ماضی انتظام داشته بغایت خوش طبعیت و
عالی فطرت بوده در سیاق و حساب نظیر نداشته - در جواب خمسہ
مثنویات جواب دارد نویدی تخلص میکرده - سام میوزای مبرور در
تحفة السامی نیز ذکر وی نموده انتهی محمد امین رازی در هفت اقلیم
نوشته که او دو مرتبه تتبع خمسہ نموده انتهی در نفایس المآثر
و هفت اقلیم از مثنوی مخزن او این چند شعر آورده * شعر *

ای دلم آزرده اندیشه ات * غارت خواب و خور من پیشه ات
حرف تو اندیشه شبگرد من * وقف خیالت دل پردرد من
کرده نمک لعل تو در می زخال * گشته بدور لب تو می حلال
شوق کجا تاب صبری کجا * عشق کجا طاقت دوری کجا

۲۳ و برین وزنست مشاهد داعی شیرازی در سلم السموات

نوشته که شاه نظام الدین محمود داعی شیرازی با سلطان ابوسعید
شاهرخ معاصر بوده - از آثار او مثنوی موسوم بمشاهد بحسن عبارت
و لطف اشارت موصوفست و از انجاست * شعر *

در طلبند اهل جهان دیر شد * هیچ ندیدم که یک سیر شد

آسمان اول (۱۰۹) خلدبرین ملاوحشی کرمانی

دریافت آنها کرامت کند - انتہی *

۲۷ و برین وزنست خلدبرین مولانا وحشی کرمانی
که هیچگاه بے زمزمه در دے و سوزے نبوده است و پیوسته عشق
بر مزاجش غالب بوده کذا فی هفت اقلیم - آذر اصفهانی گوید
اصل آنجناب از بافق من اعمال کرمانست - اما چون اکثر اوقات
مولانای مزبور در دارالعباده یزد بسر می برده مشهور بیزدی شده
الحق سخنانش ملاحظه تمام و حلاوتی ما لا کلام دارد - از مراتب عشق
و عاشقی آگاه و غزلیات رنگینش باین معنی گواہست - و سه مثنوی
دارد یکی در بحر مخزن الاسرار مسمی بخلدبرین بد نگفته (و در
دیگر بجای خود می آید) گویند در مجلس باده پا بعالم بقا نهاده
انتہی - صاحب فهرست انگریزی گفته که سنه وفات او بقول
تقی کاشی نهصد و نود و دو (۹۹۲) - یا نهصد و نود و یک -
و در مرآةالعالم نوشته که عزیزے تاریخ فروش گفته * ع *

بلبل گلزار معنی بسته لب (۹۹۱)

و آنچه در مرآةالخیال نوشته که وحشی دولابادی در سنه هزار
و شصت و سه مرغِ روحش از قفسِ بدن پرواز نموده انتہی اگر این
دیگریست نسبت هر سه غزل مندرج آن تذکره که در دیوان وحشی
کرمانی موجود است باو درست نبود و اگر همان یکیست زمان و مکان
غیر معتبر - خلدبرین مرتب بهشت روضه است - آغاز آن

خامه بر آورد صدای ضریر * بلبل از خلد برین زد صغیر

چشم بتانست که گردونِ دون * بر سرِ چوب آورد از گل برون
 در سلم السموات دو شعر پسین را بعد می جاویدی منسوب کرده والله اعلم *
 ۲۵ و برین وزنست مهر و وفای سالم - کامی در نفایس المآثر
 آورده - سالم - محمد بیگ ولد ابوالفتح بیگ ترکمانست - در آیام
 جوانی کرکیراق قاضی جهان بود - از ملازمت ایشان بشیراز رفت
 و تحصیل نمود و حالا در تبریز است - شاعری بلیغ است و سلیقه
 موافق دارد و منظومات او بسیار است مهر و وفا - تتبع یوسف زلیخا -
 و شاهنامه - از کتاب مهر و وفای اوست که در صفت پیری گفته * شعر *

چون غم پیری بکس رو نهد * روی بر آیین زانو نهد
 هر دم از آیین زانوی خویش * روی اجل را نگرد سوی خویش
 چشمک اگر چه کذبت چار چشم * یک دو قدم جا نکند کار چشم
 لرزه در افتد ز ضعیفی بیا * دست شود از پی رفتن عصا
 خلعت شیبست چو دهد آسمان * رگ شود آجیده رش از تن عیان

۲۶ و برین وزنست مظهرالاسرار حکیم ابوالفتح دواپی -
 محمد طاهر نصر آبادی نوشته که حکیم ابوالفتح دواپی لاهیجی
 خلف حکیم دواپیست و طبیب هوشمند است بکمالات آراسته
 نسخ و شکسته را خوب می نویسد - و در شعر هم خالی از
 لطف نیست - شعر بسیار گفته چنانچه مثنوی در بحر مخزن
 مسمی بمظهرالاسرار گفته - اسرار مخفی دران در جست - چون
 فقیر قابلیت فهم آن معانی ندارم اکثر نفهمیده ماند خدا توفیق

عقل که هست از همه آگاه‌تر * در راه او از همه گمراه‌تر

راه بکنهش نبرد عقل کس * معرفت الله همینست و بس

این مثنوی که جزو پیش نیست در مطبع لیبی بطبع آمده *

۲۸ و برین روز نیست مجمع‌الابکار جمال‌الدین عرفی شیرازی - بعضی

جامع‌الافکار بفا دیده شد و برخی مخزن‌الاسرار عرفی خوانند - بدوئی

گوید عرفی شیرازی جوانی بود صاحب فطرت عالی و فهم درست و

اقسام شعر نیکو گفته اما از بس عجب و نخوت که پیدا کرد از دلها

افتاد و به پیری نرسید - اول که از ولایت بفتحپور رسید پیشتر از همه

بشیخ فیضی آشنا شد و الحق شیخ هم با او خوب پیش آمده و او

در منزل شیخ می بود و محتاج الیه او از وی بهم میرسید و در

آخر در میانه شکرآبها افتاد و او بحکیم ابوالفتح ربطی پیدا کرد و

از آنجا بتقریب سفارش حکیم بخانخانان مرتبط شد و روز بروز هم

در شعر و هم در اعتبار او را ترقی عظیم روی داد دیوان اشعار و

مثنوی دارد در بحر مخزن‌الاسرار که مشهور آفاقست انتهای -

داغستانی گوید عرفی شیرازی پختگی و شستگی الفاظ و عذوبت

کلام و نازکی مضمون را بهم جمع نموده است الحق از شعرا کم کسی

باین جلالت شان گذشته انتهای - در خزانه‌عامره آورده که عرفی

سی و شش سال عمر یافت و در لاهور سنة تسع و تسعین و

تسعمایه (۹۹۹) در آغوش زمین خوابید فتم - شیخ ابوالفضل

در آیین اکبری گوید که عرفی شیرازی از کوتاه‌بینی در خود

* تا قول او *

طرحِ نوے در سخن انداختم * طرحِ سخنِ نوعِ دیگر ساختم
 بر سر این کوی جز این خانه نیست * رهگذرِ مردمِ بیگانه نیست
 ساخته‌ام من بتمغای خویش * خانه اندر خورِ کالای خویش
 هیچ کس نیست بهمسایگی * تا زنده طعنه به بیمایگی
 با نی مخزن که نهاد این اساس * مایه او بود برون از قیاس
 خانه پر از گنج خداداد داشت * عالم از گنجِ خود آباد داشت
 از مددِ طبعِ گهرسَنجِ خویش * مخزنِ آراست‌بیِ گنجِ خویش
 بر دران گنجِ فراوان بکار * مخزنِ صد گنجِ چه صد صد هزار
 گوهرِ اسرارِ الهی درو * آنقدر اسرار که خواهی درو
 هر که بهمسایگی او شتافت * غیرتِ شاهي جگرش را شکافت
 شرط ادب نیست که پهلوی شاه * غیرِ شهنوا بود آرامگاه
 منکه در گنجِ طلب میزنم * گام درین ره بادب میزنم
 * در توحید گوید *

آنکه بما قوتِ گفتار داد * گنجِ گهر داد و چه بسیار داد
 کرد بما لطفِ رفیعِ عمیم * نادره گنجِ و چه گنجِ عظیم
 آنکه ازین گنجِ نشد بهره‌مند * قیمتِ این گنجِ چه دانند که چند
 بود یکی ذره هزاران صفات * واحدِ مطلقِ صفتش عینِ ذات
 زنده باقی احدِ لایزال * حیّ توانا صمدِ ذوالجلال
 زنگ‌زدای دلِ دلخستگان * قفل‌گشای درِ دربستگان

شیرکشایند؛ پستان صبح * یاسمن افشان گریبان صبح
 زمزمه کالِب ناقوس دل * داغ فروز دم طاووس دل
 زبور آواز؛ ناقوسیان * چشمه آرایش طاووسیان
 آستی افشان نسیم صبا * آشتی انگیز اثر با دعا
 جوهر آیین؛ حوری و شان * جرعه پیمانه معنی کشان
 انجمن آرای حرم سماع * نوحه طراز لب گرم وداع
 بر نفس گرم ترحم فشان * وز اثر گریه تبسم چکان
 بال گشای فلک اندر صعود * ناصیه سایی ملک اندر سجود
 سرمه کش عبهر زربین قدح * وسمه نه ابروی قوس قزح
 راه نمایند؛ آیندگان * مایه هستی ده پایندگان
 شمع مه افروز شبستان شب * شیر سحر دوش ز پستان شب
 لوح عمل ساز ورع پیشگان * نامه برانداز جزع پیشگان
 شمع فروز حرم احترام * ناصیه سوز چمن انتقام
 بر شفق گریه عطار دشمار * بر ورق دیده تماشا نگار
 تابده رشته کوتاه عمر * تا بابد رفته خس از راه عمر
 مورد می داده بباد بهار * نقش کشی کرده خزان را شعار
 گوهر دل شسته بدریای خون * نور اثر داده بدود درون
 جل جلاله علم شان ارست * عم نواله مگس خوان ارست
 برده دل از دست چه یغماست این * گوهر خود زاده چه دریاست این
 خاک نشین دره او بندگی * مرده بیماری از زندگی

آسمان اول (۱۱۲) مجمع البکار عرفی شیرازی

نگریست و در باستانیان زبان طفر گشود غنچه استعداد او نشکفته
پژمرد انتهی - در تذکره سرخوش حکایت نقل نعلش او بنجف
اشرف منقولست - صاحب سلم السموات در ذکر عرفی نوشته
که گاه معانی بلندش دست میداد و گاه ناخوشیها در اشعارش
اتفاق می افتاد - آذر اصفهانی در آتشکده گفته که سید محمد
متخلص بعرفی در باب استعاره اصرار بسیار دارد بحدی که
مستمع از معنی مقصود غافل میشود از انجمله مثنوی که در برابر
مخزن الاسرار گفته شاید بر بیوقوف مشتبه شود اما استاد ماهر
میداند که بسیار بد گفته - چند شعر که خالی از فصاحت نبود
از آنجا نوشته شد

* شعر *
غازه فروش سر بازار شرم * آبله ریز ته دلهای نرم
سینه عرفی حرم راز تو * کبک دلش زخمی شهباز تو
انتهی فقیر نیز از اوایل این مثنوی جز این دو شعر بیت چند که
بفصاحت نزدیک بود می نویسم

* شعر *
بسم الله الرحمن الرحيم * موج نخست است ز بحر قدیم
تا برم این نامه بتکمیل عرش * زو کنم آرایش قندیل عرش
به که بنام صمد بے نیاز * نامه نواز آیم و عنوان طراز
از اثر او صمدیت رفیع * وز گهر او احدیت وسیع
رنگرز جامه اصحاب شید * دامنه عابد گم کرده صید
زهر چکان مرده دلبران * حسن فزاینده عصمت دوران

و طبع خوشی داشته اما بسیار باشعار خود معتقد بوده و خالی از وقوف نیست - گویند مثنوی در برابر مخزن الاسرار شیخ نظامی گفته بنظر نرسیده انتهى والله اعلم نوشتہ - مولانا نیکي اصفهانی از دانشمندان زمان و هنرمندان دورانست در تصوف و کشف حقایق یگانه آفاق بوده نهایت ورع و صلاح و تقوی داشته - تقی اوحدي نوشته که در نه سالگی بخدمت وی در اصفهان میرسیدم و با مولانا لسانی نیز ویرا صحبتها واقع شده - یکصد سال عمر یافته در شهر رمضان سنه الف (۱۰۰۰) در حالت سجده بے مرض و آلم درگذشته - این رباعي را تقی اوحدي در تاریخ فوت او گفته است و الحق خوب گفته

* رباعي *

نیکي که بد از جمله نیکان زمان * مرکز شده در دایره کون و مکان
تاریخ شدش ز بعد رفتن زمیان * نیکي زمیان برفت و نیکي ز جهان
اشعار خوب در روزگار از وی بسیار بادکار مانده انتهى *

(۳۱) ویرین ورنست مرکز ادوار شیخ فیضی فیاضی -

کنیتش ابوالفیض - پسر شیخ مبارک ناگوری و مهین برادر شیخ
ابوالفضل علامی - بانواع فضایل و اقسام کمالات اتصاف داشت -
در زمان اکبر پادشاه بمدارج دولت و جاه ارتقا نموده از ندما و مصالحبان
آن پادشاه فلک بارگاه بوده - سالها فیضی تخلص میکرد
در آخر بواسطه موافقت وزن کلمه علامی که خطاب شیخ ابوالفضل
برادرش بود فیاضی تخلص کرد و صد و یک کتاب تصنیف کرده -

بندگی از داغِ قبولش فگار * گردنِ آزادی ازو طوق دار
 بسکه بود تشنه عفو و عطا * دست نیسارد بره سهرِ ما
 نغمه ناقوس خروشان ازوست * سینه هر زمزمه جوشان ازوست
 لغزشِ مستانه دهد سهورا * چشمه افسوس کند لهورا
 عرفی اگر بلبل اگر زاغِ اوست * نغمه توحید زنِ باغِ اوست
 آزاد بلگرامی گوید که عرفی در قصیده گویی صاحبِ بدِ طولیست
 غزل و مثنوی او مرتبه مساوی دارد - اما با اعتقادِ حکیم خاقان
 پسرِ حکیم همام برادرِ ابوالفتح گیلانی پایه مثنوی او کم است -
 درین باب میگوید

* بیت *
 عرفی ما در غزل استاد بود * خانه خراب و ده آباد بود
 مثنویش طرز فصاحت نداشت * کان نمک بود و ملاححت نداشت
 اشاره است بمثنوی عرفی که در همین وزن گفته مطلعش این است
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * موجِ نخست است ز بحرِ قدیم
 مؤلف گوید بجای لفظِ موج لفظِ مد مناسبتر است انتهی - من
 میگویم اگرچه لفظِ مد با بسم الله و بحر هر دو نسبتی دارد اما
 بزبان شعرا با بحر مد چندان روان و جاری نیست که موج *

(۳۰) و برین وزنست زبدۃ الافکار نیکی اصفهانی - در
 آتشکده آورده که نیکی اصفهانی مردِ نیک و حریفِ بدل نزدیک -
 اسمش زین الدین مسعود خلفِ علی اصلاح اصفهانیست و
 و تجارت روزگار میگذرانید - و اکثر اوقات بسیاحت مشغول می بوده

یکهزار و چهار هجری بسن پنجاه سالگی بوقوع آمده انتہی والہ
 داغستانی در ریاض الشعرا نوشته کہ مولد و وطنش ناگوراست کہ از
 مضافات اجمیراست - و اینکه در ایران بدکنی اشہار دارد غلطست -
 خلاصہ شیخ فیضی در سخنوری مسلم زمان بودہ - انتہی و ہم او در
 ترجمہ ثنائی مشہدی کہ ذکر او در آسمان ششم می آید گوید کہ -
 الحق چاشنی و عذوبتہ کہ در کلام شیخ فیضی یافت میشود از
 فیض اثر صحبت خواجہ حسین ثنائیست انتہی صاحب
 ہفت اقلیم کہ ہم معاصر اوست گفتہ کہ فیضی بموجب فرمودہ
 حضرت شاہنشاهی تتبع خمسہ نمودہ در برابر ہر کتاب حکایت
 چندہ گفتہ اما باتمام نرسانیدہ - باوجود آنکہ از ہمہ علوم بخشہ
 دارد اما عربیت و حکمت را بیشتر تتبع نمودہ - و در انشا و
 مکالم اخلاق و انبساط طبع خود بیہمتاست انتہی ابوالفضل علامی
 بعد از فوت فیضی کہ بسال چہلم اکبری واقع شدہ بدو سال ایبات
 مرکزادوار کہ پراگندہ افتادہ بود و نامنظم و نامرتب بودہ فراہم
 آوردہ و خاتمہ منثور دران نوشتہ کہ بدفتر سیم مکاتبات علامی
 منقولست - و ہم ابوالفضل علامی در جلد سیم اکبرنامہ بواقعات
 سال سی و نہم از جلوس شاہنشاهی مرقوم کردہ کہ - غرقہ دی ملک الشعرا
 شیخ ابوالفیض فیضی نلدمن بہ پیشکاہ والا برد و فراوان آفرین برگرفت -
 سال سی ام الہی نہصد و نود و سہ ہجری آن فارس عرصہ سخنوری را
 بسیج آن شد کہ زمین خمسہ را جولانگاہ طبع آسمانگرای سازد و دہ

کذافی مرآة العالم - شیخ عبد القادر بدائونی معاصر او گوید شیخ فیضی ملک الشعرا در فنون جزئیة از شعر و معما و عروض و قافیه و تاریخ و لغت و طب و خط و انشا عدیل در روزگار نداشت - در اواخر بتقریب خطاب برادر خود که او را علامی می نویسند بجهت علو شان دران وزن تخلص فیاضی اختیار نمود و سازگار نیامد و بعد از یک دو ماه رخت حیات از عالم در بسته تنگ تنگ حسرت با خود برد - تا قول او - مدت چهل سال درست شعر گفت و دیوان و مثنوی او از بیست هزار بیت زیاده است انتہی صاحب مفتاح التواریخ نوشته - آورده اند که در اوایل روزی پادشاه فیضی را که بملازمتش رفته بود بیرون کتھر نقره استاده کرد فیضی فی البدیہہ این قطعه خواند

* قطعه *

پادشاها برون پنجرہ ام * از سر لطف خود مرا جا ده
زانکہ من طوطی شکرخایم • جای طوطی درون پنجرہ بہ
پادشاه پسندید و مراتب او افزود - در طبقہ سلاطین تیموریہ ہند اول کسی کہ بخطاب ملک الشعرائی تحصیل مباحات نمود غزالی مشہدی بود کہ از اکبر پادشاه باین خطاب نامور گردیدہ - و بعد فوت او شیخ فیضی باین لقب بلند آوازہ گشت - و در عہد جہانگیر پادشاه طالب آملی - و در زمان شاہجہان اول محمد جان قدسی پس ابوطالب کلیم باین خطاب نامور شدہ - ولادت فیضی در سال نہصد و پنجاہ و چہار ہجری اتفاق افتادہ - و وفات او در دہم صفر سنہ

سعادت یاری خویشتن را از گروه بادسنجان قافیه پیمایا برکناره دارد
و همزمان خاموشی بوده بحکمت نامهای باستانی ژرف درنگرد - و
پاس گرمی انفاس داشته در ایزدی آفرینش دور بینش بکار برد -
هرچند دمسازان در برافراختن آن پنج کاخ والا اساس برکوشند درنگرد -
از معنوی گشایشهایی روزافزون همگی آهنگ خاطر سترده نقش
هستی است نه نگارین ساختن پیشطاق بلندنامی - تا آنکه درین
سال (ای سال سی و نهم الهی) اوزنگ نشین فرهنگ آرای
آن دانای رموز انفسی و آفاقی را طلبداشته اهتمام بپایان بردن
آن پنج نامه فرمود - و اشارت همایون بران رفت که نخست افسانه
نلدمن بترازی سخن سنجی بر ساخته آید - در چهار ماه چهار هزار
بیت بالغونه انجام پیراسته گشت انتهی و در خاتمه مرکزادوار
بعد ازین میگوید - شب رام بیست و یکم مهر ماه الهی سال چهارم
یکشنبه دهم صفر هزار و چهار هجری (۱۰۰۴) آن آزاد خاطر آگاه
از آهنگ بازبین بشهرستان تقدس خرامش فرمود - تا قول او - باخاطر
پرومان و حالتی نرند بخیال همزمانی آن دمسازان افزوز و بتصور بقای
ذکر جمیل در گردآوری تصانیف آن قسطاس دانش فراوان
کوشش پیش گرفت - روشن شد که از دشواربندی و بالاروی
از شعر پیشین نقش پنجاه هزار بیت از صفحه هستی سترده
آمد و آن لعبان تحبیل گاه را از پیشطاق شناسایی انداخته -
سال چهل و دوم الهی بتکاپوی خاطر سراسیمه و دل مدجای درگرو

برابر مخزن اسرار مرکزادوار سه هزار بیت گوهر افزای بینش گردد - و مقابل خسرو شیرین سلیمان و بلقیس نوابه از بستان سرای دانش سر برزند - و بجای لیلی مجنون نلدمن که از داستانهای باستانی هندوستانیست بر سخته آید و هر یک بچهار هزار بیت پدیده بلندنامی گیرد - و در وزن هفت پیکر هفت کشور به پنج هزار بیت پذیرای آبادی شود - و در بحر اسکندرنامه اکبرنامه قرار گرفت که در همان قدر ابیات فهرسته از جرید شکوه شاهی نگاشته آید - در همان روزگار آغاز نخستین نامه شد - و بآیین پیشینیان در رموز حرفی بسمله بیتم چند سامعه افزوز گشت - و همچنان در نیرنگی نفس و سخن و قلم و آفرینش و دل و علم و نظر و تمیز داستان داستان از دریابار ضمیر ریزش یافت - و بدیده درمی آن یگانه آفاق منتظم شد - کشور خدای آن چهره نمای حقیقت را بگرامی خطاب مرآة القلوب روشناس ملک و ملکوت گردانید - و از آنجا که همت آویزه پیشطاق آگهیست خاطر شمیمه بهیچ چیز نمی پرداخت - و بجهت سرگرمی و دلاویزی هر زمان نقشه دیگر بر روی کار می آورد - در کمتر زمانه عنوان هر پنج نامه با برخه داستان هوش افزا نشاط آرای سوامع آگاه دلائل سخن شناس آمد - چون بنیاد شعر و شاعری بر تخیل و ناراستی نهاده اند گیهان پیرا بدان کمتر پردازد - و باین حال آن یکتای بزم شناسایی را بنظر شاعری نگریده خواهش سخن گذاری میفرماید - و او از ارادت درستی و

آسمان او (۱۲۱) مرکزادوار فیضی فیاضی

بوکه دلہای آسودہ را سرمایہ تنومندی آید و پیرایہ تقدس
آن نورانی پیکر گردد۔ از اینجا کہ آگاہ دلائل بیدار مغز سرفروشت انجام را
از ناصیہ سر آغاز بر خوانند و حسنِ خاتمت را کہ از فروغِ قبولِ
دلہا پدید آید از عنوانِ نیک سگالی و خیر بسیجی برگیرند نسیم
پذیرایی بر نرنگاہ دل می‌وزد - و نوید جاوید نامی در کاخ صماخ
فطرت خروش نشاط می‌اندازد * شعر *

بحمد اللہ این داستانِ نخست * بطرزِ فروبندہ کردم درست
نشاط اندر آرد بخوانندگان * مفرح رساند بدانندگان
بایں نامہ نامور دیر باز * بمآندم برو نامِ اورا دراز
دلِ دوستانرا بدو نور باد * وزو طعنہ دشمنان درز باد
تمت - سر آغاز مرکزادوار * بیت *

بسم اللہ الرحمن الرحیم * گنجِ ازل راست طلسمِ قدیم
گنجِ ازل چیدست کلامِ خدای * مہرِ ابد کردہ بنامِ خدای
بستہ در گنجِ مہرِ خفی * دادہ کلیدش بکفِ مصطفی
نقد دو کونست درین مایہ خرج * چار کتبست درین آیہ درج
فیضی اگر یافتی از حمد بوی * بسم اللہ حمد خدا را بگوی
* در توحید *

رمز مہمنجِ نفسِ آتشین * لخلخہ سایی دلِ آتش نشین
باد چکانِ لبِ آتشِ رخاں * آب دہ خندہ گلِ باسرخاں
مہر و کشِ تختہ مینای صبح * پنچہ گشایی بدِ بیضایی صبح

پنجاه هزار بیت از نظم و نثر یکجا نگاشته آمد - امید که همگی
 تازه رویان شبستان حقیقت و تمامی نورسان آن بوستانسرای آگهی
 فراهم آمده انجمن افروز نشاط گردند - درین درادو جای بیاض
 شوریده خط که در ایام بیماری خامه نگار آن سفرگزین ملک
 تقدس بود بنظر در آمد - بوزن مرآة القلوب ابیات دشوارخوان چهره افروز
 شد - بهمزبانان محفل آن یکتای روزگار برازگوئی نشست - چون ترانه
 نو میدی آن گروه سامعه کوب آمده پای همت افشوده بنور آگهی
 و نیروی دل برخوانده لخت لخت گردانید - و هر طایفه بطومار
 نگاشته بیت بیت آنرا بکار تمیز جدا ساخت - و بر سطح کاغذین
 پیوند داده سامان داستان داستان نمود و بترتیب گزین و سرخنه
 تازه آرایش یافت - از بدایع برکات هر گوهرین داستان که
 اندیشید ازان مسوده نامنتظم ابیات آن چهره نمایش افروخت -
 و هر در شاهوار که در سلک انتظام بایستگی داشت ازان لجه آگهی
 برگرفته آمد - و از آنجا که فطرت قافله سالار بود و بخت یاور آن
 منظوم و منثور که سخن شناسان بزم فیاضی انتظام آنرا نمی اندیشیدند
 غار حسن تالیف بر روی کشید - و بتأییدات سماوی برادرزاده
 والانزاد خود را پیام زندگانی جاوید آورد - مرا شادمانی
 و این گروه را حیرت فرو گرفت

* شعر *

دل من ازین داستان تازه شد * دماغ نشاطم پرآواره شد
 بیفزود ازان گوهر هوش من * چو گوهر شد آویزه گوش من

ره نه باندازد پای من است * گر روم از دست سزای من است
 خضر درین بادیه گم کرده راه * نوح فرو رفته درین موجگاه
 نیست مزا چون بر دل قدم * رفته ام این راه بیای قلم
 و چه کنم با قلم رهگرای * بادیه آتش و چوبینه پای
 * تا قول او *

نادار طفلے ببقا نامزد * عمر طبعیش ازل تا ابد
 جوش صنمخانه بالاست این * غلغل ناقوس مسیحا است این
 کاخ نخست از رصد کبریا * ریخته از بیخته کیمیا
 از بی هنگامه کشیدم ز جیب * یعنی از پرده نشینان غیب
 غمزه زنان چون شود ابرونما * گوهر انصاف برد رونما
 از رخ این شاهد شیدا ئیان * تا چه ببینند تماشا ئیان
 * تا قول او *

فیضی ازین فیض دلالت ناره باد * مغز ز جوش تو پر آذاره باد
 * در مدح و تسمیه کتاب خود گوید *

مستی طبع است درین بوستان * فیل شود مست بهندوستان
 از گل و می مجلسه انگیخته * بوی گل و می بهم آمیخته
 خضر یک سبزه بوستان او * نوح یک شبند طوفان او
 مجمل اسرار الهی ببین * قافله سالار معانی ببین
 در خم این چنگ فسونگار بین * پنج نوا بسته بیک تار بین
 پی بفلک می برد این پنج راه * راه سخن میزند این پنج کلاه

مودنِ محرابِ مناجاتیان * ساقی صهبای خراباتیان
 پرده کش بلبَلِ نیلی * عبا * منطق بزند گلِ زرینِ قبا
 بتکده آرایِ بتانِ بهار * تابده مغکده لاله زار
 درّه درین دشت سرافرازِ او * ریگ روان قافله رازِ او
 نه کوه را بر سرِ کرسی نهاد * هرچه درین دایره پرسی نهاد
 معرفت از خالِ درش ناامید * عجز بر سرچشمه او روسفید
 عقل کجا فکرت یزدان کجا * بر درِ واجب ره امکان کجا
 دیده رمد سنچ و جهان پر شعاع * عقل تهیدست و دکان پر متاع
 نطق یک والِه گفتارِ او * درک یک مفاصلِ بازارِ او
 عقل درین سلسله دیوانه ایست * علم درین قافله بیگانه ایست
 من که و این کلک نیایش سرا * چند گشایم سر این ماجرا
 کل لسانه خط پیشانیم * طال بیانه دم روحانیم
 هرکه درین بزم قدح درکشید * باده باندازه ساغر کشید
 شیشه کسه کز بس و کز پیش بود * نیم نی نه کم و نه بیش بود
 منکه درین خمکده فیاضیم * از می و خون هرچه رسد راضیم
 * پدرايه آغاز *

آنچه برون جست ز مدهوشیم * روح قدس گفت بسرگوشیم
 حکمت از پرده بساز آدرم * مغیر فلاطون بگداز آدرم
 بر سرِ آنم که بسازِ فراق * بر کشم از هند نوای عراق
 گرم روان چون نشوم آذر * ره همه یک گام و در صد راهزن

قصدِ خیالِ دگران تا بهی * جود بمالِ دگران تا بهی
 که بتوارد علم افراختن * گاه بتضمین سپر انداختن
 اینهمه از کودکی راه تست * دین همه از فکرت کوتاه تست
 فیض ازل را نبود انقطاع * ملک ابد را نبود انتزاع
 * در ستایش قلم *

کرد دوات از بهی خلوت گزین * همچو فلاتون که شده خم نشین
 رازِ سفیدی و سیاهی درو * حرفِ الهی و مـلاهی درو
 طرحِ سلیمی و خطایی درو * صورتِ بومی و همایی درو
 * فروغِ خسروی *

برقِ تجلی چو سحر تاب زد * شعشعه بر عقل ره خواب زد
 گوهرِ دل مخزنِ اسرار کرد * جوهرِ جان مرکزِ ادوار کرد
 بزمِ قدح مطلعِ انوار شد * عقل بصد مشعله بیدار شد
 * در مقصود یکف آوردن بارِ جود کشاکش دنیا *

شکر که جماره بمنزل رسید * زورقِ اندیشه بساحل رسید
 گامِ فحست از قدمِ جست و جوست * منزلِ اولِ زرهِ آرزوست
 شد چو ز فیضِ ازل انجام او * مبدأ فیاضِ نهم نام او

ملا عبد القادر بدادنی که در حق گوئی و حقیقت نگاری ملاحظه
 اکبر پادشاه هم کم داشته - در ذکرِ فیضی جای که انتخاب از دیوان
 و مثنویات او میکند میگوید - از مثنوی مرکزادوار که در زمین
 مخزنِ خیال کرده بود و مدارک نیامده * بیت *

چون شود این پنج گهر تابناک * غوطه خورد پنجه قلزم بخاک
نقش ازل بین که بسطع بسیط * مرکز من دایره را شد محیط
آنکه چنین جنبش پرگار کرد * نام در مرکزادوار کرد
* در ستایش سخن *

با رقه عالم بالاست این * بهر سخن رتبه والاست این
* تا قول او *

شعر باندازه جمع ظریف * پیروی قافیه هست و ردیف
رفته و خود را بعبارت زده * فکرتشان خاتمه غارت زده
تا ز تو آراسته گردد سخن * معنی نو باید و لفظ کهن
دره دل پیش رو و پس مگرد * گرد بگرد سخن کس مگرد
تصفیه باطن مرتاض کن * رو بسوی مبداء فیاض کن
دزد سخن راه بجایه نبرد * کز کف او باز قفایه نخورد
چند بتاراج سخن ساختن * بزم زشع دگر انداختن
چند خیال دگر انداختن * کیسه پی نقد دگر درختن
گرفتو گویم که خیال تو نیست * دین همه اندیشه مجال تو نیست
بانگ بر آری که نکو بسته ام * معنی اورا به ازو بسته ام
گرچه تو این حرف کز بسته * خود بگرفتم که نکو بسته
ماشته با غایبه و سندروس * دعوی شویی نکند هر عروس
قطع نظر کن ز خیال دگر * زانکه پسر خوانده نکرد پسر
هرچه خدایان شاد باش * طالب معنی خدایان باش

آسمان اول (۱۲۷) مثنوی مولانا نشانی

کاشی آورده که امیر محمد معصوم نامی از امرای اکبری پنجم
مثنوی دارد تخمینی ده هزار بیت یکی بجواب مخزن و یکی حسن و ناز
بوزن یوسف زلیخا و یکی پری صورت بجواب لیلی مجنون و یکی بجواب
هفت پیکر و یکی بجواب سکندرنامه انتہی *

۴۴

(۳۴) و برین وزنست مثنوی نشانی - نام او مولانا

علی احمد نشانی تخلص - در تاریخ بدوایی مسطور است مولانا
علی احمد نشانی ولد مولانا حسین نقشی دهلوی مہرکن است
که فاضل و لی مشرب و استاد شاہزادہ بزرگ (ای جہانگیر شاہ)
بود و پدر و پسر هر دو این فن را بکرسی نشاندہ و در گذرانیدہ اند -
بفضایل علمی و کمالات انسانی متصف است - گاہ گاہ طبع روشن
و ذہن باریک بین او بشعر می پردازد و بمناسبت شیوہ خود
تخلص اختیار می نماید انتہی داغستانی گوید - مولانا علی احمد
نشانی مشہور بمہرکن از فرقہ اولیا و زمرہ اصفیا بودہ معیشتش
از اجرت مہرکنی می گذشتہ - و پیوستہ بعدات و ریاضات مشغول
بودہ بسیاری از طالبان راہ حق از خدمت فیض موہبتش
بمنزل مقصود رسیدہ ہدایت یافتہ اند - روزی در حضور جہانگیر
پادشاہ کہ صوفیہ سرگرم سماع و تواجد بودند مطربے این بیت را
میخواند

* شعر *

ہر قوم راست راہ دینے و قبلہ گاہ

من قبلہ راست کردم بر سمت کج گاہ

تا بچه دروینزه برین در شدم * تا بدل و دست توانگر شدم

کم طلبیدم گهرم بیدش رفت * پس بنشستم قدم پیش رفت

(۳۲) و برین وزنست مثنوی زاهد - ملا عبد القادر بدادنی

در ترجمه علمی از شعرای اکبری نوشته - علمی الملقب بمیر

مرتضی از سادات درغلباد و از امرای معتبر خائزمانست

چند گاه بداون در حوزه تصرف اربود - بسمت فضیلت و حیثیات

اتّصاف داشت - و از حد گذار خوش طبع بود - چون جعجازخان نام

یکی از اکابر بداون زاهد تخلص این بیت از مثنوی خویش که در

تعریف بسمله واقع شده خوانده * شعر *

کنگره سین چو خندان شده * خنده اواز بر دندان شده

میر گفت که کنگره سین چه باشد بر شعر شما در دیوار خندانست -

انتهی - اظهار نون غنه نیز خنده انگیز *

(۳۳) و برین وزنست مثنوی نامی در ریاض الشعرا

مذکور است که میر محمد معصوم خان نامی از امرای نامی

اکبر پادشاهست در سنه (۱۰۱۲) ویرا بعنوان ایلچی گری بخدمت

شاه عباس صفوی فرستاده بود - در اصفهان با حکیم شفائی و

محمد رضای فکری و تقی اوحدی صحبت داشته - و از آنجا بتبریز

در خدمت شاه مغفور رفته است - وی اشعار بسیار گفته و تتبع

خمسه نیز نموده است - همیشه سنگتراش همراه داشته در هر جا

بر سنگها نقش میکرده انتهی - تا کدر اسپرنگر صاحب از تذکره تقی *

گذاشته با هزاران ناله و آه بخاکش سپردند- وقع هذا الامر سنة عشرين
بعد الالف من الهجرة النبوية (۱۰۲۰) مولانا را با شیخ فیضی
مباحثات و مشاعرات بسیار بوده و مکرر کنایات بوی فرموده اند -
از انجمله درین مثنوی - و الحق ازین چند بیت کمال قدرت طبع
و قماش نفس مولانا میتوان یافت * ع *

* این زمزمه آن مرغ شناسد که بدامست *

انتهی - بدانوی نیز نوشته - و از جمله اشعار که در باب یکم
از محتشمان ستمظریف ابضای جنس گفته اینست که * شعر *

چند زنی لاف که در ساحری * سامریم سامریم سامری
هر نفسم معجزه عیسویست * شعله نور شجر موسویست
در سخنم نادره روزگار * اهل سخن را منم آموزگار
هر نفسم برده ز جادو شکیب * هر سخنم سحر ملایک فریب
خسرو ملک همه دانی منم * خاتم اقلیم معانی منم
جوهری سلک سخندانیم * صیقل نقد سخندانیم
این منم امروز درین داری * شعله آتش بزربان آوری
دعوی ایجاد معانی مکن * شمع نه چرب زبانی مکن
شعله سرشتا ز گهرهای پاک * لافمن نیست چو در کیسه خاک
طبع تو هر چند در هوش زد * یک سخن تازه نشد گوش زد
انچه تو گفتی دگران گفته اند * در که توسفتی دگران سفته اند
خانه که از نظم بیاراستی * آب و گلش از دگران خواستی

جهانگیر پادشاه از امرا و حضارِ مجلس معنی این بیت می پرسد -
 همگی خاموش میشوند - مولانا که در سماع بوده از سوال پادشاه
 اطلاع یافته در عین ذوق و کمال شوق که در انوقت بر مولانا غالب
 بوده رقص کنان و دست فشانان نزدیک تخت آمده میگردد که در
 یک از ایام اعیاد هند که آن جماعه از ذکور و اناث با کمال آرایش و
 تقطیع بکنار دریای جون بجهت غسل فوج فوج و جوق جوق
 میرفته اند حضرت شیخ نظام اولیا از خائفاه برآمده تفرج
 آن جماعه میفرموده اند این مصراع بر زبان مبارک میگذرد که * ع *
 * هر قوم راست راه دین و قبله گاه *

و در انوقت طایفه شیخ بر سر مبارکش کج شده بود - امیر خسرو
 دهلوی که از مردان شیخ است حاضر بود عرض میکند که * ع *
 * من قبله راست کردم بر سمت کجگاه *

و مولانا دست بر سر می برد که طایفه خود را کج کند تا بپادشاه
 بنماید که باین نحو کج شده بود - کج کردن طایفه همان بود و صیحه
 زدن و قالب تهی کردن همان بوده - حضار مجلس بر سرش هجوم
 آورده گمان کردند که غش نموده - و جمعی را مظنه آنکه بزرگ و تزویر
 خود را بیهوش کرده است - چند آنکه تدابیر کردند سودمند نشد -
 اطبّار گمان رفت که سگته شده باشد - فرق مبارکش داغ کردند
 و پادشاه از تخت فرود آمده سرش را بدامن گرفته هر سعی که
 که مقدور بود فرمود - اثری مترتب نشد - آخر مولانا را در تابوت

منکه بجاد و سخنی شهره ام * هم فلک و هم مه و هم زهره ام
 سامریان در گره موی من * بابلیان در چه جادوی من
 دولت این کار بکام منست * سکه این ملک بنام منست
 از سخنم طرز سخن یاد گیر * عار مکن دامن استاد گیر
 هر که باستان ارادت برد * در دو جهان گنج سعادت برد
 یک سخن از نظم تو نبود درست * مضحکه اهل سخن نظم تست
 گرچه بروی تو نگوید کسی * عیب تو پیش تو نجوید کسی
 لیک بغیب تو ملامت گران * انجمن آرای سخن پروران
 شعر ترا گر بمیان آورند * عیب تو یکدل بزبان آورند
 شعر ترا پیش تو تحسین کنند * وز پس تو لعنت و نفرین کنند
 نه تو بکس یار و نه کس باتویار * عیب تو بر تو نشود آشکار
 و که یک یار نداری دریغ * مونس غمخوار نداری دریغ
 تا بتو عیب تو نماید که چیمست * و آنچه عجیب تو گشاید که چیمست

(۱۳۰) و درین وزنست تحفه میمونه - داکتر اسپرنگر صاحب

فهرست انگریزی رقم فرموده که تحفه میمونه از محمد حسن
 دهلوی در نعت سرور کائنات صلی الله علیه و آله و سلم بر وزن
 مخزن - مطلع آن * بیت *

بسم الله الرحمن الرحيم * کرد خدا رحمت خود را عظیم

او در تاریخ وفات یک از دوستان خود نظم کرده * بیت *
 بود ثلاث و عشر سال فزون از هزار * قطب حرم قوت شد حضرت عبدالوهاب

سقف منقش که دران خانه است * رنگ روی از خامه بیگانه است
 طبع تو دارد روش باغبان * ساخته باغ ز نهال کسان
 سبزه آن باغ ز رافع دگر * هر گل رعنائش ز باغ دگر
 غنچه آن گرچه روان پرور است * لیک ز خون جگر دیگر است
 بید که بے میوه سر بر کشید * برگش از آن دانه مشجر کشید
 تازگی آن نه ز باران تست * از خوی پیدائش یاران تست
 چند پی نقد کسان سوختن * چشم بهال دگران دوختن
 جمع مکن نقد سخن پروران * کیسه مکن پر ز زر دیگران
 شربت بیگانه فراموش کن * آب ز سرچشمه خود نوش کن
 گر خضری آب حیات تو کو * در شکری شاخ نبات تو کو
 نخل صفت سربلک میبری * میوه بجز خسته نمی آوری
 سرو که بر چرخ بساید سرش * چاشنی میوه نباشد برش
 بر سخن خویش تفاخر چراست * بر من دلخسته تمسخر چراست
 من اگر از شرم نگویم سخن * حمل به بید انشی من مکن
 نه چو رطب سیخه پر از خسته ام * همچو صدف پر در و لب بسته ام
 من اگر از بند گشایم زبان * لب نکشایم زبانی آوران
 طعنه چو ابلیس بآدم مزین * حالت من در نگر و دم مزین
 سامریم من که بزور فسون * لعبت از سحر برآرم برون
 غلغله در زهره و ماه افکنم * نسخه هاروت بچاه افکنم
 این منم آن ساحر جاد و مزاج * کز سخنم یافته جاد و رواج

حکم دوسنگ آمده ارض و سما * دانه توپی در دهن آسیا
تا مگر از گردش این کوز پشت * نرم شود طینت نفس درشت
در کتابخانه اشیا نلک سوسیته کلکته این مثنوی هست *

(۳۶) و برین وزنست منبع الانهار ملک قمی - واله
داغستانی گوید - مولانا ملک قمی ملک سخنوری و شهریار
کشور بلاغت گستری بدکن آمده دران ملک سکونت اختیار
کرد و مدت چهل سال درانجا گذارنید - سلاطین دکن شفقت
بر احوالش داشتند - و تفقد بسیار بوی میفرمودند - مولانا
ظهروی فرزند خوانده و داماد او بوده و تربیت از وی یافته است -
مولانا ملک را دوسه مثنوی خوبست لیکن بنظر راقم حروف
نرسیده است انتهى در مفتاح التواریخ مسطور است - ملا ملک
قمی در سنه نهصد و هشتاد و هفت از قزلبین برآمده سرے بدیار
دکن کشید و از مرتضی نظام شاه والی احمدنکر و بعد او از
برهان شاه اکرام و انعام فراوان یافت - و در بیجاپور دامن دولت
ابراهیم عادل شاه والی انجا گرفته از مقربان بساط عزت او گردیده -
و چون جوهر قابلیت ملا ظهروی درانجا مشاهده کرد فریفته
گردیده دختر خود را در حباله نکاح او در آورد - شیخ فیضی وقت
که از درگاه اکبری به سفارت برهان شاه والی احمدنکر مامور شد در
عریضه خود از احمدنکر با کبر شاه نوشته بود که در احمدنکر
دو شاعر خاکی نهاد صافی مشرب اند و در شعر رتبه عالی دارند

(۳۵) و برین وزنست مثنوی شانی تکلو - داغستانی

گوید - مولانا شانی تکلو - نامش نشف آقاست - اگرچه مولانا
 مزبور در سخنوری چندان مایه نداشته لیکن بحکم سلیقه اشعار
 خوب دارد انتهای در آتشکده آورده که مولانا شانی اصلش از اویماق
 تکلو بوده و گاهی در ری و گاهی در همدان روزگار میگذرانیده و در
 اشعار خود اعتقاد تمام داشته انتهای در مفتاح التواریخ نوشته
 که شانی شاعر در عهد شاه عباس ماضی بوده و در سنه هزار
 و بیست و سه (۱۰۲۳) هجری در ایران فوت نموده - پادشاه
 سخن - تاریخ فوت اوست - داکتر اسپهنگر صاحب گفته که شانی
 مثنوی دارد بر وزن مخزن در مدح شاه عباس * مطلع آن *
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * ما چچے رایت امید و بیم
 کام خود از بسمله اول بشوی * پس سخن از حمد خداوند گوی

در مناجات

ای کرم قاضی حاجات ما * صبح غمت شام مناجات ما
 پیشه ما تخم گنه کاشتن * شیوه تو ناشده انگاشتن
 عذرپذیر گنه بنده * عذرپذیرم که پذیرنده
 ناچونظامی کنم از آگهی * سکه ده پنجهی خود ده دهی
 باغ دلم را ثمر معنوی * تازه کن از مایه خسروی
 ای شده شایسته پایدگی * از تو خدایی چو ز ما بندگی

در مقاله اولی

(۱۰۲۷) فوت شد ملا شاه عرشی تاریخ فوت او گفته * ع *

بشاه دین شفایی داد جانرا * گویند صاحب خمسه است
سه مثنوی او در تذکرها مذکور و در کتابخانه سوسیٹی کلکته
موجود - یکم این و مطلعش آنکه

بسم الله الرحمن الرحيم * تیغ الهیست بدست حکیم

در نظم کتاب گوید

هاتفی از جانب گنج سخن * گفت که ای خونوی طرز کهن
پایه معنی ز تو بالانشین * خاک سخن از تو ثریشین
زین همه افغان که دلت چیده است * نغمه شناسی نپسندیده است
در نظر جوهریان سخن * جوهر خود را بسج عرض کن
بلبل ترنغمه نظامی کز تو * یافته گلزار سخن رنگ و بو
نغمه و شیون بهم آمیخته * برده و بر طاق دل آویخته
هر که باو نغمه نظیر آورد * زودش ازان پایه بزیار آورد
حلقه زده پنج کمان هنر * هر یک ازان دیگر پرورتر
کرده برو خامه دعوی رقم * کاین عمل فطرت جادو قلم
تا قول او

مژده شفایی که ز روز نخست * فیصل این کار حواله بتست
رخصتی از طرز نظامی بخواه * معذرت از خسرو و جامی بخواه
یک بیک این پنج کمانرا بشست * صاف بکش گربقرانی شکست
ازین مثنوی دو نسخه در (شیانک) سوسیٹی کلکته هست *

یک ملک قمی و دیگر ملاحظه‌وری - و ناظم تبریزی میگوید که
 ملا ملک قمی در سنه یکهزار و بیست چهار (۱۰۲۴) فوت شد -
 و ملاحظه‌وری یک سال بعد از وی - و ابوطالب کلیم بیست و پنج
 نظم کرده - انتهای بدآونی گوید - او را ملک کلام میگیرند -
 در خزانه عامه مرقومست - که خان آرزو مینویسد مولانا ملک
 قمی و ظهوری در برابر مخزن کتاب تصنیف کردند و یک شتر بار
 زر از عادلشاه گرفتند - ذهنی کاشی درین باب گوید * رباعی *
 در مدح و ثنایت ای شهنشاہ دکن * معذورم دارگر نگفتم مخزن
 میسند که بهر یک شتر زر گیرم * خون دو هزار بیت بد در گردن

مطلع منبع الانهار

بسم الله الرحمن الرحيم * اهدنا الصراط المستقیم

اگر کسرۀ دال و صاد اهدنا الصراط را با شباع خوانند مصرع ثانی
 بوزن مصراع اول مستقیم و راست بود *

(۳۷) و برین وزنست دیدۀ بیدار حکیم شفایی اصفهانی -

داغستانی گوید اسمش شرف الدین حسن - طبیبه حاذق
 اما عجبش دشمن جان بیمار - و شاعر عاشق لیکن از کبرش
 خلقه در آزار - در مجلس شاه عباس صفوی رتبه مذاامت یافته
 طبع خوشه داشته صاحب دیوانست اما اشعارش بالتسببه بهم تفاوت
 بسیار دارد انتهای و هکذا فی آنشکده - میرزا طاهر نصرآبادی
 گوید - حکیم شفایی که طبعش در کمال استغنا بوده در سنه

عریضه به بندگان حضرتِ اعلیٰ قلمی فرمودند - شرح منظوماتش
فی الجملة ازان معلوم میگردد و العبارة هذه *

بندۀ کمترین قاسم چنابدی بذروه عرض ملازمان درگاه عرش اشتباه
پادشاهِ خلائق بنام خلد الله تعالی ظلال دولته و معدنۀ علی
مفارق العالمین - میروساند که فلانی در گذرگاه که متوجه سفر دهند
بودند این کمینۀ بخدمت ایشان رسیدم - و فرصت بغایت تنگ -
ازین مخلص استدعای بعضی ابیات کردند - عجالۃ الوقت خود را
بوسیله صفت معراج حضرت نبوی مذکور ضمیر منیر اقدس
ساخت - انشاء الله تعالی کتاب شاهنامه ماضی که چهار هزار و
وپانصد بیت است و شاهنامه نواب اعلیٰ که آن نیز اینقدر است
و شاهرخنامه که پنج هزار بیت است و لیلی مجنون که سه هزار
بیت است و خسرو شیرین که آن نیز سه هزار بیت است -
وزبدة اشعار که چهار هزار و پانصد بیت است بمخزن الاسرار
و گوی و چوگان که دو هزار و پانصد بیت است تمامی بخدمت
فرستاده میشود - و الامر اعلیٰ پس ازان مجموع کتب و اشعار
مذکور بدرگاه معلی حضرت اعلیٰ فرستادند و در مقابل بتحف و
هدایای پادشاهانہ سرفراز شدند افتہی از مثنویات او یک شہنامہ
است دوم لیلی مجنون سیوم کارنامه که گوی و چوگان نیز اورا نامست

(۱) در نسخہ نفایس المآثر که پیش نظر است اینجا بدین وقیرہ مرقومست

که - زبدة اشعار که چهار هزار و پانصد بیتست و مخزن الاسرار ۱۱

(۳۸) و برین وزنست زبدة الاشعار قاسمی گونابادی

بقول خودش - در ریاض الشعرا نوشته - میرزا قاسم گونابادی
 کلیم طور کلام بوده - جامع کمالات صوری و معنویست - در ریاضی
 ریاضت تام کشیده و درین علم سرآمد سروران گردیده - در مجلس
 میرزا الخبیب با مولانا علی قوشچی مباحثات نموده است -
 و تتبع خمسہ شیخ نظامی کرده است انتهى در آتشکده نوشته که
 قاسمی اسمش میرزا محمد قاسم از سادات جناب است شاعر
 معروف و بیلندی موصوف - و بیشتر اوقات در مثنوی گوئی
 شتافته و باتمام خسرو شیرین و لیلی مجنون و شهنامه که
 باسم شاه طهماسب صفوی گفته توفیق یافته انتهى میرزا علاءالدوله
 قزوینی کامی تخلص که یک از امرای اکبری و معاصر قاسمی
 بوده در نفایس المآثر نوشته که قاسمی جذابی در خراسان و
 عراق بمزید فهم و استعداد ممتاز و معروفست و در فنون شعر
 عروض و معما سرآمد امثال واکفاست - و از اقسام شعر بمثنوی
 بیشتر می پردازد - الحق دران وادی داد سخنوری و بلاغت داده -
 و در ادای تشبیهات و خیالات بے نظیر افتاده - و فضایل و کمالات
 بسیار دارد - و در ریاضیات بے بدل زمان خود است - استفاده
 علوم در خدمت علامه دهر استاذ البشر میر غیاث الدین منصور
 شیرازی نموده - در فرصتی که جامع این کلمات متوجه دیار هندی
 بود در بلده کاشان بصحبت ایشان رسید - این چند کلمه بر سبیل

ملاّ رشدی بار شباهت داشت - پیوسته بمحض توهّم از اقوان و امثال
 که حاجی محمد جان قدسی و طالب کلیم است و هر یک بصفات
 حمیده یگانه آفاق اند میرنجیده انتهی در سرازاد آورده که از
 منظومات اوست مثنوی مسّی بدولت بیدار در برابر مخزن اسرار -
 مطلعش اینست * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * آمده سرچشمه فیض عمیم
 انتهی میرزا طاهر این در بیت ازان مثنوی آورده * شعر *
 خامه من تیر شد از راستی * دور ز ننگ کجی و کاستی
 تیر چوبه پر نشود کارگر * گشت سه انگشت برو چون سه پر

(۱۴۰) و برین وزنست مثنوی بهایی - شیخ بهاء الدین
 عاملی بهائی تخلص معاصر شاه عباس صفوی بوده - در مفتاح التواریخ
 و تذکره نصرآبادی نوشته که او والد شیخ حسین است در صغر سن
 بتحصیل علم مشغول گردیده - در جمیع فضایل و کمالات باندک روز
 سرآمد افاضل اعصار گردید - بروز سه شنبه دوازدهم شوال سنه ثلثین
 و الف (۱۰۳۰) در اصفهان در گذشت - نعش او را بموجب
 وصیتش در مشهد برده مدفن ساختند انتهی در آتشکده و
 ریاض الشعرا نوشته که اصلش از جبل عامل که از مضامین
 شامست و اصفهان را وطن ساخته اشعار عربی و فارسی دارد - التبی
 فان وحلوا - شیر و شکر - خلاصه الحساب - کشکول - جامع عباسی
 در قف اهل تشیع از - و بعضی که او را آملی بالف نوشته اند

چهارم شیرین و خسرو پنجم شاهرخنامه ششم عاشق و معشوق هفتم زبده الشعار - و جز سیومین و هفتمین باقی پنج مثنوی او بیک جلد بخط ولایت در کتابخانه اشیانک سوسیته کلکته هست *

(۳۹) و برین وزنست دولت بیدار ملا شیدا - در خزانه عامره آورده - شیدا دیوانه گرفتار زنجیر سخن - شیفته رنگ و بوی این چمنست - از طایفه تکلو بود - پدرش از مشهد مقدس بهند افتاد - مولد و منشأ شیدا فتحپور از توابع اکبرآباد است - ابتدای حال در سلك احدیان جهانگیر پادشاه انتظام داشت و بعرفه و اقطاع کامیاب بود - و در عهد صاحبقران ثانی شاهجهان در ذیل بندگان شاهی درآمد - آخر مستعفی شده در کشمیر گوشه گیر گشت - و بمواجبه از سرکار صاحبقران موظف گردید - و در عشره ثامن بعد الف (۱۰۸۰) همانجا شربت ممات چشید - انتهی در ریاض الشعرا نوشته که مولانا شیدا بسیار بلندطبعیت واقع شده لیکن پست فطرت بوده زیرا که اکثر اشعارش مآخوذ از مضامین دیگرانست نه اینکه بغنوان توارد واقع شده باشد بلکه درین امر عامد و مصر بوده - در تذکره میرزا طاهر نصرآبادی مرقومست که شیدای هندی خیالش غریب و افکارش لطیفست - شعر بسیار گفته چنانچه مسموع شد که پنجاه هزار بیت گفته اما از بیدماغی تمام بیاره کاغذها نوشته در اشعارش بندرت شعر بلند بهم میرسد - بسیار تغذخو بوده کم الفت بمردم میگرفت - وضعش هم کثیف بوده چنانچه

غامض تقویر - خیلِ صفای شامۀ استعداد باید تا بوی از گلهای
معانی رنگینش تواند شنید - و فراوان دقت نظر شاید تا بشنود
ایوان انداز بلندش تواند رسید - کیقیت صهلی خیالش بر
صدر نشینان مصطفیٰ هشیار مغزی خم خم باده شوق پیماید - و
سرجوش سبوی فکرش گرموان بادیه طلب را بشراب عشق و
محبت رهبری نماید - انتهی و در هفت اقلیم نوشته زلالي
خوانساری - شاعریست که آب سخنش خاک کدورت خاطرها
فرو نشانیده و آتش فکرش باد را در تگابوی غیرت افکنده - واله
داغستانی گوید مولانا زلالي خوانساری زلال افکارش اکثر درد آمیز است
اما آنچه صاف افتاده کوثر را درخوی خجالت نشانیده - در زمان
شاه عباس ماضی بوده مداحی میر محمد باقر داماد بسیار
نموده نوازشها از وی یافته - چند مثنوی در سلک نظم کشیده
است - و در ذکر میر نجات اصفهانی گفته که - زلالي خوانساری
و میرزا جلال اسیر را در بعضی اشعار راه یوادی مهملات افتاده
باعقاد خود این روش را نزاکت گویی دانسته اند و حال آنکه
از قوط توجه درین وادی پی غلط کرده از منزل مقصود دور
افتاده اند - از عهده روش نزاکت بندی ملاحظه فرمائی ترشیزی بقوت
طبع و زور مایه برآمده - و هر کس تتبع او کند البته کارش بهمیل گویی
می انجامد - انتهی آذر اصفهانی نیز گوید که زلالي از ارباب نظم
خوانسار است اما بهشت و بلند در اشعارش بسیار است - طبعش در

سهواست چه آمل بالف شهرت از مازندران و عامل
بعین در شام - شیخ مصلح الدین سعدی شرازی رحمة الله علیه
مردود * مثنوی *

گوش تواند که همه عمر وی * نشنود آواز دف و چنگ و نی
دیده شکید ز تماشای باغ * بے گل و نسیم بسر آرد دماغ
گر نبود بالش آگنده پر * خواب توان کرد حجر زیر سر
در نبود دلبر همخوابه پیش * دست توان کرد در آغوش خویش
در نبود مرکب زرین لکام * پای تواند که رود چند گام
این شکم بے هنر پیچ پیچ * صبر ندارد که بسازد بهیچ
بهاء الدین عاملی در تتبع او گفته * مثنوی *

گر نبود خنک مظلالم * رد بتوان با قدم خویش گام
در نبود مشرب از زر ناب * باد و کف دست توان خورد آب
در نبود بر سر خوان آن و این * هم بتوان ساخت بنان جویں
در نبود جامه اطلس ترا * دلق کهن ساتر تن بس توا
شانه عاج ار نبود بهر ریش * شانه توان کرد بانگشت خویش
جمله که بهیچ همه دارد عوض * وز عوضش گشته میسر غرض
آنچه ندارد عوض ای شهریار * عمر عزیز است غنیمت شمار
(۱۴۱) و برین دزدست حسن گلو سوز زلالی خوانساری -

در مرآة الخیال مرقومست - بلند پرواز اوج بے مثالی سر آمد
وقت ملا زلالی شاگرد میروزا جلال اسیر است - و استاد سخنوران

مبعثه سیاره که در کتابخانه اشیا نیک سوسیتی و غیره هست در آن جز
محمود و ایاز از هر شش باقی ورق چند مرقومست چنانچه
حسن گلوسوز شانزده ورقست و بهر صفحه چارده بیت -
داغستانی در ترجمه میر نجات جای که ذکر مهملات زلالی میکند
میگوید - از حسن گلوسوز زلالی * بیت *

ای ز تو جستن پی دیدن سراغ * هست سبکباری حفظ دماغ
تا قلم ما رگ گردن بود * طوق بر ابلیس نوشتن بود
(۱۴۲) و برین وزنست مثنوی باقر کاشی خرده - داکتر

اسپنر صاحب فهرست کتابخانه اوده نوشته که باقر کاشی خرده
گویند برادر خرده ملا مقصود کاشیست و معاصر شاه عباس -
داغستانی گوید باقر خرده کاشی - بنسبت مقصود خرده فروش
که از شعرای مقرر کاشان و برادر او بود باین لقب علم شده - وی
صاحب اخلاق حمیده و عاشق پیشه بود از ایران بدکن آمده در
بیجاپور مدتها اقامت داشته انتهى هم صاحب فهرست میگوید که او
مثنوی دارد در بیان خلوت و غربت و خوف و رجا و وحدانیت
و رسالت که مطلعش اینست * شعر *

بسم الله و به نستعین * تنزیل من رب العالمین

وفات باقر کاشی در سنه (۱۰۳۸) - اسپنر *

(۱۴۳) و برین وزنست مثنوی قدسی - محمد طاهر

نصرا بادی گفته که حاجی محمد جان مشهدی قدسی تخلص میکرد -

کمال سلاست - اما بصحّت و سقم شعر مربوط نبوده بهرحال بیشتر
 اوقات صرفِ مثنوی کرده و هفت مثنوی دارد - محمود و اياز -
 آذرو سمندر - شعله دیدار - میخانه - ذره خورشیده - حسن گلوسوز -
 سلیمان نامه - و قصاید نیز دارد انتهای آزاد بلگرامی گفته که زلالي
 خوانساري زلال طبعش در مثنوی طوفان میکند - و نيسان کلکش
 درین بحر لّالی شاهوار می افکند - انتهای هفت مثنوی زلالي را
 سبعة سیّاره و هفت آشوب لقب است - و او در بهمرسانیدن
 مضارع بسمله خیل طبع آزمائیها کرده چنانکه در دیباجه مثنوی سبعة
 سیّاره گوید - چار مضارع بسمله فرقانی چنین پرداختم * بیت *

بسم الله الرحمن الرحيم * نصّ صحیح است و کلام حکیم

بسم الله الرحمن الرحيم * پنجه اعجاز و عصای کلیم

بسم الله الرحمن الرحيم * سرو سیاه پوش ریاض نعیم

بسم الله الرحمن الرحيم * ابروی خوش رسته حسن قدیم

آغاز مثنوی حسن گلوسوز * نظم *

بسم الله الرحمن الرحيم * تیر شهابست بدیو رجیم

این مصرع بمصرع غزالی مشهدی که گذشت اقربست - و میرزا

طاهر نصرآبادی بسمله حسن گلوسوز بدین اسلوب نوشته * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * ابرکش تارک دیو رجیم

بعضی این را نیز از زلالي نوشته اند * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * مطلع دیباجه نظم قدیم

آسمان ابل (۱۴۵) مثنوی حاذق - ناز و نیاز

در آتشکده نوشته کم سلیم مثنوی در مطایبه گفته این سه بیت که
در وصف خر گفته از نوشته شد * شعر *

از فرس عمر سبکتر * از خر طنپور خوش آوازتر
بانگ زراکب نشنیده است سخت * چوب نذیده است مگر درخت
کار نه بانیک و بد مردمش * به بود از ریش منافع دهمش

(۱۴۵) و برین وزنست مثنوی حاذق - در سر آزاد

مرقومست که حکیم حاذق بن حکیم همام گیلانی واقف فن است
و نبض شناس سخن - مولد حاذق فتحپور سیکرست - در عهد
جهانگیری بمنصب شایسته سرفرازی داشت - صاحبقران ثانی
شاهجهان در سال اولی جلوس خود حکیم حاذق را بسفارت نزد
امام قلیخان والی توران رخصت فرمود - حکیم حاذق بعد ادا
سفارت مراجعت نمود و از درگاه خلافت بمنصب سه هزار
خدمت عرض مکرر بمرض امتیاز درآمد - و پادشاه عمر در
مستقر الخلفه اکبر آباد گوشه انزوا گرفت و به سالیانم بانزده هزار روبه
از سرکار موظف گردید و تا سنه اربع و خمسين و الف سالیان او
باضامهائی متعدده بچهل هزار رسید - حکیم در شوال سنه سبع و
ستین و الف (۱۰۶۷) در اکبر آباد شرف نفا چشید انقوی شعر این
مثنوی در ذکر عرفی گذشت *

(۱۴۶) و برین وزنست ناز و نیاز نجاتی گیلانی - و اله

داغستانی گوید مولانا نجاتی گیلانی از شعراي زمان شاه عباس

آسمان ازل (۱۴۴) مثنوی قدسی و سلیم

و حقا که قدسی خلقت مردم طینت بود - بسعادت مکه معظمه
مشرق شده - از طول سخن او کمال شاعری ظاهر است - ازین
ولایت دلگیر شده بهند رفت کمال عزت و قرب منزلت داشت
در خدمت پادشاه و امرا و شعرا بحدی که طالبانی آملی که
بمنصب ملک الشعرائی ممتاز بود جهت مراعات او در دربار
پادشاهی پایین دست او می ایستاد - درانولایت فوت شد -
استخوانش را بمشهد مقدس آوردند - این بیت از مثنوی اوست
پاکی دامان ز کویان نکوست * آینه را زخم قفا و بر دست
در سر آزاد سنه وفات محمدجان قدسی (۱۰۵۶) مرقومست *
(۱۴۴) و برین وزنست مثنوی سلیم - اسمش محمدقلی -
میرزا طاهر نصرآبادی گفته که سلیم از طهرانست من اعمال ری -
طبعش لطیف و سلیقه اش در غایت انگیز است - اگرچه شهرت
در اخذ معنی مردم دارد اما معانی غریب لطیف هم زاده
طبع خود دارد - چنین مسموع شد که بدخوبوده و لطیفهای بیجا
ازو بیشتر سرزده انتهای سنه وفات سلیم در سر آزاد (۱۰۵۷) نوشته -
در کلیات او که نسخه ازان خوشخط در کتابخانه اشیاک سوسیتی
میباشد چند مثنویست - بوزن مخزن مثنوی پنج ورقه اولش اینکه
بسم الله الرحمن الرحیم * همت عصای ره طبع سلیم

* حکایت دوم *

ساده دل از پی سامان دور * داشت خرد همچو مسیحا ضرور

دکتر اسپرنگر میگوید میر الهی ابن حجة الدین سعدآبادی -
 (سعدآباد قریب همدانست) او بوقت تقی ارحدی بوده و نیز یار
 محمد جان قدسی - سنه وفات (۱۰۶۰) یا (۱۰۶۴) - غنی
 کشمیری تاریخ او چنین یافته * ع * برد الهی ز جهان گوی سخن *
 مثنوی دارد بوزن مخزن در مدح شاهجهان - اولش اینکه * شعر *
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ * قافله سالار کلام حکیم
 در تذکره سرخوش مذکور است که میر الهی در اواخر عهد جهانگیر
 از ولایت همدان بهند آمده شاعر نازک مزاج و خوشخیال بوده نام
 الهی تخلص خود کرده انتهى *

(۴۸) و برین وزنست مثنوی ادهم - سرخوش نوشته

ابراهیم ادهم سید عالی نسب صفوی نژاد است در زمان شاهجهان
 پادشاه بهند آمده دیوانه مشرب بوده طبعش بطور ایهام میل تمام
 داشت انتهى ملخصا - کیفیت دیوانه مشرب ادهم در تذکره
 سرخوش و ریاض الشعرا مفصلا مرقومست - در فهرست کتابخانه
 اوده نوشته که میرزا ابراهیم ادهم در سنه (۱۰۶۰) مرد یا کشته شد -
 مثنوی دارد بوزن مخزن که مطلعش اینست * شعر *

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ * راه حدیث است بسوی قدیم

ذاتمام نسخه که در کتابخانه اشیانک سوسیپلی کلکته هست
 دران - راه حدیث - بنظر فقیر آمده - و آنچه در فهرست کتابخانه
 اوده نام این مثنوی رفیق السالکین نوشته سهواست - و در آسمان

مفوی بود - صاحب مثنوی ناز و نیاز است چون این مثنوی
مشهور نبود و از مولانا نجاتی شعر دیگر بدست نیامد لابد قطعه از
قطعات آن مثنوی که بعنوان مثل وقوع یافته بود بضرورت تحریر
نمود و آن اینست * شعر *

گشت ز تائیسر هوا تلخ کام * شورِ عرب لیلی شیرین کلام
ز آتش تب یافت عذارش گزند * خال رخسار بخت با آتش سپند
گشت شفق گونه عذارش ز تب * پُر دُر تبخاله شدش دُرچ لب
لیله اعجاز وی آمد بجوش * معدن یافت شدش دُر فروش
بر طبق نقره طلا کرد حل * گشت بزر صحنه سیمش بدل
داشت عیار زر او بیم شک * صیقلی حال زدش بر محک
دست چو آورد به نبض سقیم * کرد اشارت سوی فصدش حکیم
دید چو فصّاد ترازوش کرد * رشته جان بستند بازش کرد
نشته آردش استاد کار * بر سر خونریز چو مژگان یار
چون سر نشتر رگ او برگشود * شعله نمایان شد و برخاست دود
لیک از انجا که زمین داد * هست میان دل و جان اتحاد
بود دران واقعه پرتعجب * بر طوف بادیه مجنون بقب
در تب غم صبر و تسلّیش نه * آگهی از تب لیلیش نه
ناگه از اشباه دویی گشت فرد * نشتر عشقش سر رگ بار کرد
شد چو نوید سنده لوح آن قلم * صورت لیلی همه جا شد رقم
(۴۷) و برین وزنست مثنوی الهی بقول والاعجاب

در ریاض الشُّعْرا آورده که مولانا غیاث سبزواری فاضل و طبیب بوده
تَبَّعَ مَخْرَجَ السَّرَّارِ كَرْدَةَ اسْمِكَ اَنْتَهی *

(۵۲) و برین وزنست مظهر الانوار هاشمی بخاری :

در آتشکده آمده که هاشمی از سادات عالیمقدار و شیخ الاسلام
بخارا ست آخر الامر سفر حجاز کرده در مدینه مظهر بجست
خرامیده - گویند مثنوی مظهر الانوار در برابر مخزن الاسرار شیخ
نظامی گفته اما بنظر نرسیده اَنْتَهی *

(۵۳) و برین وزنست مثنوی صفا - سیرزا طاهر نصرآبادی

گوید - مولانا محمد باقر نایینی در حدیث سن از جمیع علوم
بهره برده و زنگ تعلقات را از مراک خاطر ستوده صفات او بیانی
نیست - در اوایل جوانی یکسال قبل ازین فوت شد و دل فقیر را
قرین هزار گونه محنت ساخته - صفا تخلص داشت شعری اینست
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * هست عصای به امید و بیم
این چه عصائیست که در دست ما * آید از کار دل و چشم و پا
ای همه معدوم و تو اصل وجود * وی همه محتاج و تویی عین وجود
چون قلمت مد زمان می کشیده * نقطه خورشید و مه آمده پدید
در ره تو جنبش پنج و چهار * گرم حنّان ز ابلق لیسن و نهار

(۵۴) و برین وزنست مثنوی ملا صبحی در تذکره طاهر

نصرآبادی نوشته که بیرم بیگ صبحی تخلص تویی سرکاینست و از
مخدّدایان معتبر آن و اینست و در کمال مودعی و آدمیت بوده

آشنای اول (۱۴۸) مثنوی غافل و فدا آیی

سیم خال ز فیض الشاکین او می آید *

(۴۹) و برین وز نیست مثنوی غافل - محمد طاهر نصر آبادی

گفته که تامل محمد تقی نام داشت گویا از طالقانست در معنی سنجی

قراری انصاف در کف داشت درد سخنن بختی بود که از

استماع معنی لطیف حالتی او را دست میداد حقا که در سلسله

موزون بسوز و در آرم دیدیم هیچگاه به سوز و محبت نبود -

هر زمان شاه عبدال ثانی فوت شد - شعرش اینست از مثنوی

بسته جهان گیر کی اندود شد * آب در آینه گل آورد شد

نخم درین خاک میفشان دلیر * دانه بدعقار کشد از خوشه قیر

(۵۰) و برین وز نیست مثنوی فدا آیی در تذکره نصر آبادی

مرومست که محمود بیگ فدا آیی فکص از ایل تگلو و ساکن طهرانست

مقتل قبل ازین از قید غلایق نجات یافته در لباس فقر درآمد *

خویشاں و اقربا که غداوت طبیعی ایشانست در لباس مهربانی

آن بیچاره را از جامه آرام عریان ساختند و باصفهان آمده در خدمت

انور لوخان بود - درین سال فوت شد شعرش اینست * مثنوی *

بسته شده خاک پستندیده اش * قالب خشتی شده هر دیده اش

در سوز از حسرت گل نشور بود * هر دو لبش چون دو لب گوز بود

آینه اش گشت چو خشت لحد * دیده در صورت هر نیک و بد

(۵۱) و برین وز نیست مثنوی مولانا غیاث سبزواری -

(۱) گویا بجای گویند درین تذکره بسیار مستعمل است (۲) در نسخه تگلو

* شعر *

گفته و این چند بیت از است

ریخته از ششپر هیبت شکوه * مورچه زلزله در مغز کوه
 عزم جهانگیریش اردم زند * هر دو جهان چون مرّه برهم زند
 سکه بنام تو زند آسمان * بر زر خورشید که گردد روان
 دوش یانرا سپر پرشکوه * مهر درخشان زیر پشت کوه
 (۵۷) و برین وزنست مثنوی طاهر وحید میر غلام علی آزاد

بلگرامی در سر آزاد نوشته که میرزا محمد طاهر وحید قزوینی یگانه
 عصر بود - و در فنون علوم و نظم و نثر گرو از همعصران می برد - الحق
 در ایجاد مضامین تازه و ابداع مدعا مثل بے نظیر افتاده و آنقدر
 در شیزگان معانی که از صلب طبیعتش زاده دیگر حرف آفرینانرا
 دست بهم داده - ابتدای حال بتحریر دفتر از دفاتر توجیه نویسی
 شاه عباس ثانی صفوی که در سنه اثنین و خمیسین و الف
 (۱۰۵۲) بر تخت فرمانروایی برآمد مامور بود - رفته رفته
 بمجلس نویسی شاه که عبارت از وقایع نگاری کل باشد سر بلند
 گردید - و در عهد شاه سلیمان که در سنه سبع و سبعین و الف
 (۱۰۷۷) بر مسند دارائی نشست نیز چندگاه دران کار مستقل
 بود و بکمال تقرب اختصاص داشت - آخر الامر بوالا پایه وزارت
 متصاعد گشت - و در آغاز عهد سلطان حسین میرزا که در سنه
 خمس و مایه و الف (۱۱۰۵) جلوس نمود مورد عتاب گردید -
 تا آنکه از کدورت هستی و ارست و رخت سفر ازین عبرتکده بعالم دیگر

آسمان اول (۱۵۰) مثنوی صبحی و شریف و فایز

دلیلش آنکه گوهرِ مدفِ فضیلت و آدمیتِ آخوند کمالا ست -
مدتی در اصفهان از شاگردانِ خلفِ علامی آقا حسین بود - توفیقِ
زیارتِ کعبه یافته - الحال مسموع شد که از مجلسیانِ عالیجاه حسین
علیخان حاکم کرمانشاهانست - مجملًا مثنوی صبحی خوش طبعیت
برده و لطیف سخن شعرش اینست * مثنوی *

ای که چو نی از نفسِ زنده * اینهمه آوازه چه افکنده
تا نفسِ میکشی ای سست پی * جای تو خالیست چو آوازی
(۵۵) و برین وزنست مثنوی ملاحِ شریف طاهر نصرآبادی
گفته که ملا محمد شریف از قرینه درنوسفادران من اعمالِ
اصفهانست از اقربا و شاگردانِ ملا عبدالحی ست - مثنوی
در بحرِ مخزن الاسرار گفته چند بیت از نوشته شد * شعر *

کرد ز زانود جواهر نشان * طوقِ مه و منطقه کهکشان
شیشه دل را می خورابه داد * بی برقِ اسلام بسبابه داد
کوه بدل بست که رازیست این * شعله بجان ریخت که نازیست این
بار غمش در دل و در دیده اشک * کوه در انبانه و دریا بمشک
(۵۶) و برین وزنست مثنوی فایز - نصرآبادی نوشته که
میرزا علاء الدین محمد از جانبِ والده صبیحه زاده شاه عباسِ ماضی
و از جانبِ پدر خلفِ میرزا رفیع صدرِ مالکِ خاصه که از اعظم
ساداتِ شهرستان من اعمالِ اصفهانست - میرزا صایب تخلص فایز
بایشان دادند - در ترتیبِ نظم نهایتِ قابلیت داشت - مثنوی

رفت بآن مرقدِ والامقام * داده بآدابِ کریمان سلام
گفت که این مقبره خوش با صفاست * راستی این جای کدام اولیاست
عارف از دور دران انجمن * گفت بآن طوطی شکرشکن
مرقدِ سلطانِ سخا حاتمست * پای چراغِ همه عالمست

(۵۹) و برین وزنست مثنوی واله هروی - نام او درویش
حسین تخلصِ واله - اما دانگستانی و الهی هروی بیا نوشته و گفته
که او در عهدِ سلطان حسین مرزا بایقرا بوده - انتهای چند مثنوی
دارد صاحبِ بهار عجم از مثنوی مخزن او این شعر که در حمدِ
باری تعالی واقعست آورده

خنده طراز لبِ گل‌های باغ * دیده‌گشای دلِ عاشق ز داغ
(۶۰) و برین وزنست مثنوی سنجرکاشی - در ریاض الشعرا
و آتشکده نام او میر محمد هاشم خلفِ میر حیدر معنائی
کاشی نوشته - غلام علی آزاد بلگرامی در سرآزاد آورده که سخنش
هموار است و گهرش آبدار - دیوانش بنظر امعان در آمد غزل و قصیده
و مثنوی یک رتبه دارد - در سلكِ ملازمانِ اکبر پادشاه انتظام
داشت - در اواخر عهدِ اکبری جانبِ بیجاپور حرکت کرد و در
ظُلّ عنایتِ ابراهیم عادلشاه قرار گرفت - در ایامِ اقامتِ بیجاپور
فرمانِ طلبِ شاه عباسِ ماضی با خلعتِ فاخره بزام او صدور یافت -
اما پیش از وصولِ فرمانِ منشورِ اجل نامزد او گردید و این صورت

بست - چند مثنوی دارد - یک مقابل مخزن اسرار مطلعش اینست
 بسم الله الرحمن الرحيم * هست نهایی ز ریاض قدیم
 در صفت تیغ * شعر *

بسکه بود تیزی تیغش رسا * لفظ توان کرد ز معنی جلد
 (۵۸) و برین وزنست مثنوی و الهی قمی در ریاض الشعرا

نوشته میر و الهی قمی از استادان فصیح زبان و شعرا پی شیرین بیانست
 اشعار نمکین و افکار رنگین دارد - موسیقی را خوب ورزیده بود دران این
 تصانیف درست کرده - در سنه (۱۱۰۲) در عمره حیات بود انقی
 و نیز در آنشکده ذکر او آمده - در یکتا بیاض کتابخانه اشیا نیک سوسیتی
 کلنگه دو مثنوی او دیده شد - یک بوزن مخزن این اشعار از انجاست
 بلبل خوش نغمه بستای خود * دفتر گلزار سخاوت گشود
 گفت که جمعه ز دیار همی * بار بپشتنید بعزم خجسته
 جمله ز شهر از پی سود آمدند * بر در دروازه فرود آمدند
 عارضشان مطلع انوار بود * قلبا همه مخزن اسرار بود
 مهر چو شب رو بعدم باز کرد * قافله همس همز و آغاز کرد
 رفت بهر سوی دران دشت تار * مردم آن قافله بپایان چو مار
 مشعلی از دور بران کاروان * مهر صفت در دل شب شد عیان
 بر اثر روشنیش یافتند * راه بصر منزل چنان یافتند
 هر چند آمد بنظر آشکاره بام و درش لعل و زبرجد نگار
 زنده دل بسود درین کاروان * مرد جهان دید و شیرین زبان

المعلّین گویند - تصانیف عالیّه اش مدار علیّه فضلائی نامدار و حکمای والامقدار - از فراط شهرت محتاج بتفصیل نیست - مجملا جناب میر ثمره شجره و جود مسعود میر شمس الدین الشّهر بداماد است یعنی داماد مجتهد شیخ علی عبدالعال است - جناب میر مدتها در خراسان و عراق در خدمت دانشمندان مشغول تحصیل علوم شد - در تصفیّه باطن و تزکیّه نفس ریاضات عظیمه کشیده - مشهور است که چهل سال پهلو بر بستر نگذاشته - در عهد شاه صفی باتفاق بزیارت عتبات عالیات رفته در نجف اشرف لباس عاریت را انداخته در جوار آن امام البشر آسود - ملا عبدالله امانی تاریخ فوت آن قدوة الفضلا را چنین یافته

* ع *

عروس علم و دین را مرده داماد (۱۰۴۶)

حضرت میر در انشای شعر طبع بقوت و قدرت داشته اشراق تخلص میفرماید انتهی - در بهار عجم این دو شعر از آن مثنوی آورده - در توحید گوید

* بیت *

در شرف در صدف دل نهاد * در افق بر کمر گل نهاد

سرمه ده چشم عدم از جود * نوره جبهه چرخ از سجود

(۶۳) و برین وزنست مثنوی میرزا جلال اسیر شهرستانی

اصفهانی - در سر آزاد نوشته که میرزا جلال اسیر این مرزا مومن شاعر ادبند است و موجد اندازهای دلپسند - اسیر اگرچه تلمیذ فصیحی هروست اما با میرزا صایب اعتقاد تمام دارد و مکبر

آسمان اول (۱۵۴) میرزا فصیحی و میرزا قرداماد

در سنه احدی و عشرين و الف (۱۰۲۱) رو داد * مصرع *

افکند پادشاه سخن چتر سنجری

تاریخ است - مورخ دو عدد زاید را بحسنِ تعمیه افکند تم کلامه - در

بهار عجم این شعر از مرقومست * بیت *

شمع چو در جلوه به بیند قدش * خیزد و تقدیم دهد بر خودش

(۶۱) و برین وزنست مثنوی 'میرزا فصیحی' هروی -

در مرآة العالم نوشته که میرزا فصیحی هروی انصاری در زمان

شاه عباس ماضی خطاب ملک الشعرائی داشت و شاه انجم سپاه

در احترام و اعزاز آن فصیح نکته طراز بغایت میکوشید انتهی - میرزا

جلال اسیر که از شاگردان اوست میگوید * بیت *

آنانکه مست فیض بهارند چرن اسیر * ته جرعه زجام فصیحی کشیده اند

دیوان وی که در کتابخانه اشیاتک سوسیاتی کلکته است دران دو

مثنوی ازو دیده شد یک بوزن مخزن که درستایش سید محمد امین

گفته آغاز آن * بیت *

بدر شرف مهر صفاهان سپهر * نسخه نقش قدم ماه و مهر

نوسه بهائی کف پایش جهان * غاشیه بردرش درش آسمان

یکه نشین صف دین مبیین * قباله اسلام محمد امین

(۶۲) و برین وزنست مطلع الانوار میرزا قرداماد اشراق

تخلص - در ریاض الشعرا آورده که میر محمد باقر داماد اشراق

قدوة فضایی عالمقدار و زبده حکمای روزگار بوده و برا ثالث

پدرم این خطا بعرفان کرد * که ز شیراز جا بکاشان کرد

در عهد شاهجهان از ولایت بهند آمد و در سلک ثناگستران پادشاهی
منخرط گردید و چون قلعه ارک شاهجهانآباد با سایر عمارات بصرف
مبلغ شصت لک روپیه در سنه ثمان و خمسمین و الف (۱۰۵۸)
انجام گرفت میر یحیی شاعر تاریخ برآورد * ع *

شد شاهجهانآباد از شاهجهان آباد

و پنجهزار روپیه از پادشاه مله یافت - میر روزگار بکام میگذرانید تا آنکه
در شاهجهانآباد سنه اربع و ستین و الف (۱۰۶۴) طومار عمر را
بانجام رسانید - این مصرع تاریخ وفات اوست * ع *

احیاء سخن چو کرد یحیی جان داد

مخفی نماند که همزه که بعد الف می آید مورخان فرس بخلاف
عرب اکثر او را بجای الف در تاریخ حساب میکنند و گاهی حساب
نمیکند زیرا که شکلی از اشکال حروف تهجی ندارد - و در تاریخ
میر یحیی مورخ همزه احیاء را محسوب نساخته انتهای - و سرخوش
نوشته که این بیت را با آن تاریخ بر لوح مزارش نوشته اند * شعر *

ای که از دشواری راه فزاترسی متوسس

بسکه آسانست این راه میتوان خوابیده رفت

در بهار عجم این چند شعر از منقولست در صفت باغ * بیت *
بلبل خوشخوان چو رآهنگ زد * بردل مستان چمن چنگ زد
شعله صفت لاله ز جا جست تیز * گشت بفتجان طلا قوسه ریز

نغمه ستایش می سنجید و جای میگوید * شعر *

بارجود آنکه استاد فصیحی بوده است مصرع مائیدیک کتاب من شود
میرزا از اجله سادات شهرستان اصفهانست و بمصاهرت شاه عباس
ماضی ممتاز زمان - اما با گردش جام شراب و شرب مدام آنقدر
خوگر شد که در عین جوانی بر بستر ناتوانی افتاد و در سنه تسع
و اربعین و الف (۱۰۴۹) غبار هستی بباد فنا داد انتهی - و اله
داغستانی گردید که چون اکثر سرمست باده ارغوانی بود و در آن
حال شعر میگفت عرایس بعضی ابیاتش از لباس معنی عور مانده
اما اشعار خوش بسیار خوبست انتهی ملخصا - در کلیات او که
در کتابخانه فقیر است چند مرجز مثنوی بنظر آمده یکم بوزن
مخزن اولش اینکه * بیت *

خسر و دریادل غفران پناه * مرشد جم مرتبه خلد از تباها

(۶۴) و برین وزنست مثنوی میر یحیی کاشی - داغستانی

گردید که میر یحیی بعضی ویرا کاشی و بعضی قلمی دانسته اند انتهی -
میرزا طاهر نصر آبادی قاضی یحیی کاشی و میر یحیی قلمی در شخص
نوشته - صاحب بهار عجم بیشتر یحیی کاشی و بعضی جا میر یحیی
شیرازی ثبت نموده - و آزاد بلگرامی در خزانه عامره چنین
تحقیق کرده که میر یحیی کاشی شیرازی الاصل بود پدرش در کاشان
طرح توطن انداخت لکن با کاشیان بسیار بد بود مذمت اینها
بسیار کرده در مثنوی که در دم اکوئی گفته میگوید * شعر *

شود در شهر مونیگر از توابع پَننه سزاول اجل در رسید و او را بعالم دیگر رسانید - قبر ملاً در انجا مشهور است - اولاد او در بنگاله می باشند - دیوان ملاً محمد سعید اشرف بمطالعه در آمد انواع شعر قصیده و غزل و مثنوی و قطعه و غیرها دارد و همه جا حرف بقدرت میزند انتهی - در بهار عجم این شعر ازو منقولست * بیت *
گشته یلی زن همه بر بانگ نی * همچو زنان یله از بهر می
(۶۶) و برین وزنست مثنوی خفاف - حال او معلوم نشده - در نوادر المصادر این بیت ازو آورده * شعر *

تا بکی از عجب گرازیدنت * در نظر خویش برآزیدنت
(۶۷) و برین وزنست مثنوی ابوشعيب - حال او نیز معلوم نشده - غالباً این غیر ابوشعيب هروی باشد که معاصر رودکی بوده - این شعر در نوادر المصادر ازو آورده * شعر *

افشرد خون دل از چشم او * ریخته پالون مرگان فرو
(۶۸) و برین وزنست مثنوی صادق - در رباع الشعرا نوشته که آقا صادق تفرشی از شاگردان حکیم ربانی مولانا محمد صادق اردستانیست بسیار بشعور و لطافت طبعست و در شعر صاحب مذاق خوشیست - باشعار مولوی جامی بسیار مانوسست و خود مثنویها گفته بیشتر بطور مثنوی شیخ بهایی - و اقسام دیگر شعر کمتر میگوید - شنیده شد که الحال در حیات و در تفرش میگذراند انتهی - آذر اصفهانی در ذکر معاصرین خودش نوشته که محمد صادق

در صفت تاریکی شب * بیت *

یک قلم از تیرگی شب جهان * پرز سیاهی شده چون جبردان

در صفت زن حیاله * بیت *

دهرز مکرش دل پر ناله * هر سر مویش دله محتاله

در بیان مسافری گفته * بیت *

داشت دران بلده یک خانه خواه * بر درش افکنند ز خود گرد راه

(۶۵) و برین وزنست مثنوی اشرف ماوند رانی - در

سر آزاد آورده که ملا محمد سعید اشرف پسر ملا صالح ماوند رانیست

و صبیحه زاده ملا محمد تقی مجلسی - فاضل صاحب جودت بود و

شاعر و الا قدرت - طبع چالاکش معانی تازه بهم میرساند و عجایب

گلها در دامن سامعه می افشاند - در آغاز جلوس خلد مکانی بهند

رسید و بملازمت سلطانی استسعاد یافت و بتعلیم زیب الذسایبم

خلف پادشاه مقرر گردید مدتی باین عنوان بسر برد - آخر حب الوطن

مستولی گشت و قصیده در مدح زیب الذسایبم مشتمل بر

درخواست رخصت بنظم آورد - و در سنه ثلث و ثمانین و الف

(۱۰۸۳) باصفهان معادت نمود - و کثرت دیگر قاید روزگار زمام او را

جانب هند کشید و در عظیم آباد با شاهزاده عظیم الشان بسر می برد -

شاهزاده خیل طرف مراعات او نگاه میداشت و بذاب کبر سن در

مجلس خود حکم نشستن کرده بود - ملا در پایان عمر اراده بیت الله

کرد و خواست که از راه بنگاله در چهار نشسته عازم منزل مقصود

کتاب از خمسه او بنظر راقم الحروف رسیده - در خاتمه مثنوی
مقابل مخزن اسرار تصریح بتکلیف علامه مرحوم میکند و زبان
بستایش والا میگشاید که

* شعر *
راقم این نامه معنی سواد * محو سخن بنده محمد مراد
بود شبی انجمن آرای فکر * داشت سرے گرم ز سودای فکر
یافته از قید تعلقی خلاص * خامه بکف منتظر فیض خاص
از درم القصه درآمد درون * اهل سخن را بسخن رهنمون
نشسته سر جوش خمستان هوش * از پی تحقیق سخن چشم و گوش
صورت از گذشته بمعنی دلیل * سید علامه عبد الجلیل
کرد بموزنی طبع سلیم * طالب خونش چو کلام کلیم
میدهد از لفظ بمعنی پیام * زودتر از نکبت گل با مشام
می برد از طرز بطلب سراغ * گرمتر از نشه می با دماغ
دید که فکر سخن پیشه است * دل گری صورت اندیشه است
گفت سخن ساده و پرکار به * تاب کش سجده و زاری به
بس بود از بهر سخنور کرا ؟ * معنی بیگانه لفظ آشنا
گفتن او فکر مرا تازه کرد * روی سخن را بنفس غازه کرد
شد ز پر بخانه دل جلسه گر * خیال معانی ز پی یکدیگر
خامه بتحسین بر گز ساختم * نقبش دلاویز بهر اختم
از مدد باطنی گنجوی * طرز سخن یافت ز فکر نوی
(۷۰) و درین روز نست مطمح الانظار حزین - احوال او

سمان اول (۱۴۰) مثنوی لایق جونپوری

سیدے والانواد و عالیہ پاک اعتقاد قطع نظر از کمالات در مراتب نظم و نثر کمال مہارت داشتہ *ع* از کوزہ همان برون تراود کہ دروست * و گاہ اشعار عاشقانہ بصفحہ خاطر می نگاشت و بگفتن مثنوی بیشتر مایل بودہ و باسم تخلص می کردہ و غزل و رباعی نیز میگفتہ - صحبتش مکرر اتفاق افتادہ و کمال شفقت ازو دیدہ - این چند بیت از مثنوی اوست

نہ بفرازندہ این نہ سپہر * نہ بفروزندہ این ماہ و مہر
کار بدنیا و بعقبام نیست * غیر خدا هیچ تمنّام نیست
گرچہ زبون فلک قرسیم * من نہ ابوالقاسم فردوسیم
شاعری و شعر نہ کار منست * شعرفروشی نہ شعار منست
این دوستیبتی کہ تقاضای حال * پردہ ہر افکنده ز روی مقل
شعر نہ شعرا ی یمانیست این * ثانی ترکیب مثنایست این
بارقہ طور تجلیست این * شعشعہ ناقتہ لیلیست این

(۶۹) و برین وزنست مثنوی لایق - غلام علی آزاد بلگرامی

در سر آزاد بذکر میر عبد الجلیل بلگرامی آورده کہ میر محمد مراد متخلص بلایق جونپوری کہ در عنفوان جوانی بشوق ملاقات میرزا صایب پیادہ از ہند بصفاحان رفت و روزگارے بخدمت میرزا بسر بردہ بہند بازگشت - و از پدشاہ خلد مکان مدتی بسوانج نگارچی دارالسلطنہ لاہور سرافرازی داشت با علامہ مرحوم (یعنی میر عبد الجلیل) بسیار مرتبط بود و باشا را ایشان خمسہ درسک نظم کشید - چہار

فایده نبخشید ، و تا حال در کار است - لابد پاسبان ملک پادشاه و حق صحبت امرا و آشنایان به گناه گریبانگیر شده - ترک آشنایی و ملاقات آن بزرگوار نموده این دیده را نادیده انگاشتم - آمین بخلاق کریم و کرم عظیم این بزرگان که با کمال قدرت در صدد انتقام بر نیامده بیشتر از پیشتر در رعایت احوالش خود را معاف نمیدارند - اینمعنی زیاده موجب خجلت عقلای ایران که درین دیدار بدای غریت گرفتار اند میشود

هر که پا کج میگذارد ما دل خود میخوریم

شیشه ناموس عالم در بغل داریم ما

القصة بعضی از غیوران این مملکت کبر انتقام بسته تیغ هجایری کشیده در نظر ارباب خرد خفیفش کرد - از جمله سراج الدین علی خان آرزو که از شعرائی این شهر است و در فضیلت و سخنوری گوی از میدان همگان میریاید اشعار غلط بسیار از دیوان شیخ برآورده رساله مسمی به تنجیه الغافلین نوشته و ابیات مذکور را یک و یک ذکر کرده و تعریضات نموده انتهای آزاد بلگرامی هم که از همصحبان اوست گفته که عمدة الملک امیرخان متخلص بانجام سیوررفالی سیر حاصل برای شیخ از فردوس آرامگاه محمد شاه گرفته داد - و آن ماده توکل فارغبال آسوده حال در دهلی میگذرانید - قضا را شیخ اهل هند را هجر کرد از انجمله است این بیت

• بیت •

نسب سیرت نیست تعالی مردمی

در ریاض الشعرا و خزانه عامره و تذکرة المعاصرين که خودش نوشته
مفصلاً مرقومست - خلاصه اینکه شیخ محمدعلی حزین اصفهانی
که به علوم عقلی موصوف - و در سخنوری و شاعری معروفست
سلسله نسبش بهجده واسطه بشیخ زاهد گیلانی مرشد شیخ صفی الدین
ازبیلی که جد سلاطین صفویه است منتهی میشود - تولد شیخ
در ماه ربیع الآخر سنه یکهزار و یکصد و سه (۱۱۰۳) در اصفهان
واقع شده - و او شاگرد محمد مسیح فسایی و او شاگرد آقا حسین
خوانساریست در ابتدای حال پا در سیاحت ایران دیار گذاشته
اکثر بلاد خراسان و دالامرز و عراق و فارس و آذربایجان را سیر کرد -
و از فضایل دهر اکتساب علوم نمود - و با شعرای معاصرین محبت
داشت - و در سنه یکهزار و یکصد و چهل و سه (۱۱۴۳) سفر حجاز اختیار
کرد - و هنگام معاودت گذارش بر بلده لار افتاد - در آن بلده از آشوب
زمانه که بسبب نادرشاه بوده توقف نتوانست کرد بالضرورة خود را
بساحل عمان رسانیده و از آنجا به بندر فارس آمد - و از آنجا آنحضورش
بکرمان کشید - و بعد چند روز وارد هندوستان گشته - و آنجا داغستانی
گرفت که تا حالت التحریر در شاهجهاناباد تشریف دارد - پادشاه و
امرا و سایر ناس کمال محبت و مراعات نسبت بوی مری میدارند
لیکن از آنجا که مروت جبلی و انصاف ذاتی حضرت شیخست
عموم اهل این دیار را از پادشاه و امرا و غیره همچو هلی زکیک که
لایق شان شیخ نبود نموده - هر چند او را ازین ادای زشت منع کردم

آسمان اول (۱۶۵) مثنوی حکیم قانای شیرازی

از علی حزین شاعری باین جلالت شان از ایران برخاسته بذای
وسیع الفصای هنر را بارکان اربعه زبانهای چارگانه فارسی و عربی و
ترکی و فرانسوی استوار نموده و بهر یک از زبانهای دیگر هم بجای رسیده
که اگر بتغییر صورت و لباس رفع شبهه و التباس نمیشد کس واقف
ازان نمیکشت که گوینده پارسی است یا پارسی عربیست یا ترکی -
و از آنجا که او بنیان بیانرا بزوجه خوش و روش تازه نهاده از پیشگاه
ابوالنصر فتحعلی شاه مجتهد الشعرا لقب یافته - و چون در قصاید
خاقانی ثانی بوده پادشاه جمجاه ماضی محمد شاه غازی ادرا
حسن العجم خوانده - و انعام و اکرام شاه و شاهزاده آناناً نسبت
بار می افزود تا آنکه در سال (۱۲۷۰) پدرود جهان فانی نمود و عالم را
حزین و حسرت آگین فرمود - اینست نبذ از احوال حکیم که در
اول کلیات او (که در بمبئی در سنه ۱۲۷۷ بطبع آمده) مفصلاً
مرقومست - موجز مثنوی در بیان قصه صحبت بانوی و سرا و
بره او بوزن مخزن گفته - اوایل آن اینکه

بانوی شه قبله اهل حرم * گلبرین رضوان گل باغ ارم
مهر فلک شیفته چهر او * زهره و مه مشرقی مهر او
واهن زهره دو هاروت او * لعل جگر خون ز دو یاقوت او
در آخر گوید

ای دل از معنی هر قصه * کوش که باره ببری حصه
قصدم ازین قصه نهد یکسره * صحبت بانوی و سرا و بره

از دیولاخ هند که انسان نداشته است

شیرازی شاهجهانآباد بشور آمده متصدی جواب شدله - شیخ اقامت
دهلی به لطف دیده باکبرآباد قدم رنج کرد و از آنجا باراد بنگاله
ببنارس پس بعظیم آباد پلنه شتافت - و نسخ عزیمت بنگاله نموده
ببنارس عود کرده آن شهر را دلهاد توطّن ساخت - الحال در آنجا
عاقبت خانه ترتیب داده چشم بر راه داعی حق است انتہی -
در مفتاح التواریخ نوشته که در بنارس قبری از برای خود ساخته
انتظار اجل موعود میکشید و اکثر برزانش میگذشت که اینقدر
دیر چراست انتہی تا آنکه در سنه یک هزار و یکصد و هشتاد (۱۱۸۰)
راہی منزل فنا گردید - و در همان قبر مدفون گشته - شخصی این
تاریخ بتعمیه گفته

• بیت •

تہی گشت ہیہات روی زمین • ز شیخ محمد علی حزیں
ہر مجموعہ مثنویات شیخ کہ در کتابخانہ دہلی و اشیا تک سوسیٹی
کلکتہ بنظر فقیر رسیدہ از ہر یکہ ورقہ چند بیش نیست چنانچہ
ازین نسخہ ہمین دیباچہ دو ورق است در حمد و نعت - ظاہرا بعض
صورت اتمام نیافتہ باشد - شعر اول مطمح الانظار

• بیت •

ای دل افسردہ خروشت کجاست • خامشی از زمزمہ جوش کجاست
(۷۱) و برین وزنست مثنوی حکیم قانّی - او ابوالفضائل

میرزا حبیب اللہ شیرازی متخلص بقانّی خلف میرزا ابوالحسن
گلشن تخلص - حکیم قانّی کہ در پسینان اعجوبہ روزگار است و بعد

آسمان اول (۱۹۷) رنگ و بو و تاج سخن

پس عمر هفتاد و سه باشد - آغاز این مثنوی (که پنج ورقه بیش نیست و در کلیات او بطبع آمده) اینکده • بیت •

بے ثمری بزرگویی پیشه داشت • در دل صحرای جنون ریشه داشت
انچه از اعتراض و اصلاح برین شعر • خوک شد آه واقع شده
در مؤبد برهان صفحه (۴۴۲) مرقوم گشته فلانکرده •

(۷۳) و هم برین وزنست مثنوی رنگ و بوی او • که
همین چار ورقست - اولش اینکده • بیت •

بود جوان دولتی از خسروان • غازه کش عارض هندوستان
(۷۴) و هم برین وزنست مثنوی یک ورقه او - که در

تهنیت عید الفطر بابوظفر بهادر شه نوشته - ابتدایش اینکده • بیت •
باز بر آنم که بدیعی راز • از اثر ناطقه بندم طراز

(۷۵) و هم برین وزنست دیگر مثنوی یک ورقه او - که در
تهنیت عید بولیعهد فتح ملک رقم کرده - سرآغاز اینست • بیت •

منکه درین دایره لاجورد • کرده ام از حکم ازل آنخورد
قایمه باجه قدمای - الفاظ و کراکیب متقدمان در کلامش بسیار

یافت میشود - هرچه دلش خوش میکند میذریسد قبیح بود یا
فصیح - در پایان این مثنوی گفته • بیت •

گرچه به از نظم نظامیست این • مدح مخوان خط فلامیست این
(۷۶) و برین وزنست مثنوی تاج سخن از رحید العصر

مخدومی والا جناب مولوی محمد عبد الرؤف منحلص برحید

آسمان اول (۱۶۶) مثنوی درد و داغ غالب

بانو روحست و سرار روزگار * بر همان سیرت ناسازگار
جا چو کف سیرت بد در بدن * روح گویند بضورت ز تن
کوش که از سیرت بد وارهی * تا بسرای ابدی پا نهی
هر که بجان سیرت بد ترک کرد * صحبت نیکان جهان درک کرد

(۷۲) و برین وزنست مثنوی درد و داغ غالب - نام

او اسدالله خان - تخلص غالب - او خودش گفته * بیت *
غالب نام آرم نام و نشانم مدرس * هم اسداللهم و هم اسداللهیم
عرف میرزا نوشه - اکبرآبادی المولد دهلوی المسکن - شاکر میرزا
عبدالصمد اصفهانی که پیشتر هر مزد نام داشته - قوت طبع و قدرت
سخنگذاری نظما و نثر مراد را مسلمست بلکه پیشتر نثر او دلپاتر -
لیکن حال سخنرانی او سیما کیفیت قاطع برهان او که پستتر
درفش کاریانی خطابش کرده و همچنین جوهر تیغ تیز او از مطالعه
جوابهای آن خصوصا مؤید برهان و شمشیر تیزتر بر تماشاگران سخن
حالیست - در لارنس گزیت میرقه مطبوعه ۲۷ فبروری
سنه ۱۸۹۷ ع نوشته عمر او تخمینا هشتاد و دو سال بوده است -
مولوی عبدالحکیم جوش تخلص مدرس اسکول میرقه تاریخ وفات او
که در سنه * ع * یک هزار و در صد و هشتاد و پنج * واقع شده چنین یافته
* ع *
* مرد هیبات میرزا نوشه *
اما شمس الملک مظفر الدین حیدر خان بهادر مظفر جنگ فرماید
* شعر * سال میلاد اوست لفظ - غریب * سال فوتش - بمرد غالب آه *

حکایتست که بنام گیز فیصل شهرت دارد حکایت اولینش را تمنا
 بفارسی بوزن مخزن نظم کرده و شاگرد رشید او و الجذاب مولوی
 عبید الله عبیدی تخلص که از بزرگ شاعران میدنی پور و مدرس
 مدرسه محسنیه می باشد در پی اتمام آن گشته - و نام او
 مشرق الانوار کرده - سه بیت اولش از کلام عبیدی * بیت *

بسم الله الرحمن الرحيم * هست علاج از پی قلب سقیم
 درد دلت را نبود ای لبیب * بهتر از اسم الهی طیب
 نام خدا طرفه پزشکیست هان * و چه پزشکی که مسیحایی جان
 بیتی چند از حکایت اول من کلام تمنا

طرفه حدیثیست شنو پیش ازین * بود شبان سره صحرانشین
 خاطرش آسوده ز سود و زیان * پاک گهر پاکدم و پاک جان
 دیده در آگاه دل و تیز هوش * دزد و نیک همه عالم خموش
 پاس گله شام و سحر داشته * شب بگله چرخ نظر داشته
 آمدن و رفتن لیل و نهار * کرده بدش پرخود و هوشیار
 گردش گردنده صیف و شتا * معرفتش کرده فرزند و دها
 از اثر بوقلمون زمن * مشکش کافور و بنفشه سمن
 (۷۸) و برین وزنست مثنوی چارۂ بیمار از

ابوالعاصم عبدالحلیم عاصم تخلص که یکی از تلامذه فقیر و از نومشقان
 این شهر است - و طبیعتی و سلیقه نیکو دارد - بیمار بوده که
 طبعش این مثنوی را آغاز نموده - اولش اینک * شعر *

دام افزوده که امروز در زمین شهر بزم سخنوری ازو منظور است -
 و در نشر و نظم کم همتا - این مثنوی تقریباً چار صد ابیاتست در
 موعظت - اما هنوز پیرایه اتمام نیافته - بیت چند از اوایل آن اینست
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ * تاج سخن راست چو در یسیم
 تاج سخن چیست ثنای خدای * کوست بجای نه بگه و نه بجای
 جان بتن آمای حکیم و کریم * بتن و جان پای رؤف و رحیم
 آنکه بود معنی لفظ قدم * آنکه برآورد وجود از عدم
 آنکه بود واجب یکتا بذات * مظهر او آینه ممکنات
 واحد مطلق احدی بے نشان * قادر برحق صمد مهربان
 هفت زمین هفت فلک آفرین * جن و بشر حور و ملک آفرین
 اوست که این بزم جهان آفرید * تا بچه فر و بچه شان آفرید
 از پی این بزمگه پور روز * کرد مه و مهر قفس ادیل نور
 کرد درین بزم ز حکمت بپا * مروح جنبان نسیم و صبا
 و هم او فرماید بر عنوان رساله تحفة الحاج

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ * کعبه جان و دل اهل نعیم

(۷۷) و برین وزنست مثنوی مشرق الانوار - مولوی

عبد الرحیم گورکھپوری تمنا تخلص عرف عام دهری صاحب
 فرهنگی دبستان که بعد از تحصیل علوم رسمیّه و فنون حکمیّه نزول
 کلکته شده در سنه (۱۲۷۳) رحلت کرده - بقاسمی نیکو مهارت داشته -
 بزبان انگریزی کتابی نظم در پند و اندرز محتوی بر شصت و چار

بسم الله الرحمن الرحيم * درغم و اندوه و مصیبت ندیم

بسم الله الرحمن الرحيم * غنچه سر بسته رازِ حکیم

ذکر چند مصرع گویان بسمله

میرزا علاء الدوله قزلباش کامی تخلص که یکی از شعرای اکبری

بوده در اوایل نفایس المآثر که تذکره علایی نیز گویند نوشته * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * مطلع انوار کلام قدیم

زینت دیباجه ام الکتاب * زبده نامه فصل الخطاب

قفل گشای در گنج سخن * راهنمای سخن اندر دهن

سردیوان عبد الاحد وحدت تخلص نبیره حضرت سید احمد مجدد

الف ثانی رح * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * وسمه ابروی عروس قدیم

لااعلم - بسم الله الرحمن الرحيم * گوهر اکیلی عروس قدیم

لا ادري - بسم الله الرحمن الرحيم * مصرع برجسته نظم قدیم

استاذی خدایا مرز خواجه اسد الله کوب یکی از بزرگ شاعران جهانگیر نگر

بسم الله الرحمن الرحيم * هست کلید در فیض کریم

والاجذاب مولوی ذوالفقار علی معنی مرشد آبادی که ناظم

مناظم سخن و بزرگ مدرّس مدرسه عالیّه انگلوپرشن میباشد *

بسم الله الرحمن الرحيم * خال و خط شاهد نظم قدیم

بسم الله الرحمن الرحيم * مدّ تفصیل حساب قدیم

بسم الله الرحمن الرحيم * حامل هر چار کتاب قدیم

بسم الله الرحمن الرحيم * حرف نخست است ز نظم حکیم

در حمد خداوند یگانه

حمد خداوند تعالی کنم * مرتبه نظم دو بالا کنم

حمد خدا تازه بهار سخن * حمد خدا حسن نگار سخن

حمد خدا مخزن اسرار ذکر * حمد خدا مطلع انوار فکر

حمد خدا نوگل گلزار جان * حمد خدا زمزمه انس و جان

در تعریف سخن و سخنوران

گنج معانی بسخن آورم * معنی نو لفظ کهن آورم

چیدست سخن مظهر اسرار قدس * چیدست سخن سایه دیوار قدس

تا قول او

بود نظامی بسریر سخن * پادشه طرز جدید و کهن

ملک سخن ملک نظامی بود * شهنشاهی از خسرو و جامی بود

وله ایضا

بسم الله الرحمن الرحيم * خال رخ آرای عروس قدیم

بسم الله الرحمن الرحيم * گیسوی مشکین نگار قدیم

بسم الله الرحمن الرحيم * زلف گرگیر عروس قدیم

بسم الله الرحمن الرحيم * گوهر یکدانه درج قدیم

بسم الله الرحمن الرحيم * نغمه مرغان ریاض نعیم

بسم الله الرحمن الرحيم * هست ز گلزار الهی شمیم

بسم الله الرحمن الرحيم * مخزن اسرار خدای کریم

بسم الله الرحمن الرحيم * هست نمک بر سرِ خوانِ کریم

بسم الله الرحمن الرحيم * درِ گرانه‌ایه بحسِ قدیم

مولوی محمد اشرف خان متخلص باشرف از شاگردان فقیر

بسم الله الرحمن الرحيم * غازه رخسارِ عروسِ قدیم

بسم الله الرحمن الرحيم * هست نسیمِ ز ریاضِ نعیم

حسان الهند میر غلام علی آزاد بلگرامی در خزانه عامره بترجمه

عرفی شیرازی گوید که فقیر هم مصرعے برای بسم الله

بهم رسانیده‌ام که

بسم الله الرحمن الرحيم * تیغ سیه‌تاب رسول کریم

آما شیخ نظامی علیه الرحمه در آغازِ مخزنِ اسرارِ قصب السبق از

مصرع گردان بسم الله ربوده انتهای کلامه *

به گزینی و امتیاز در مثنویهای این بحر

ماحب فرهنگی دبستان نوک یز خامه تحقیق کرده که - اول

کس که سفینه مثنوی درین بحر شیرین دلاویز روان ساخت - و

باب و هوای دل افروزش طبائع سیاحتگران آن دریابار را بنواخت -

شاید نظامی بود که نخستین نامه از پنج گنج خود مخزنِ اسرار را

دران منظوم کرد - پاکي و تذک اندامی الفاظ و بلندی و نازکی

معانی این نامه پس آیند گارا چندان محو جمال و کمال خود

گردانید که مه‌تها سودای بهم رسانیدن جواب شایسته آن بختند -

شاید آن خسرو از همه به گزینست و خیل شیرین انتهای - آری

بسم الله الرحمن الرحيم * فيه شفاء لِفؤادٍ سقيم
 بسمله با دوست عصای کلیم * بسمَلِ این تیغِ عدوی لئیم
 شد و مد خطبۀ شاهیست این * طغری منشور الهیست این
 طرّ طغراوشِ فصل الخطاب * هم خطِ پیشانیِ امّ الکتاب
 جاسوۀ انوارِ جمال آمده * خود شجرِ طورِ جلال آمده
 نقشِ مرادِ دلِ معنی‌گرای * هیکلِ طفلِ خردِ رهنمائی
 نامه کزین نامِ نشانه نیانت * جسمِ سیاهیست که جانِ نیانت
 برادرِ عزیزم سید محمودِ آزاد که پیشترشیدا تخلص داشت و امروز
 در نظم و نثر دستمایۀ دارد و شایستگی و فیض پذیرد و بهروزی
 از ناصیۀ کلامش بروتابد * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * زینتِ عنوانِ کتابِ قدیم

بسم الله الرحمن الرحيم * لوحِ طلسمِ سرگنجِ حکیم

بسم الله الرحمن الرحيم * آیتِ الطافِ خدایِ کریم

بسم الله الرحمن الرحيم * رهبرِ گنجینه فیضِ عمیم

بسم الله الرحمن الرحيم * پرده‌گشای رخِ حسنِ قدیم

بسم الله الرحمن الرحيم * نوگلِ گلزارِ ریاضِ نعیم

بسم الله الرحمن الرحيم * هست دلیلِ راهِ گنجِ کریم

بسم الله الرحمن الرحيم * خالِ رخِ افروزِ جمالِ قدیم

مولوی معراج‌الدین واصف تخلص از تلامذۀ فقیر

بسم الله الرحمن الرحيم * مفتاحِ البابِ لکنزِ الحکیم



آسمان اول

(۱۷۴)

به گریزی و امتیاز

مخزن الاسرار بقول جمهور خود معجزه ایست در اشعار - اما در جوابها
اول مطلع الانوار خسرو بعد از آن تحفة الاحرار جامی پس مظهر الآثار
هاشمی کرمانی - در نفائس المآثر گفته که - الحق تحفة الاحرار
را کسی به از هاشمی کرمانی تتبع ننموده تم گلامه - و در موجزات
خلد برین وحشی کرمانی *



"A book that is shut is but a block"

CENTRAL ARCHAEOLOGICAL LIBRARY

GOVT. OF INDIA
Department of Archaeology
NEW DELHI

Please help us to keep the book
clean and moving.



12
S. J. / 13/2/37